

مساله آلتر ناتیو: سرنگونی جمهوری اسلامی برای چه کسانی و برای چه هدفی؟

تاسیس جمهوری سوسیالیستی نوین ایران

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م ل م) درباره اعدام زانیار و لقمان مرادی

و رامین حسین پناهی

انقلاب بلشویکی و تاریخچه رژیم حقوقی دریاچه خزر

خزر: دریا یا دریاچه؟ جغرافیای سیاسی یا جغرافیای طبیعی؟

گزیده ای از گزارش پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م)

امپریالیسم چین، سلطه امپریالیسم آمریکا را به چالش می گیرد

علم و انقلاب (بخش یازدهم از مصاحبه با آردی اسکای بریک)



ارگان حزب کمونیست ایران «مارکسیست لنینیست مائوئیست»

دوره سوم، شماره ۸۳، شهریور ماه ۱۳۹۷



مرگ بر جمهوری اسلامی ایران

پیش به سوی جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران



مسأله آترناتیو:

سرنگونی جمهوری اسلام برای چه کسانی و با چه هدفی؟



در تاریخ و تجربه معاصر، به کرات فرصت‌های واقعی برای پیشروی در مسیر واژگون کردن بنای ستم و استثمار و به پیروزی رساندن انقلاب کمونیستی از کف رفته‌اند. کمونیست‌های انقلابی این فرصت‌ها را تشخیص نداده‌اند و یا بدتر از آن، هدف را گم کرده و نتیجتاً برنامه و نقشه راهی نیز برای دست یافتن به هدف نداشتند. گرهگاه ۱۳۵۷ در ایران، یکی از این لحظات در تاریخ بود. فرصت‌های بزرگی از کف رفت و نظم کهنه طبقاتی در هیبتی مخوف تر از پیش بازسازی شد. در مقابل نمونه‌های منفی، در سطح تجربه بین‌المللی الگوی لنین را داریم که در دل جنگ جهانی اول میان قدرتهای امپریالیستی و در اوج ویرانی و یأس گسترده، میلیون‌ها کارگر و دهقان و سرباز و افسار میانی جامعه را قانع کرد که راه نجات فقط در انقلاب سوسیالیستی است و آن‌ها را در این راه به سمت پیروزی رهبری کرد.

اوضاع جهان، نه فقط ایران بلکه تمام بشریت را بر سر دو راهی سرنوشت‌سازی قرار داده است: وقوع فجایع ناشی از عملکرد نظام جهانی سرمایه‌داری یا نابودی این نظام از طریق انقلاب‌های کمونیستی و تغییر مسیر جامعه بشری به سمت آینده‌ای معلوم. کشور ایران از نقاطی است که در مرکز این توفان قرار گرفته است. سرنگونی جمهوری اسلامی، نه تنها ضرورتی عینی بلکه ضرورتی عاجل برای تعیین مسیر آینده است. میدان «سرنگونی» بازیگران متعددی دارد که دارای منافع طبقاتی متخاصم با یکدیگر هستند. هم کمونیست‌های انقلابی در این میدان هستند، هم نیروهای مختلف وابسته به امپریالیسم آمریکا و هم نیروهای گریخته یا بیرون پرتاب شده از درون حاکمیت. در چنین صحنه‌ای، منافع پرولتاریا و دیگر قشرهای تحت ستم و استثمار جامعه به سادگی می‌تواند قربانی اهداف و سیاست‌های طبقات دیگر شود. در داخل جمهوری اسلامی و در بیرون آن، نیروهای ارتجاعی قدرتمندی در رقابت با یکدیگر مترصد هستند تا قدرت را به دست گیرند. تجربه تلخ به انحراف رفتن خیزش عادلانه مردم سوریه علیه رژیم ارتجاعی بشار اسد، در ایران هم می‌تواند تکرار شود.

در دل این وضعیت سخت و پیچیده و با هر نیرو و امکاناتی که در اختیارمان هست باید اوضاع را در جهتی که مساعد به حال انقلاب کمونیستی است، تسریع کرده و جنبشی توده‌ای برای یک انقلاب کمونیستی به وجود بیاوریم. ارائه آترناتیو جامعه سوسیالیستی نوین و ایجاد آگاهی عمومی در مورد مختصات، اصول و کارکرد آن و سازماندهی حول این آترناتیو [تأکید می‌کنیم فقط این آترناتیو نه هیچ بدیل دیگری]، عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری جنبشی برای انقلاب کمونیستی است. چالش موجود در مورد مسأله آترناتیو این است: تغییر جامعه و جهان بر پایه واقعیت و نه بر پایه آن چه دوست داریم یا خیال می‌کنیم «ممکن» است. چه چیزی باید عوض شود تا معضلات کنونی حل شوند؟ این تغییر چگونه به دست می‌آید؟

ماهیت هر آترناتیوی که امروز در مقابل جمهوری اسلامی و برای پس از سرنگونی آن پیش گذاشته می‌شود باید حداقل حول سه محور اقتصاد، سیاست حکومت‌داری و روابط بین‌المللی موشکافی شده و محک بخورد.

سطح اول: خصلت نظام اقتصادی آترناتیو مورد نظر و تفاوت‌هایش با نظام اقتصادی جمهوری اسلامی چیست؟ آیا می‌تواند بلافاصله پس از کسب قدرت سیاسی، ضربات کاری بر پیکره فقر و بیکاری، شکاف‌های طبقاتی، تبعیضها و محرومیت ملی و منطقه‌ای وارد کرده و راه را برای از بین بردن هر شکل از استثمار و تمایزات طبقاتی و تبعیضهای اجتماعی

توقف جنگ‌های ارتجاعی

شرکت جمهوری اسلامی در درگیری‌های سیاسی و جنگ‌های نظامی سوریه، عراق، لبنان و یمن برای محکم کردن رژیم خودش، سلطه اش بر مردم ایران و فریب آن‌ها و معامله با امپریالیست‌ها است. دخالت، جنگ افروزی‌های جمهوری اسلامی در منطقه باید متوقف شوند

جنايتكاران حزب الله ايران تحت حمايت رژيم

قاسم سلیمانی سردهسته جنايتكاران سپاه قدس در كتار هادی العامری فرمانده جنايتكاران شبهه عراقی

جنايات جمهوری اسلامی و متحدینش در سوریه

حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)
cpimlm.com

باز کند؟ آیا می‌تواند اقتصاد خودکفایی توسعه دهد که از تاثیرات مخرب بحرانهای نظام سرمایه‌داری جهانی و اوامر نهادهای بین‌المللی آن مستقل باشد؟ آیا می‌تواند یک اقتصاد کشاورزی و صنعتی منسجم و همه‌جانبه که جوابگوی نیازهای معیشتی و رفاهی مردم باشد را توسعه دهد؟ اگر پاسخ به این سوالات مثبت است، این نظام اقتصادی دارای کدام دینامیک‌ها یا قوای محرکه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است که می‌تواند چنین کند؟ گام‌های فوری که از چنین چشم‌اندازی منتج می‌شوند و بلافاصله پس از سرنگونی جمهوری اسلامی برداشته خواهند شد کدامند؟

سطح دوم: نظام سیاسی و حکومتی این آترناتیو، بر چه اصول، ساختارها و نهادهایی استوار خواهد بود. مسئله ستم بر زنان و ستم‌گری ملی را چگونه حل خواهد کرد؟ حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان، اعم از حامیان و مخالفینش چیست و این حقوق و آزادی‌ها را با چه مکانیسم‌هایی تضمین خواهد کرد؟ نظام کیفری اش چه اصولی داشته و چگونه کار خواهد کرد؟ مردم با چه ابزاری خواهند توانست دولت و نهادهای اجرایی و قضایی و قانونگذار آن را کنترل کنند؟

سطح سوم: رابطه این آترناتیو با نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بر جهان، یعنی سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی و دولت‌ها و نهادهای آن چه خواهد بود؟ با جنگ‌های ارتجاعی منطقه‌ای و جهانی، قراردادهای و پیمان‌های

اقتصادی و سیاسی و نظامی رژیم پیشین چه خواهد کرد؟ پاسخ ما به این سوالات اساسی، به صورت فشرده اما روشن در *مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران* (مصوب بهمن ۱۳۹۶) و به شکلی مفصل در *پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران* (در دست انتشار) آمده است.

اقتصاد، اساس و شالوده هر شکل از نظام اجتماعی است

پدیده هایی مثل بیکاری و بیگاری، فساد، اختلاس و چپاول طبیعت که در جمهوری اسلامی رایج اند، معلول و تبارزات اجتناب ناپذیر کارکرد سرمایه داری در یک کشور وابسته و تحت سلطه نظام جهانی سرمایه داری هستند. از ایران تا اندونزی، از ترکیه تا بولیوی و شیلی و از مصر تا غنا و هائیتی، شاهد این پدیده ها هستیم. در نقاطی ضعیف تر و در نقاطی مانند ایران مخرب تر. علت مخرب تر و حادثه بودن این تضادها در ایران، خصلت رژیم جمهوری اسلامی است که با دستگاه عظیم نظامی و هزینه های نجومی امنیتی و تسلیحاتی و مداخله در جنگها و بحرانیهای منطقه ای و گسترش اسلام گرایی، خود را در قدرت نگاه داشته است. با این اوصاف، تغییر در ایران نمی تواند صرفا محدود به تغییر رژیم باشد و به سرچشمه این ناهنجاری ها و بی عدالتی ها دست نزنند. در غیر این صورت جای مافیای آخوندی/نظامی/امنیتی را مافیای دیگری خواهد گرفت و این بار به جای جمهوری اسلامی، تحت لوای رژیم جمهوری دموکراتیک اسلامی یا نظام مشروطه سلطنتی و دموکراسی لیبرال و غیره همین وضعیت را در شکلی جدید بر جامعه ما تحمیل خواهد کرد. پس ادعای ما علیه کلیت نظام و دولت جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت سرمایه داری است: از شالوده های اقتصادی اش تا روبنای سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی اش.

سرچشمه این وضع، نظام کهنه و منسوخ سرمایه داری است. زیرا در چهارچوبه این نظام، در حالی که تولید ثروت به صورت اجتماعی و گلکتیو (جمعی) صورت می گیرد اما این تولید بر مبنای مالکیت خصوصی سازمان می یابد. تولید اجتماعی به این معنا است که میلیاردها نفر در مقیاس جهانی، در شبکه ای درهم تنیده، در کارخانه ها، اعماق زمین، مزارع، کوه ها، دریاها، جاده ها و آسمان ها، در پژوهشکده ها و کتابخانه ها و چاپخانه ها، در تماشاخانه ها و هنرکده ها و غیره شبانه روز کار می کنند تا نیازهای همه جانبه زندگی بشر را تولید و تأمین کنند. مالکیت خصوصی به این معنا که ثروت مادی، دانش و خدماتی که این گونه تولید می شوند و فرآیند تولید آن، توسط قشر کوچک طبقه سرمایه دار در هر کشور و طبقه سرمایه دار امپریالیست حاکم بر جهان، تصاحب و کنترل شده و بر مبنای هدف کسب حداکثر سود جهت داده می شود. یعنی طبقه سرمایه دار، اختیار آن را دارد که با ثروت اجتماعا تولید شده چه کند، کجا و در چه رشته ای سرمایه گذاری کند، کدام منطقه را توسعه دهد، کجا جاده بکشد، کجا مدرسه درست کند، آب را به کجا ببرد، برای کدام بخش از مردم شغل ایجاد کند و کدام بخش را به «صنعت سکس» براند، کدام مناطق و مزارع کشاورزی را در جهت تولید و توزیع مواد مخدر سازمان دهی کند و کدام بخش از بشریت را به عنوان نیروی مازاد اصلا در محاسبات و برنامه ریزی هایش به حساب نیاورد و غیره. در سرمایه داری، هدف حیاتی کسب سود دیکته می کند که کارگران فله ای اخراج شوند و به فلاکت کشیده شوند. سود دیکته می کند که کدام بخش های اقتصاد «کارآمد» یا «ناکارآمد» هستند و باید بسته شوند. در سرمایه داری، عواملی مانند ثبات سیاسی نیز بخشی از امکان تحقق «سود» هستند. بنابراین سرمایه از مناطقی که «ثبات سیاسی» ندارد گریخته و در پی خود ویرانی اقتصادی و ازهم گسیختگی زندگی میلیونها نفر را بر جای می گذارد.

شیوه تولید سرمایه داری یک جنبه خصمانه و انفجاری دیگر هم دارد و آن هم رقابت میان خود سرمایه داران برای کسب حداکثر سود و گسترش است. در نتیجه این رقابت، تولید سرمایه داری با هرج و مرج پیش می رود.

هرج و مرج در توسعه اقتصادی، هرگونه برنامه ریزی منظم و عقلایی را برای اقتصاد جامعه غیرممکن می کند و در نهایت، ماحصل این رقابت در مقیاس جهانی، جنگ های تجاری و جنگ های نظامی است. هنگامی که در سطح بین المللی رقابت تجاری میان قدرت های سرمایه داری امپریالیستی تبدیل به رقابت نظامی می شود، کشورها، یعنی انسان ها و زیرساخت ها و منابع طبیعی یک جا نابود می شوند. در مقیاس جهانی نظام سرمایه داری، تقسیم کار اجتماعی این گونه تغییر کرده و تجدید می شود.

این روند در کشور تحت سلطه ای مانند ایران فاجعه بارتر است. اعوجاج درونی، اقتصاد کشور را با تناوب زیاده تر قربانی هرج و مرج در اقتصاد سرمایه داری جهانی و عوامل سیاسی بین المللی می کند. حتا میان بخش های مختلف یک پروژه هماهنگی نیست و نمی تواند باشد. به طور مثال پروژه های سدسازی که سودهای کلان برای مقاطعه کاران ایرانی و خارجی در بر داشت، برای مردم و محیط زیست فاجعه بار بوده است. اما سود و سرمایه، خواهان تداوم این فاجعه هستند. وابستگی به قراردادهای مالی با مقاطعه کاران چینی و شرکای آنان در نیروهای نظامی و امنیتی و دولتی جمهوری اسلامی، مانع از متوقف کردن این توسعه مخرب هستند. میدان نفتی و گازی عسلویه با ۱۲۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری ساخته شد اما وجود آن به معنای مرگ و میر فله ای و سریع مردم و نابودی روستاها و مناطق کشاورزی و شهرهای اطراف آن است. (۱) این توسعه مخرب، نتیجه حاکمیت مطلق سود در فرماندهی اقتصاد و هرج و مرج سرمایه داری در توسعه است و رژیم جمهوری اسلامی با سرکوب امنیتی و استبداد سیاسی و دینی آن را به جامعه ما تحمیل می کند.

سرمایه داری یک رابطه تولیدی خصمانه است در حالی که برای سازمان دادن اقتصاد جامعه نیازی به این رابطه تولیدی خصمانه نیست. منسوخ بودن این شیوه تولیدی عریان است ولی مردم تحت تبلیغات و فرهنگ طبقه حاکم به آن عادت کرده و فکر می کنند این شیوه تولیدی یک پدیده «طبیعی» است. در حالی که یک بیماری اجتماعی و تاریخی است و درمان آن نیز اقتصاد سوسیالیستی است. تکنوکرات های اقتصادی جمهوری اسلامی در کارزارهای فوق ارتجاعی خود علیه کمونیسم، اقتصاد سوسیالیستی را مترادف با سرمایه داری دولتی قلمداد می کنند و حتا بیشترمانه اقتصاد دولتی جمهوری اسلامی را نوعی از «سوسیالیسم» می خوانند. در حالی که سرمایه داری، یک رابطه تولیدی اجتماعی/طبقه ای است و قابل تقلیل به شکل مالکیت حقوقی (مثلا مالکیت دولتی یا خصوصی) بر یک فرآیند اقتصادی نیست. (۲) سرمایه داری می تواند تحت شکل ها و عناوین گوناگون خود را سازمان دهد. نمونه بزرگ آن چین امروز است که نهادی به نام «حزب کمونیست» یک نظام سرمایه داری امپریالیستی را اداره کرده و پیش می برد. یا کوبا، کره شمالی، ونزوئلا و غیره که اشکال مختلفی از روابط تولیدی و جامعه سرمایه داری را به نام سوسیالیسم به مردم تحمیل کرده اند.

سوسیالیسم هم مانند سرمایه داری یک رابطه تولیدی اجتماعی/طبقه ای است که در آن سه تغییر که اجزاء جدایی ناپذیرند یکدیگرند و خصلت یکدیگر را تعیین می کنند، رخ می دهد. یکم مالکیت بر ابزار تولید، از انحصار اقلیتی از جامعه خارج شده و اجتماعی می شود. دوم روابط میان انسان ها در تولید به جای روابط استثمار و ستم، روابط تعاون در فرآیند کار است. در سوسیالیسم فرآیند کار با واسطه «بازار» خصلت اجتماعی پیدا نمی کند بلکه کار برای تحقق یک برنامه اقتصادی است که نیازهای همه جانبه جامعه را به طور مستقیم برآورد کرده و با هدف از بین بردن تمایزات طبقه ای و اجتماعی تنظیم می شود. سوم توزیع ثروت تولید شده بر مبنای «از هر کس به اندازه توانش»، به هر کس به اندازه کارش» است.

در ایران، تحقق آلترناتیو سوسیالیستی در درجه اول مستلزم سرنگونی جمهوری اسلامی است. کسب قدرت سیاسی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین که یک دولت دیکتاتوری پرولتاریا است، جنبه عمده و هدایت کننده در این فرآیند است. این دولت در اولین گام، دو گسست بزرگ اقتصادی انجام خواهد داد: یکم قطع شاهرگ هایی که اقتصاد ایران

را به طور تبعی در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی ادغام و حیات روزمره اقتصاد و معیشت مردم را وابسته به شبکه مالی و تجاری جهانی می‌کند. به ویژه صنعت استخراج و صادرات نفت. دوم، مصادره تمام ابزار تولید و دارایی و منابع همه وابستگان جمهوری اسلامی و استفاده از این منابع برای تامین فوری نیازهای معیشت، فرهنگ و آموزش و بهداشت مردم و ترمیم محیط زیست. این‌ها دو منبع عمده تولید و بازتولید روابط و معیارها و فرهنگ و ایدئولوژی سرمایه‌داری در اقتصاد ایران هستند. بدون این دو گام اولیه، نمی‌توان از اقتصاد سرمایه‌داری گسست کرده و بر جای آن اقتصادی سوسیالیستی را پایه‌ریزی کرد.

«پیش‌نویس قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» سیاست‌های مهمی برای توسعه اقتصاد سوسیالیستی در ایران را بر می‌شمارد. از جمله این که دارایی‌های حکومت پیشین، دارایی وزارتخانه‌ها، بانک‌ها و ذخایر مالی آن‌ها در خارج از ایران فوراً تحت مالکیت دولت سوسیالیستی نوین در خواهند آمد. کلیه دارایی بنیادها، نهادها و خیریه‌ها اعم از دینی و غیر دینی، منقول و غیر منقول، بانک‌ها و به طور کلی

ابزار تولید (از جمله زمین‌های روستایی و شهری)، سرمایه و ثروت خصوصی طبقه حاکم (سرمایه‌داران خصوصی و دولتی و نهادها و بنیادهای دینی و غیر دینی)، بلاعوض مصادره خواهند شد و به دارایی دولتی/همگانی یا دیگر شکل‌های مالکیت، که در انطباق با برنامه ریزی دولتی و توسعه اقتصاد سوسیالیستی هستند، تبدیل خواهند شد. در مورد سرمایه‌دارانی که بخشی از طبقه حاکمه پیشین نبودند و نیز نقش فعالی در مخالفت با انقلاب سوسیالیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران نداشتند، سیاست این است که ابزار تولید تحت مالکیت آن‌ها در زمان تاسیس این جمهوری وارد چارچوب کلی برنامه ریزی دولتی و توسعه مالکیت همگانی-دولتی بر ابزار تولید خواهد شد اما در عوض، پرداخت مناسبی به آنان صورت خواهد گرفت. بخشی از دارایی آنان تا سقف ارزشی معینی که طبق قانون تعیین شده است، برای استفاده و کار شخصی در مالکیت

خصوصی‌شان باقی می‌ماند. به ویژه زمین و خانه مسکونی. اما این قشر نمی‌تواند این زمین و دارایی‌های مربوط به آن را بفروشد یا از آن به عنوان ابزار تولید یا سرمایه استفاده کند مگر این که برنامه ریزی دولتی آن را مقرر کند.

ابزار تولید اصلی مانند مجتمع‌های فولاد، تصفیه‌خانه‌ها، میادین نفت و گاز، سدها، کارخانه‌ها و ابزار صنعتی-کشاورزی مقیاس بزرگ، سیستم‌های مخابرات و ارتباطات، سیستم‌های حمل و نقل، سیستم‌های انبارداری و شبکه تجارت و توزیع صنعتی/کشاورزی تحت مالکیت همگانی-دولتی قرار خواهند گرفت. علاوه بر این، برای دوره‌ای و در انطباق با برنامه ریزی دولتی و در چارچوب کلی توسعه سوسیالیستی اقتصاد، از مکمل‌هایی مانند شکل‌های تعاونی و کلکتیو مالکیت و در مواردی از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید (به ویژه بر زمین زراعی و ابزار تولید زراعی و کارگاه‌های صنعتی کوچک) استفاده خواهد شد. تمام این موارد باید در تطابق با برنامه ریزی دولتی و در چارچوب کلی توسعه سوسیالیستی باشد.

نظام بانکی - مالی تماماً تحت مالکیت و کنترل دولت خواهد بود. زمین، منابع آب، جنگل‌ها، معادن و دیگر منابع طبیعی به عنوان «دارایی همگانی» مورد حمایت قرار گرفته و اداره خواهند شد. مالکیت دولتی سوسیالیستی حافظ و ضامن «دارایی اشتراکی» (هوای سالم، اقیانوس‌ها، دریاها، حیات وحش و غیره) برای کل نوع بشر و برای نسل‌های آینده خواهد بود. تبدیل

ابزار تولید همگانی-دولتی به مالکیت خصوصی، سفته‌بازی یا خرید و فروش آن‌ها به عنوان دارایی خصوصی، غیرقانونی است و مجازات دارد. نابود کردن دارایی‌های دولت و ضایع کردن منابع طبیعی، طبق قانون و در انطباق با آیین‌های دادرسی قانون، مشمول مجازات خواهد شد. در جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، حکومت بر مجاری تجارت خارجی کنترل اعمال می‌کند. کلیه مناطق آزاد تجاری ملغی می‌شوند.

بر اساس این تغییر بزرگ در مالکیت، ابزار تولید (زمین، کارخانه‌ها و منابع ضروری فرآیند تولید اقتصادی) با الویت بر توسعه مناطق محروم بازتوزیع می‌شوند. بازتوزیع مهارت‌ها و فن‌آوری‌ها نیز بخشی از این توزیع است. در این راستا، به متخصصین (مهندسی، فن‌آوران، پزشکان، پژوهشگران، استادان و...) فراخوان داده می‌شود تا برای خدمت در مناطق محروم داوطلب شوند. در راستای تولید نیازهای اساسی مردم، در بسیاری از صنایع (به طور مثال، صنایع نظامی) تغییر کاربری داده خواهد شد.

قراردادهای بین‌المللی نفتی با شرکت‌های بین‌المللی لغو می‌شوند. بدین ترتیب یک عامل تعیین‌کننده در روابط سلطه نظام سرمایه‌داری-

امپریالیستی بر جامعه و همراه با آن، وابستگی نیازهای اساسی مردم به صدور سرمایه‌های خارجی و متأثر از نوسانات قیمت نفت در بازار بین‌المللی از بین می‌رود. با این اقدام، ایران دیگر شریک جرم نظام سرمایه‌داری جهانی که سوخت فسیلی را تبدیل به جنایت علیه بشریت کرده است، نخواهد بود. جمهوری سوسیالیستی نوین ایران هرگز وارد چنین جنایتی نخواهد شد و با آن در مقیاس جهانی مقابله خواهد کرد. این اقدام، برای از بین بردن «اقتصاد نفت محور» تعیین‌کننده است.

دولت سوسیالیستی نوین ایران هیچ تعهدی نسبت به بدهی‌های مالی دولت و رژیم پیشین به مراکز مالی نظام سرمایه‌داری/امپریالیستی نخواهد داشت. این دولت با تکیه بر اسناد، مدارک، آمار و ارقام و با یاری اقتصاد دانان و پژوهشگران مترقی در اقصی نقاط جهان، در سطح بین‌المللی ادعای خود را علیه نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی تنظیم کرده و نشان خواهد داد که چگونه عملیات سرمایه‌داری در ایران و قرضه‌های مالی نظام سرمایه‌داری/امپریالیستی موجب نابودی نیروهای تولیدی در ایران (از همه مهمتر توده‌های مردم کارکن و هم‌چنین منابع زیست محیطی و منابع زیرزمینی آن) شده است.

اقتصاد سوسیالیستی بر اساس رابطه کار تعاونی در میان مردم و ارزش‌ها و افکار منطبق بر این رابطه، با هدف تأمین نیکبختی اشتراکی و برای منافع کل بشریت پیش خواهد رفت و مبلغ و مروج این روابط و ارزش‌ها خواهد بود. در راستای این جهت‌گیری و این اهداف، خرید و فروش نیروی کار ممنوع است مگر این که قانون آن را برای یک دوره محدود و به صورت گذرا و در مقیاس کوچک و در چارچوب توسعه اقتصاد سوسیالیستی و در انطباق با برنامه ریزی سوسیالیستی و برای تسهیل چنین توسعه‌ای، مجاز شمرد. روابط تولید سوسیالیستی باید توده‌های مردم را توانمند کند تا هر چه بیشتر بر فرآیندهای اقتصادی احاطه پیدا کنند. خصلت و جهت تغییر و دگرگونی هر چه بیشتر آن را درک کنند و بر این پایه عمل کنند. بخش مهمی از توسعه اقتصاد سوسیالیستی، مبارزه با فرهنگ رقابت و روحیه فردمنشی سرمایه‌داری است و در مقابل آن، تشویق و گسترش فرهنگ نوین تعاون و همکاری قرار دارد که بازتاب روابط تولیدی و اجتماعی نوین است.

بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی، تحت فرمان‌های سه گانه شورای حکومت موقت (۳) شوراها و تشکلات کارگران و کارکنان که در فرآیند انقلاب

آلترناتیو سوسیالیستی ما نه تنها با هر نظام سیاسی و اقتصادی-اجتماعی که امروز در هر گوشه جهان حاکم است، بلکه نسبت به کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم (شوروی و چین) نیز یک جمهوری سوسیالیستی از نوع نوین است. زیرا در عین حال که تداوم تجربه آن کشورهای سوسیالیستی است اما گسستی از جوانب غلط و ناکارآمد آن‌ها نیز هست.

سوسیالیستی تشکیل شده اند، ادارهٔ نهادها و موسساتی را که به مالکیت همگانی-دولتی در آمده اند، در دست خواهند گرفت. پس از استقرار حکومت (تصویب قانون اساسی، انتخاب مجلس قانون گذار مرکزی و تشکیل شورای مرکزی حکومت و دیگر ارگان های حکومتی) دولت سوسیالیستی موظف است فراخوان تشکیل مجمع نمایندگان این شوراها و تشکلات را بدهد تا بر اساس مالکیت همگانی- دولتی و اصول اقتصاد سوسیالیستی که در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین مدون شده است، طرحی برای ساختار مدیریتی نوین این موسسات و نهادها تهیه کرده و برای بررسی و تصویب به مجلس قانون گزار مرکزی ارایه دهد.

این ها کلیات و برخی جزئیات نظام اقتصادی رهایی بخش است که باید بر خاکستر نظام جمهوری اسلامی بنا کرد. هیچ شکل از نظام اقتصادی «وسط» و «میانگین» به واقع، نمی تواند آلترناتیوی برای وضع موجود باشد. هر آلترناتیوی بخواهد تحت عناوینی مانند «مرحله انتقالی» و «مرحله سازماندهی دموکراتیک اقتصادی» مابین این دو نظام اقتصادی (سرمایه داری و سوسیالیسم) بازی کند، مطمئناً حاصل آن چیزی شبیه همین نظام اقتصادی جمهوری اسلامی خواهد بود. حتی اگر جریان های چپ مترقی و طرفدار عدالت اقتصادی در راس چنین اقتصادی قرار بگیرند. (۴)

اصول سیاسی و کارکردی حکومت سوسیالیستی، حقوق و آزادی های اساسی مردم

نگاه ماتریالیست دیالکتیکی مارکس به مساله «حق» را هرگز نباید فراموش کرد. او گفت «حق» هرگز نمی تواند فراتر از ساختار اقتصادی/اجتماعی جامعه و فرهنگ شکل گرفته توسط آن باشد. جمهوری سوسیالیستی نوین ایران به لحاظ خصلت و ماهیت طبقاتی، درست نقطهٔ مقابل دولت کهنه و رژیم آن است. جمهوری اسلامی، منافع گروه کوچکی از استثمارگران حاکم در ایران و جهان را برآورده و تقویت می کند. اما جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، منافع پرولتاریا و دیگر قشرهای تحت ستم و استثمار مانند ملل تحت ستم و زنان و به طور کلی اکثریت مردم را نمایندگی کرده و نقطه

عزیمتش منافع آن ها است تا نقش گسترده ای در اعمال قدرت سیاسی و ادارهٔ جامعه بر اساس اصول جامعه سوسیالیستی نوین داشته باشند و با اراده و آگاهی هر چه بیشتر به سمت از بین بردن کلیهٔ روابط استثمارگرانه و استثمارگران در ایران و جهان و استقرار کمونیسم در جهان حرکت کنند.

حقوق و آزادی های گسترده ای که مورد نیاز توده های مردم است، از حق کار و آموزش علم و بهداشت و سرپناه تا حق آزادی بیان و اندیشه و اعتراض و تشکل، حق برابری و آزادی برای زنان و ملل تحت ستم، حق آفرینش هنری بدون سانسور و محدودیت، توسط نظام سوسیالیستی نوین اعمال خواهد شد و همهٔ احاد جامعه از این حقوق بهره مند شده و موافقین دولت سوسیالیستی، از امتیازات ویژه در این زمینه برخوردار خواهند بود.

اعمال جدایی دین از دولت، از پایه ای ترین اصول و ضرورت های آزادی و برابری جامعه ما است. با سرنگونی جمهوری اسلامی اصل ادغام دین و دولت نیز به گورستان سپرده خواهد شد. جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، حکومتی سکولار بوده و دارای هیچ نوع ایدئولوژی رسمی (حتی ایدئولوژی کمونیستی) نخواهد بود. تصویب یک قانون اساسی بسیار صریح و روشن و ایجاد ابزار و ضمانت اجرایی برای آن، از گام های اول در استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران خواهد بود.

قانون اساسی حقوق آحاد اهالی کشور را بر مبنای شهروندان برابر تضمین خواهد کرد جزئیات این حقوق در پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین مشخص شده است. این جمهوری، یک دولت دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود اما ادارهٔ آن محدود به پرولترها یا کسانی که در این یا آن مقطع زمانی، درگیر در انقلاب کمونیستی و تأسیس این جمهوری بوده اند، نیست. بلکه این فرآیند دربرگیرندهٔ شرکت فعال صفوف وسیع قشرهای مختلف مردم است که از مجاری بسیار متفاوت و متنوع در عرصه های گوناگون درگیر اداره جامعه خواهند شد. حتی مخالفین رسمی و علنی نظام سوسیالیستی می توانند کاندید انتخابات شوند. همهٔ کاندیداها به طور مساوی به رسانه های حکومت و دیگر رسانه های جمعی دسترسی خواهند داشت. کلیهٔ کاندیداها فرصت کافی خواهند داشت تا افکار و اهداف خود را در فضایی امن و تضمین شده بیان کرده و از آن ها دفاع کنند. در این جمهوری، رهبری حزب کمونیست که فرآیند انقلاب کمونیستی را رهبری کرده، نهادینه خواهد بود اما این رهبری از طریق سیاست و قانون اعمال شده و حزب نیز تابع قانون اساسی خواهد بود. (۵)

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، دولتی چند ملیتی و چند زبانه و متکی بر اصل برابری میان ملیت ها و فرهنگ های مختلف است. این اصل در کارکرد حکومت جمهوری سوسیالیستی نوین تجسم یافته و کلیات سیاست های ناظر بر این اصل در قانون اساسی مشخص شده است. این جمهوری، برابری قانونی کامل میان زن و مرد را تضمین کرده و سیاست های مشخصی برای از بین بردن ستم بر زن در همه اشکال سنتی یا مدرن آن، در کلیهٔ عرصه ها و سطوح جامعه خواهد داشت.

حقوق قانونی ال.جی.بی.تی کوئیرها و دیگر گرایشات جنسی بدون هیچگونه محدودیت و ملاحظهٔ محدود کننده ای در قانون اساسی این جمهوری به رسمیت شناخته می شود.

جمهوری سوسیالیستی نوین دارای مجلس قانون گذار است که مستقیماً و باراً مردم انتخاب می شود. این مجلس، نهاد قانونگذاری کلی جمهوری بوده و بر پایه و در انطباق با اصول و مقررات قانون اساسی، هر قانون دیگری که

رهبری استراتژیک و فرماندهان استراتژیک به معنای آن است که به جای دنباله روی از گرایشات و افکار حاکم در میان توده ها که تفکرات طبقات حاکم و ستمگران یا تفکرات انحرافی و غیر علمی هستند، به جای تئوریزه کردن افکار و افق های بورژوا دموکراتیک و خرده بورژوازی به عنوان «راه رهایی»، بتوانند به طور نافذ و قانع کننده این نوع انقلاب، مطلوب و ممکن بودن آن و نقشهٔ راه و رهبری آن را به میان توده ها ببرند.

برای اداره جامعه لازم است تدوین خواهد کرد. مجلس قانونگذار مرکزی توسط رأی همگانی انتخاب خواهد شد.

مجلس قدرت تصویب اقداماتی برای تأمین زندگی اعضایش در دوران خدمت در مجلس را دارد. سطح معیشتی پایه ای که توسط مجلس تعیین می شود به طور کلی در مورد تمام کارکنان حکومتی در سطوح مختلف و در عرصه های مختلف به کار گرفته خواهد شد و شرط آن انطباق با سطح معیشتی قابل قبول و آنچه در جامعه عمومیت دارد، است.

بر مبنای قانون اساسی و قوانین مصوب سرچشمه گرفته از آن، قوه مجریه دارای اتوریته و قدرت لازم در زمینه اتخاذ و عملی کردن سیاست های مربوط به کارکرد حکومت، هدایت جامعه و هم چنین دفاع از جمهوری و امنیت و حقوق مردم خواهد بود.

در این چارچوب و بر این مبنای جامعه سوسیالیستی، نه سازمان اطلاعات و جاسوسی علیه مردم خواهد بود و نه وزارت خانه و نهاد سانسور کتاب و نه ضرورت مجوز دولتی برای نشر. این نوع نهادها همراه با کلیت دستگاه دولت جمهوری اسلامی درهم شکسته خواهند شد. در جامعه سوسیالیستی نیروی پلیس و ارتش و مسائل مربوط به جرم شناسی و نظام کیفری و قضایی دارای مبنی و اصولی بنیاداً متفاوت با جمهوری اسلامی خواهند بود. با این وجود

توقف فقر، بیکاری و آوارگی

کار و مسکن یعنی حق حیات. تهاجم جمهوری اسلامی به حق حیات را نباید تحمل کرد. تمام ثروت‌های انباشته شده در دست بنیادها، مؤسسات اعتباری و بانک‌ها و شرکت‌های متعدد آخوندی و سپاهی و دولتی و خصوصی از آن مردم و نتیجه کار و زحمت آن‌ها است. روی دیگر سکه اختلاس‌ها و دزدی‌های جناح‌ها و شخصیت‌های مختلف حکومت، فقر و گرسنگی بخش‌های زیادی از مردم، محرومیت کودکان کار از تحصیل و ورشکستگی و فلاکت است. فقر، گرسنگی، بی‌کاری و آوارگی مردم تهیدست باید متوقف شود



فروش کلبه در ایران

گور خوابی و کارتن خوابی در شهرهای بزرگ ایران

حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)
cpimlm.com

خواهد برد. مهم‌تر از همه، این جمهوری به مثابه منطقه پایگاهی انقلاب جهانی عمل خواهد کرد و برای آن منبع حمایت و الهام خواهد بود. در شرایط وجود دولت‌های سوسیالیستی دیگر، جمهوری سوسیالیستی نوین ایران وارد روابط کمک و حمایت متقابل با آن‌ها و تلاش‌های مشترک در زمینه کمک به پیشرفت مبارزه برای انقلاب جهانی خواهد شد.

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، کلیه پیمان‌های محرمانه و مخفی جمهوری اسلامی با دولت‌های خارجی را فاش خواهد کرد. کلیه پیمان‌های سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی جمهوری اسلامی با دولت‌های خارجی را که مغایر با قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی و منافع مردم ایران و منافع مردم هر کشوری در جهان باشد را ملغی خواهد کرد.

جمهوری سوسیالیستی نوین با نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بر جهان یعنی سرمایه‌داری جهانی و دولت‌ها و نهادهای آن، رابطه دیپلماتیک خواهد داشت. اصل هدایت‌کننده این روابط عدم تقابل با رشد و دگرگونی جمهوری سوسیالیستی نوین در مسیر کمونیسم و عدم تقابل با پیشروی مبارزه انقلابی در سراسر جهان به سوی هدف کمونیسم است.

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران صندلی جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد را از آن خود کرده و از این تریبون علیه رفتارهای مستبدانه و ضد مردمی دولت‌ها علیه مردمشان مانند شکنجه و اعدام و حبس مخالفین، اشاعه فقر و بیکاری و بیماری و علیه نابودی محیط زیست و علیه تجاوزگری امپریالیستی و غیره استفاده خواهد کرد و متقابلاً اجازه خواهد داد که دیگر کشورها هم با همین اصول، جمهوری سوسیالیستی ما را محک بزنند.

الگوی نوین سوسیالیستی

ما نه تنها خصلت هر «آلترناتیوی» را با معیارهای سه گانه فوق ارزیابی کرده و محک می‌زنیم بلکه تجربه گذشته کشورهای سوسیالیستی در اتحاد شوروی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) و جمهوری خلق چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶) را هم با همین معیارها مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

باب آواکیان طی بیش از سه دهه کلیه جوانب آن تجربه را مورد بررسی علمی قرار داد، دستاوردهای فنا ناپذیر آن‌ها را مشخص و اشتباهاتشان را شناسایی و تحلیل کرده است. سنتز نوین کمونیسم ریشه اشتباهات فکری و خطی نظریه پردازان و رهبران این انقلابها که در عمل به بروز این کاستی‌ها، اشتباهات و خطاها منجر شد را شناسایی و نقد کرده است. بدین ترتیب آلترناتیو سوسیالیستی ما نه تنها با هر نظام سیاسی و اقتصادی-اجتماعی که امروز در هر گوشه جهان حاکم است بنیادا متفاوت است، بلکه نسبت به کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم (شوروی و چین) نیز یک جمهوری سوسیالیستی از نوع نوین است. زیرا در عین حال که تداوم تجربه آن کشورهای سوسیالیستی است اما گسستی از جوانب غلط و ناکارآمد آن‌ها نیز هست. دولت و جامعه سوسیالیستی ابتدا در اتحاد شوروی و پس از پیروزی انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ مستقر شد. دومین تجربه دولت و جامعه سوسیالیستی در جمهوری خلق چین از سال ۱۹۴۹ و با محتوایی کیفیتا پیشرفته تر و سوسیالیستی تر از شوروی، ساخته شد. اما سوسیالیسم در هر دو کشور سرنگون و سرمایه‌داری در آن‌ها احیاء شد. سرطان سرمایه‌داری در اتحاد شوروی حتا در زمان استالین آغاز شده بود اما پس از مرگ وی و با تحکیم قدرت سیاسی بورژوازی نوین که در دل نظام سوسیالیستی رشد کرده و در حزب کمونیست مقرر فرماندهی خود را ساخته بود، احیای سرمایه‌داری در آن جامعه قطعیت یافت و بر روابط خارجی این کشور نیز تأثیر گذاشت. احیای سرمایه‌داری در شوروی، از این اولین دولت سوسیالیستی جهان یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی ساخت که با امپریالیست‌های دیگر بر سر کسب مناطق نفوذ در اقصی نقاط جهان به تباری و رقابت برخاست. در چین نیز پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و با کودتای سیاسی-نظامی رهبران سرمایه‌داری و دستگیری و زندانی کردن رهبران کمونیست، همین اتفاق رخ داد. با این تفاوت که میراث بسیار غنی و قدرتمندتری در زمینه تئوری و

کماکان توده‌های مردم نیازمند سپر دفاعی در مقابل دولت سوسیالیستی خواهند بود تا از مردم در مقابل دولت حمایت کند. در ایجاد این ساز و کار، تشکلات سیاسی و صنفی و حقوقی جامعه مدنی (یعنی تشکلات مستقل از دولت) نقش برجسته ای خواهند داشت که جزییات آن توسط «پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی ایران» تبیین شده است.

دولت سوسیالیستی و روابط بین‌المللی

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران متعلق به پرولتاریا و ستم‌دیدگان جهان است و خود را متعلق به کسانی می‌داند که در خاورمیانه و سراسر جهان در اسارت دولت‌های ارتجاعی و امپریالیستی هستند. به وجود آمدن چنین دولتی، برای اولین بار در تاریخ این منطقه، سراسر خاورمیانه را در جهت مثبت و به نفع اکثریت مردم این منطقه دگرگون کرده و به انقلاب‌های کمونیستی مشابه، یاری خواهد رساند. این مساله به ویژه شامل مردمی می‌شود که همراه با اکثریت مردم ایران از ستم‌های این دولت رنج کشیده‌اند. مردم افغانستان، سوریه، عراق و لبنان که جمهوری اسلامی در ویران کردن محل زندگی شان و کشتار آن‌ها با رژیمها و گروه‌های تبه کار مانند رژیم بشار اسد، دولت شیعی عراق، حزب الله لبنان، گروه‌های جهادی شیعه افغانی و غیره همدست بوده است.

اولویت در روابط بین‌المللی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، رها کردن ایران از سلطه و استثمار امپریالیستی خواهد بود و با هر گونه غارت و استیلا جویی، سلطه‌گری و بهره‌کشی از سوی هر کشوری که بر هر کشور و ملت دیگری تحمیل شود، مخالفت خواهد شد. هم چنین به حداکثر ممکن در مسیر پیشروی انقلاب جهانی در هر گوشه دنیا کمک خواهد شد. این جمهوری کلیه روابط بین‌المللی خود را بر اساس این اصول و اولویت‌ها پیش

پراتیک انقلاب کمونیستی از خود بر جای گذاشت که شامل تحلیل از امکان رجعت سرمایه‌داری در یک کشور سوسیالیستی و ضرورت مواجهه با این امکان و ممانعت از آن از طریق پیشبرد شکل خاصی از انقلاب کمونیستی در یک کشور سوسیالیستی بود. این انقلاب در چین مائوئیستی تحت عنوان «انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریایی» به راه افتاد و به مدت ده سال از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ دوام یافت و مانع از رجعت سرمایه‌داری شد و ساختمان سوسیالیسم را عمیق‌تر پیش برد. اما در نهایت شکست خورد و چین نیز تبدیل به یک کشور سرمایه‌داری متحد امپریالیسم آمریکا و سپس یک رقیب امپریالیستی در رقابت با دیگر قدرت‌های امپریالیستی شد.

تمام این فرآیند پرتلاطم توسط باب آواکیان بررسی شده و برای حل ضرورت ماندگارتر و پویاتر کردن انقلاب‌ها و نظام‌های سوسیالیستی آینده، الگوی نوینی از سوسیالیسم را پیش گذاشته است که شالوده‌های علمی‌تر و صحیح‌تر از گذشته دارد.

درک از جامعه سوسیالیستی و قوای محرکه و تضادهای آن نیز مانند هر علم و آگاهی دیگری از اشکال ابتدایی که در تئوری‌های مارکس و انگلس، تجربه کمون پاریس (۱۸۷۱) و سپس تجربه اتحاد شوروی حاکم بود، به درک غنی‌تر و پیچیده‌تری در تجربه چین سوسیالیستی و به پراتیک کیفیتا کمونیستی‌تر انقلابی منجر شد. امروزه نیز الگوی دولت سوسیالیستی ما که تحت عنوان جمهوری سوسیالیستی نوین ایران طرح می‌شود، به کار بست درک کیفیتا صحیح‌تر و علمی‌تری از انقلاب کمونیستی و سوسیالیسم است که توسط باب آواکیان در سنتز نوین کمونیسم، ارائه شده است. این الگوی ما در سوسیالیسمی است که در ایران پس از پیروزی انقلاب کمونیستی برقرار خواهیم کرد. اما برای اینکه چنین انقلابی به ثمر برسد نیاز به فرماندهان استراتژیک داریم.

فرماندهان استراتژیک تعیین کننده اند!

رهبری چنین انقلابی نیاز به یک رهبری استراتژیک یعنی حزب کمونیست دارد. این حزب باید صدها تن فرماندهان استراتژیک داشته باشد. رهبری استراتژیک و فرماندهان استراتژیک به معنای آن است که به جای دنباله روی از گرایش‌ها و افکار حاکم در میان توده‌ها که تفکرات طبقات حاکم و ستمگران یا تفکرات انحرافی و غیر علمی هستند، به جای تئوریزه کردن افکار و افق‌های بورژوا دموکراتیک و خرده بورژوایی به عنوان «راه‌هایی»، بتوانند به طور نافذ و قانع کننده این نوع انقلاب، مطلوب و ممکن بودن آن و نقشه راه و رهبری آن را به میان توده‌ها ببرند. بتوانند افکار توده‌ها و تعصبات آنان را بر مبنای این واقعیت علمی تغییر دهند، این آلترناتیو را تبدیل به آگاهی صدها، هزاران و صدها هزار نفر کنند و بر مبنای این آگاهی، نیروی آنان را در مبارزه برای انجام وظایف گوناگون چنین انقلابی، سازماندهی کنند. فعالین کمونیست در صورتی می‌توانند فرماندهان استراتژیک شوند که این نوع فعالیت را در همه جا پیش ببرند: در جنبش زنان، در جنبش کارگری، جنبش معلمان، جنبش فرودستان، جنبش‌های ضد ستم ملی، جنبش ضد استبدادی روشنفکران، جنبش برای نجات محیط زیست و غیره.

خلاف جریان خود به خودی رفتن، اصلی انقلابی است

توده‌های مردم دست از مبارزه علیه جمهوری اسلامی نخواهند کشید. بدون گسترش این مبارزه و مقاومت، هیچ تغییری در وضع موجود صورت نخواهد گرفت. اما (و این اما تعیین کننده است) جنبش توده‌های مردم به خودی خود به جای خوب و به هدف نمی‌رسند. حتی توده‌هایی که به طور بالقوه نیروهای این انقلاب هستند به خودی خود به آن جلب نمی‌شوند. این امر که فقط جمهوری سوسیالیستی نوین با محتوایی که گفتیم می‌تواند منافع فوری و درازمدت توده‌های کارگر و زحمتکش شهر و روستا، زنان و مردم ملل تحت ستم را برآورده کند به خودی خود موجب قبول آن توسط توده‌های

مردم نخواهد شد. مردم تحت تاثیر خلق افکار سیاست‌های طبقاتی دیگر هستند. شعارهایی مانند «رضا شاه روح شاد» را سرمایه‌داران فریاد نمی‌زنند بلکه توده‌های میانی و زحمتکش فریاد می‌زنند. مردم به طور خودبخودی نمی‌توانند افق‌های دور و چشم اندازهای دراز مدت را ببینند و از همین جهت شیفته راه حل‌های کوتاه مدت می‌شوند.

ارائه آلترناتیو حکومتی و تبدیل کردن آن به محل بحث و مناقشه گسترده در جامعه به ویژه در میان جوانانی که جان بر کف وارد میدان مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شده‌اند، حیاتی و کلید تاثیرگذاری بر سمت و سوی تحولات آینده کشور است. ممکن است ما این حلقه کلیدی را محکم در دست بگیریم و فداکاری‌های بزرگ برای نفوذ آن در میان توده‌ها بکنیم اما به علل دیگری، موفق نشویم. موفقیت تضمین شده نیست. اما نتیجه در دست نگرفتن این حلقه تعیین کننده، پیشاپیش چیزی جز شکست و شرایطی نیست که انواع و اقسام نیروهای مرتجع باز بدون رقیب با آمال مردم بازی خواهند کرد.

اوضاع سخت است اما فرصت‌های بسیار در بطن آن هست!

اوضاع بسیار سخت و پیچیده است و همین واقعیت، بسیاری از فعالین سیاسی مترقی و حتی کمونیست را به ناامیدی می‌کشاند. این وضعیت پیچیده بر حرکت مبارزاتی و حس مقاومت توده‌های مردم هم ناخودآگاه تاثیر می‌گذارد. اما ضرورتی ندارد که چنین باشد. زیرا همین اوضاع همان قدر که امکان آلترناتیوهای ارتجاعی و حتی فوق ارتجاعی مانند «سوریه ای شدن» را در بطن خود پروراند است، امکان تحقق آلترناتیو کیفیتا متفاوت انقلاب کمونیستی را نیز حمل می‌کند. به همین علت، تبلیغ و ترویج گسترده و جسورانه انقلاب کمونیستی و آلترناتیو جمهوری سوسیالیستی نوین که پس از سرنگونی این رژیم برقرار خواهیم کرد، چند جانبه خواهد بود: به موازات رشد آگاهی در مورد این آلترناتیو، حرکت توده‌های مردم و عزم آن در سرنگونی این رژیم بیشتر خواهد شد؛ حس تحمل ناپذیر بودن این رژیم در میان قشرهای میانی نیز قوت خواهد گرفت؛ نیروهای سیاسی مترقی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز مرتباً افق‌هایشان را از آن چه مطلوب است بالاتر برده و پولاریزاسیون مثبت و مساعد به حال آلترناتیو انقلاب کمونیستی شکل خواهد گرفت.

پس این سوال بزرگ را پیش روی مردم می‌گذاریم: آیا ما محکوم به قبول شرایط موجود هستیم یا دست به ایجاد یک جامعه کیفیتا متفاوت خواهیم زد و برای استقرار آن (و نه چیزی کم‌تر از آن) مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را پیش خواهیم برد.

پی نوشت‌ها:

- ۱- اعترافات کلانتری وزیر کشاورزی. مقاله «توسعه مخرب» در «مجله تجارت فردا» شماره ۲۸۲- سوم شهریور ۱۳۹۷
- ۲- در ایران امروز، سرمایه‌داری شکل‌های حقوقی دولتی، تعاونی و خصوصی دارد.
- ۳- رجوع کنید به مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م). بهمن ۱۳۹۶. فصل چهارم تأسیس جمهوری سوسیالیستی نوین ایران
- ۴- کافی است نگاهی به وضعیت نیکاراگوئه کنیم که چریک‌های ساندنیست به اصطلاح مارکسیست نزدیک به چهل سال پیش با شعارهای «عدالت طلبانه» به قدرت رسیدند اما تبدیل به یک رژیم عدالت ستیز و مستبد سرکوبگر شدند.
- ۵- مکانیزم این رابطه در پیش نویس قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین ایران تشریح شده است.

آنچه در زیر می خوانید فصل چهارم از مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران است که بهمن ۱۳۹۶ توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) تصویب و منتشر شد. در این فصل خطوط عمده وظایف فوری و عاجل دولت سوسیالیستی پس پیروزی انقلاب و استقرار قدرت سیاسی پرولتری تا پیش از تصویب قانون اساسی آمده است. تکثیر و انتشار کل سند مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در میان توده های مردم، مطالعه و به راه انداختن جلسات بحث و مناظره و جدل حول آن، طرح مباحث و دیدگاه های آن با توده های مردم، بخشی از وظایف تمامی اعضا، هواداران و فعالین حزب ما و همچنین توده های انقلابی و مترقی است که در اوضاع جاری به دنبال طرح اترناتیو رهایی بخش مردمی و انقلابی در مقابل جمهوری اسلامی و دیگر بدیل های بورژوایی و پروامپریالیستی هستند. بند بند نکات مندرج در این مانیفست، مسأله بود و نبود و انقلاب و رهایی یا تداوم استثمار و بردگی میلیون ها نفر از مردم ایران و حتی کل منطقه است.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران

ارتش سرخ و میلیشای مردمی تحت رهبری آن. انحلال کلیه ارگانهای سرکوب و نهادهای تبلیغاتی جمهوری اسلامی. غیرقانونی کردن هرگونه دخالت مراکز و آتوریته های دینی در امور اقتصادی و اجتماعی. مصادره کلیه اموال وابستگان به رژیم پیشین و نهادها و موسسات دینی و غیر دینی وابسته به رژیم پیشین.

۲. دستگیری مقامات نظامی، امنیتی، دیوان سالاری و دینی رژیم پیشین. دستگیری کسانی که مسئولیت آن ها در کشتار و جنایت علیه مردم در طول حاکمیت جمهوری اسلامی محرز شده است و کسانی که علیه مردم کشورهای منطقه دست به جنایت زده اند. دستگیری آمرین و عاملین کشتارهای دهه شصت که به قتل ده ها هزار زندانی سیاسی منجر شد. دستگیری کسانی که در جریان جنگ انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی دست به جنایت جنگی علیه توده های مردم حامی انقلاب زده اند و با اسرای جنگی که از اردوی انقلاب گرفته اند با بیرحمی و جنایت رفتار کرده اند.

این ها در زندانهای تحت مسئولیت شورای حکومت موقت، با معیارهایی که در طرح پیشنهادی قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین تصریح شده است، نگهداری خواهند شد و پس از تصویب قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین، طبق آن قانون و توسط محاکم و تریبونال هایی که طبق آن قانون مستقر میشوند، محاکمه و مجازات خواهند شد. اعضای بلندمرتبه ارتش سرخ چنان چه در جریان جنگ انقلابی علیه جمهوری اسلامی، مظنون به جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت هستند، بازداشت شده و با همان شرایط پیش گفته، نگهداری خواهند شد تا طبق قوانین جمهوری سوسیالیستی نوین به اتهامات آنان رسیدگی شود.

۳. آزادی کلیه زندانیان سیاسی.

۴. اعلام جدایی کامل دین از دولت. لغو حجاب اجباری. اعلام ممنوعیت استفاده از دین به هر شکل در نظام قانونی، قضایی و آموزش و پرورش. لغو فوری کلیه قوانین شرعی (شرایط ازدواج و طلاق و حضانت فرزندان، محدودیت های اجتماعی و هنری و علمی، چند همسری و صیغه و حق تجاوز به همسر، ازدواج کودکان، سنگسار، جداسازی جنسیتی) و قوانین مدنی که ناقض برابری کامل زنان با مردان هستند.

قطع کنترل و مداخله دستگاه روحانیت در امر قانونگذاری، امور قضایی

تاسیس جمهوری سوسیالیستی نوین ایران

جمهوری سوسیالیستی نوین ایران بعد از سرنگونی دولت موجود تشکیل می شود. مصالح اصلی و شالوده های تشکیل این دولت پیشاپیش از پایین و در فرآیند طولانی انقلاب، توسط میلیون ها نفر از توده های مردم که به اهداف این انقلاب آگاهی داشته و تحت رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست برای تحقق آن مبارزه کرده اند، به وجود آمده است.

شورای حکومت موقت پس از سرنگونی جمهوری اسلامی بر اساس جبهه متحدی که در طول انقلاب تحت رهبری حزب کمونیست شکل گرفته و نمایندگان نهادهایی که در فرآیند انقلاب و درهم شکستن دولت کهنه به وجود آمده اند (شوراها، کانونها و تشکلات توده های) تشکیل می شود.

شورای حکومت موقت، سرنگونی جمهوری اسلامی را اعلام و فرمانهای سه گانه صادر کرده و بلادرنگ اجرای مفاد آن را آغاز می کند. همچنین، تصویب «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» با تکیه بر سند راهبردی «ساختار و اصول دولت جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» و کارکرد حکومت آن؛ حکومت سوسیالیستی بر چه اساسی کار خواهد کرد؛ طرح پیشنهادی قانون اساسی» را در دستور کار فوری قرار می دهد.

فرمانهای سه گانه شورای حکومت موقت عبارتند از:

یکم: اعلام سرنگونی جمهوری اسلامی و الغای نهادها و ساختارهای آن

۱. الغای قوانین اساسی، شرعی و مدنی رژیم پیشین. انحلال کلیه نهادهای نظامی، امنیتی و دیوان سالاری رژیم پیشین. اشغال کلیه مراکز نظامی توسط

و عقد قراردادها. ممنوعیت هر نوع حکم شرعی و دینی که باعث تداخل با قوانین کشوری شود. دریافت حق امام و خمس و ذکات، استفاده اقتصادی از دین محسوب شده و ممنوع است. روحانیون و طلبه‌هایی که مشخص شود از کارگزاران فعال جمهوری اسلامی نبودند و یا در جریان انقلاب تسلیم نیروهای انقلاب شده‌اند، مانند هر شهروند دیگر این جمهوری، باید شخصاً معاش خود را تأمین کنند و از کلیه حقوق شهروندی برخوردار خواهند شد.

کلیه اماکن زیارتی به مالکیت دولتی منتقل میشوند تا مجلس قانونگذار جمهوری سوسیالیستی نوین در مورد نحوه اداره آن‌ها تصمیمگیری کند.

۵. لغو کلیه پیمانهای نظامی و امنیتی رژیم پیشین. لغو کلیه قراردادهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی با قدرتهای امپریالیستی، دولتهای مترجع منطقه و نهادهای بین‌المللی که با منافع اکثریت مردم، اهداف دولت سوسیالیستی و انقلاب کمونیستی منافات دارند. فراخواندن نیروهای نظامی فرامرز رژیم پیشین به تسلیم و در غیر این صورت، فراخوان به مردم کشورهایی که این نیروها در آن مستقر هستند به درهم شکستن آن‌ها.

۶. رسمیت دادن به استقرار نیروهای سیاسی و نظامی تحت فرماندهی شورای حکومت موقت در پادگان‌ها، وزارتخانه‌ها، بانک‌ها، رادیو و تلویزیون، مخابرات و غیره. مسلح کردن مردم در سازمان‌های توده‌ای تحت رهبری شورای حکومت موقت برای دفاع از انقلاب، برای سرکوب مقاومت ضدانقلاب سرنگون شده و مقابله با تعرض هر نیرویی به آزادیها و حقوق مردم. بسیج و سازماندهی توده‌های مردم برای حفاظت و نگهداری از امنیت اماکن سکونت و کار خود و همچنین آمادگی برای حفاظت از دولت نوین در مقابل دشمنان داخلی و خارجی.

۷. مصادره اموال مقامات حکومت، سلب مالکیت نهادهای دینی (از آستان قدس و دیگر تولیدات های مراکز مذهبی و دارایی‌های موقوفات) و اداره موقت آن‌ها تحت شورای حکومت موقت. در اختیار گرفتن کلیه مؤسسات صنعتی و تجاری و کارخانه‌های متعلق به رژیم و کلیه نهادها و باندهای وابسته به رژیم پیشین مانند بیت رهبری و نهادهای رنگارنگ مذهبی و نظامی و امنیتی. مصادره بانک‌ها و موسسات اعتباری دینی و غیردینی.

۸. مصادره اراضی کشاورزی وابسته به جهاد سازندگی، آستان قدس، بنیاد مستضعفان، مؤسسات بزرگ کشت و صنعت خصوصی و نیمه دولتی و دیگر زمین‌های بزرگ زراعی و اداره آن‌ها توسط شوراهای کارگران و کارکنان دهقانان فقیر و بی‌زمین هر منطقه تحت آئوریتته شورای حکومت موقت تا این که طرح مالکیت‌های زراعی و برنامه تقسیم اراضی مصوب مجلس قانونگذار جمهوری سوسیالیستی نوین، به اجرا گذاشته شود.

۹. رسمیت بخشیدن به اداره کارخانجات و موسسات اقتصادی صنعتی و زراعی و دامی بزرگ توسط شوراهای کارگران و کارکنان که در طول انقلاب و یا در آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند، تحت آئوریتته شورای حکومت موقت و طبق قانون اساسی مصوب آن (و قبل از تصویب، طبق سند پیش نویس قانون اساسی)، تا تشکیل حکومت دائم.

۱۰. رسمیت بخشیدن به اداره موقت مدارس و دانشگاه‌ها و دیگر موسسات آموزشی توسط شوراهای استادان، معلمان، دانشجویان و دانش‌آموزان که در طول انقلاب و یا در آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند، تحت آئوریتته شورای حکومت موقت و طبق سند مصوب قانون اساسی توسط آن (و قبل از تصویب، طبق پیش نویس قانون اساسی)، تا تشکیل حکومت دائم.

۱۱. به رسمیت شناختن کلیه تشکلات جنبش‌های اجتماعی و قانونها که در طول انقلاب و یا در آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند تا طرف مشورت شورای حکومت موقت در تصویب قانون اساسی و برگزاری انتخابات اول مجلس قانونگذار، قرار گیرند.

دوم: حقوق بنیادین و آزادی‌های اساسی مردم

۱. آزادی عقیده و آزادی باور به دین و بی‌دینی. دولت جمهوری سوسیالیستی نوین، بی‌خدا و بدون دین و مذهب و ایدئولوژی رسمی (حتی ایدئولوژی رسمی کمونیستی) است. آزادی بیان، عقیده، تجمعات، نشر، تشکیلات، تحزب و

اعتصاب. هم چنین، تضمین آزادی مخالفین و منتقدین دولت سوسیالیستی نوین.

۲. برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرف نظر از عقیده، دین و مذهب، ملیت، جنسیت و گرایش جنسی، در کلیه زمینه‌های سیاسی و فرهنگی و آموزش و اشتغال و بهداشت و مسکن. برابری کامل و بی‌قید و شرط زن و مرد در همه عرصه‌های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی. آزادی سقط جنین. برابری و آزادی در ازدواج و طلاق و عشق. آزاد بودن ال. جی. بی. تی. ها. ممنوعیت شیر بهاء، مهریه، جهیزیه و امثالهم؛ و در مقابل، تامین ضمانتهای اجتماعی برای زنان.

۳. تضمین آیین‌های دادرسی بر اساس اصولی شفاف و تخطی ناپذیر در مورد جرایم و تعریف روشن جرم. استقرار نهادهای حمایت از حقوق مردم در مقابل حکومت جدید.

۴. حق تعیین سرنوشت ملل سابقاً تحت ستم تا جدایی کامل. مصوب کردن فرآیند جدایی از طریق رفتارندوم در مناطق خودمختار طبق قانون اساسی. به رسمیت شناختن حق تحصیل به زبان مادری (زبانهای غیر فارسی) و تلاش برای حفظ زبان و فرهنگ ملل غیر فارس.

۵. همگانی کردن دسترسی به آخرین اطلاعات علمی؛ همگانی کردن مناظره و جدل بر سر آرای دینی و ضد دینی؛ امکان آموزش رشته‌های مختلف هنری در تمام نقاط کشور و جمع‌آوری میراث هنری و قابل دسترس کردن آن برای مردم تمام مناطق ایران. قابل دسترس کردن نشر کتاب و اینترنت و تولیدات هنری در دور افتاده ترین نقاط و برطرف کردن شکافهای منطقه ای در این زمینه ها.

سوم: مقابله فوری با فقر و محرومیت

۱. کلیه ساکنان این جمهوری از حق داشتن تغذیه مناسب، سرپناه، درمان و آموزش برخوردارند و شورای حکومت موقت با استفاده از دارایی‌های مصادره شده، دست به اقدامات فوری برای تامین این نیازها خواهد زد.

۲. لغو بی‌قید و شرط کلیه دیون بیکاران، کارگران، معلمان، پرستاران، دهقانان فقیر و بی‌زمین، زارعین و صنعتگران کوچک به بانکها.

۳. توقف اخراج کارگران و پرداخت فوری حقوق‌های معوقه. رسمی کردن ۸ ساعت کار روزانه و جلوگیری از انواع بیگاری.

۴. غیرقانونی بودن کار کودکان. تامین فوری کلیه حقوق کودکان از معاش و سرپناه تا تحصیل و تفریح برای کودکان کار. صدور شناسنامه برای همه کودکان. هیچ کودکی را نمیتوان «نا مشروع» تلقی کرد. رسمیت بخشیدن به مجامع حمایت از کودکان کار و خیابان که در رژیم پیشین زیر سرکوب بودند و حمایت از اقدامات آنان برای متوقف کردن کار کودکان و تامین رفاه و آموزش برای آن‌ها در سراسر کشور.

۵. ممنوعیت هر شکلی از پورنوگرافی و تامین فوری مسکن و اشتغال و اعطای درآمد اجتماعی از سوی دولت برای تن فروشان سابق.

۶. بهره‌مند شدن کلیه افغانستانی‌ها که هنگام سرنگونی جمهوری اسلامی، در ایران اقامت داشته‌اند از حقوق مساوی با دیگر شهروندان ایران تا پس از تصویب قانون اساسی طبق آن مدارک شهروندی برایشان صادر شود. فرمان صدور مجوز اقامت و کار برای دیگر مهاجرین. اعطای حق مالکیت به خانوارهای مهاجر افغانستانی بر خانه‌ای که در مزارع و باغات در اختیارشان بوده است و تقسیم برابر آن میان زن و مرد خانوار. قانونی کردن ورود کودکان و جوانان افغانستانی و بهایی به کلیه سطوح آموزشی.

۷. آغاز اسکان محرومترین حاشیه نشینان.

نام رسمی دولت نوین و حکومت آن، به تصویب اولین مجلس قانونگذار دولت نوین خواهد رسید. اما در سند «ساختار و اصول دولت جمهوری سوسیالیستی نوین ایران و کارکرد حکومت آن؛ حکومت سوسیالیستی بر چه اساسی کار خواهد کرد: طرح پیشنهادی قانون اساسی» که سند پیشنهادی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) برای قانون اساسی آینده است، نام دولت آینده، جمهوری سوسیالیستی نوین ایران پیشنهاد شده است ●

جمهوری اسلامی را از چوبه های دارش بیاویزیم

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م ل م)
درباره اعدام زانیار و لقمان مرادی و رامین حسین پناهی

توقف رژیم فاشیستی نظامی/امنیتی و استبداد سیاسی

مجموعه دین‌مداری و نظامی/امنیتی بودن از رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم استبدادی فاشیستی میسازد. حکومت نظامی/امنیتی باید لغو شود

اعدام کمونیست‌ها و انقلابیون در فرودگاه سنندج ۱۳۵۸ توسط سپاه پاسداران

سرکوب اعتراضات خیابانی توسط نیروی انتظامی

مسئولین بلند پایه جمهوری اسلامی به جرم سازماندهی، ترویج مخالفت سیاسی در خارج از کشور، تحت تعقیب سیاسی بودند

حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائونیست)
cpimim.com

جمهوری اسلامی حتی یک قدم از سنت و خصلت جنایت و آدم کشی اش عقب نمی‌نشیند. زندانیان سیاسی زانیار و لقمان مرادی و رامین حسین پناهی پس از سالها زندان و شکنجه و تهدید به مرگ، سرانجام اعدام شدند تا پیام حکومت به مردم کردستان و سراسر ایران روشن باشد: یا تسلیم و گرنش یا مشیت و گلوله و طناب دار. مثل تمامی چهل سال گذشته. مثل ۲۸ مرداد ۵۸ و فتوای لشکرکشی سراسری خمینی به کردستان، مثل ۳۰ خرداد ۶۰ و فتوای کشتار مردم معترض در کوچه و خیابان، مثل تابستان ۶۷ و فتوای قتل عام سراسری زندانیان سیاسی. تمام تابستانهای جمهوری اسلامی، تابستان مرگ و تباهی است. جمهوری اسلامی به سراشیب سقوط نزدیک می‌شود. بحران همه جانبه اقتصادی، سیاسی و منطقه ای گلوی رژیم را می‌فشارد. آن‌ها بخش مهمی از دستگاه فریب و سرکوب سیاسی شان که توسط بازی کردن با برگ اصلاح طلبان و اعتدال و عادی سازی روابط و غیره پیش می‌برند را از دی ماه سال گذشته و خیزش فرودستان باخته اند و حنایشان دیگر رنگی ندارد. این است که در کشتن فعالین سیاسی و دراویش و غیره تردیدی به دل راه نمی‌دهند. همچنانکه از دستگیری و شکنجه و احکام سنگین زندان برای جوانان شورشی و دانشجویان مبارز و زنان خیابان انقلاب، شرم نمی‌کنند. آن‌ها خوب می‌دانند جز با سرکوب حداکثری امکان غلبه بر تضادهای شان دست کم در منطقه کردستان را ندارند. از این رو ترور پدر زانیار مرادی در کردستان عراق، اعدام رامین و لقمان و زانیار در زندان و موشک باران مقرهای حزب دمکرات کردستان در منطقه اربیل در دستور کار رژیم قرار گرفته است. همین چندی پیش بود که بخش‌های مترقی، چپ و انقلابی مردم کردستان و سنندج در مراسم خاکسپاری و گرامی داشت شهدای آتش سوزی جنگلهای مریوان، فریاد نفرت از نظام جمهوری اسلامی را سر دادند و آن را به صحنه رویارویی سیاسی با حکومت تبدیل کردند. همین سال گذشته بود که زلزله مناطق ازگله و ثلاث باباجانی به صحنه کارزار افشای نفرت مردم از حکومت و نا کار آمدی نظام تبدیل شد. جمهوری اسلامی می‌داند که حتی لحظه ای تردید در فشردن چکمه سرکوب و شکنجه و اعدام در کردستان، خطر از دست رفتن سر رشته امور را در بر دارد. درست همان موقع که مجمع جنایاتکاران جنگی با حضور حسن روحانی، ولادیمیر پوتین و رجب طیب اردوغان در تهران، دور جدیدی از کشتار و سرکوب در سوریه و روژناوا (کردستان سوریه) را تدارک می‌بینند، دستگاه های قضایی و نظامی جمهوری اسلامی دست به کار اعدام و ترور مخالفین سیاسی در کردستان می‌شوند که پیام مرگ و جنگ را نه تنها به مردم سوریه که به مردم ایران و کردستان هم برسانند. این دولت بر ویرانه های سرکوب یک انقلاب مردمی و بر انبوهی از اجساد مخالفان سیاسی و فکری اش استوار شده است. فاشیسم مذهبی و استبداد سیاسی دو وجه جدایی ناپذیر هویت و هستی جمهوری اسلامی هستند و مدام بخش وسیعی از توده های مردم را به

نفرت و ضدیت با حاکمیت و دولت سرمایه داری دینمداران حاکم بر ایران می‌کشاند. همچنانکه ستم ملی بر ملل غیر فارس اعم از کرد و ترکمن و بلوچ و عرب و ترک وجه دیگری از ماهیت دولت طبقه سرمایه داران در ایران است. از این رو سازماندهی مبارزه علیه اشکال مختلف سرکوب و کشتار سیاسی و ستم و تحقیر ملی در ایران بسیار مهم است. هدایت این مبارزه و سایر مقاومتها و مبارزات مردم که حول گسلهای اجتماعی مختلف متبلور شده و در مسیری که به تدارک برای انقلاب کمونیستی و سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی منجر شود، بسیار حیاتی است. حزب ما ضمن محکوم کردن اعدام جنایتکارانه زندانیان سیاسی کرد و همچنین ترورها و موشک بارانهای سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در کردستان، از تمامی توده های مردم مبارز و انقلابی در کردستان و سراسر ایران دعوت می‌کند که به مبارزه علیه جنایتهای جمهوری اسلامی چه در ایران و چه در کل منطقه ادامه دهند و برای این منظور علاوه بر برنامه حزب و استراتژی انقلاب کمونیستی برای تشکیل دولت سوسیالیستی نوین ایران، در مسیر به راه انداختن یک جنبش سراسری حول هفت توقف زیر، به مبارزه بپیوندند. این مبارزه نه تنها راه و آلترناتیوی به جز کابوس جمهوری اسلامی را پیش می‌گذارد بلکه همچنین مبارزه و جامعه ای خارج از مرزهای نظام سرمایه داری و اشکال مختلف آلترناتیوهای لیبرالی، ناسیونالیستی، پادشاهی، پرو امپریالیستی و ارتجاعی را مطرح می‌کند.

هفت توقف بر بستر مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی مردم:

۱- توقف قوانین شریعت و نابودی دولت دینی: ادغام دین و دولت جنایت است و دین‌مداری از زشت ترین خصلت های جمهوری اسلامی است. سرکوب و تحقیر زنان و ال.جی.بی.تی-ها، ادیان و گرایشات مختلف اعتقادی و مسلکی مانند اهل سنت، بهاییان، دراویش، یارسانان و غیره و ضدیت با علم که از قوانین شریعت و ماهیت مذهبی دولت سرمایه داری دین‌مدار در ایران بر می‌خیزد باید متوقف شود. توده های

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م ل م) در دفاع از فراخوان اعتصاب عمومی ۲۱ شهریور در کردستان!

رژیم جمهوری اسلامی طی اقدامی زبونانه و از موضع ترس و در اوج ناباوری دست به جنایتی بزرگ زد. ابتدا در سحرگاه ۱۷ شهریور سه زندانی سیاسی شناخته شده زانیار و لقمان مرادی و رامین حسین پناهی را پس از سال ها زندان و شکنجه و تهدید به مرگ، اعدام کرد و متعاقب این جنایت، مقرات حزب دمکرات کردستان ایران و حزب دمکرات کردستان مورد حملات موشکی قرار گرفت و در حالیکه جلسه کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان در حال برگزاری بود، سبب کشته شدن ۱۶ تن از اعضای رهبری، کادر، پیشمرگان و زخمی شدن بیش از ۴۰ تن و ناپدید شدن برخی دیگر شده است. این اولین بار نیست که رژیم جمهوری اسلامی هر گاه در تنگنا قرار می گیرد در خطه کردستان دست به چنین جنایاتی می زند.

پس از این جنایات موجی از اعتراض در خارج از کشور مقابل مراکز رژیم مانند سفارت خانه و کنسول گری ها شکل گرفته است. ما از همه جوانان و مردم آزادیخواه در خارج از کشور می خواهیم مخالفت خود را علیه این جنایات با آگاه کردن مردم هر کشوری که در آن هستند به اشکال مختلف نشان دهند. جمهوری اسلامی به این جنایات بسنده نخواهد کرد و پاسدار جنایتکاری به نام رحیم صفوی به آشکار حرف از فعال شدن مجدد دسته های «سربازان گمنام امام زمان» و ترور مخالفین جمهوری اسلامی در خارج از کشور زده است. شایان ذکر است که طی سال های اخیر برخی از پیشمرگان و فعالین کرد از جمله پدر زانیار مرادی توسط مزدوران جمهوری اسلامی در کردستان عراق ترور شده اند.

سوال بر سر مان و نمان یک رژیم بحران زده و مفلوک است. این را بهتر از هر کسی سردمداران رژیم می دانند. به همین دلیل دست به چنین جنایاتی می زند و تنها با یک مبارزه آگاهانه و سازمان یافته امکان مقابله با چنین جنایاتی هست. این وظیفه کلیه نیروهای انقلابی و آزادیخواه و کلیه جنبشهای توده ای در داخل و خارج از کشور است که بی محابا به میدان آیند و مانع از ادامه و اجرای این توطئه های جنایتکارانه شوند.

ما ضمن حمایت و دفاع از فراخوان نیروهای انقلابی در روز چهارشنبه ۲۱ شهریور مبنی بر اعتصاب همگانی در کردستان، مردم سراسر ایران را فرا می خوانیم که ضمن محکوم کردن این گونه اعمال جنایت کارانه و در همبستگی با خانواده اعدام شده گان و قربانیان موشکی درمقرات احزاب دمکرات کردستان سنگر مبارزه در کردستان را با مبارزه علیه جمهوری اسلامی تقویت کنند و زمینه را برای سرنگونی کلیت رژیم و استقرار جامعه ای نوین و رها شده از ستم و استثمار که شایسته کل بشریت است در برابر این نظام طبقاتی و پوسیده به پیش برند.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

پیش به سوی تشکیل دولت سوسیالیستی نوین در ایران!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) ۱۹ شهریور ۱۳۹۷

رابطه جمهوری اسلامی با نظام اقتصادی جهانی، فروش پسته و بادام نیست. جمهوری اسلامی، ایران را به عنوان یک کشور تحت سلطه، یعنی کشوری که اقتصادش تابع انباشت سودآور سرمایه در سطح بین المللی است، سازمان می دهد. رژیم پیشین هم چنین خصلتی داشت. اما وابستگی جمهوری اسلامی بسیار عمیق تر و دامنه دارتر از رژیم پیشین است. روبروای حکومتی تئوکراتیک اسلام گرا، ذره ای ناقص و نافی این وابستگی نیست. در چهل سال گذشته یک طبقه سرمایه دار بزرگ شکل گرفته که هر جنبه از حیات اقتصادی ایران را در نظام جهانی ادغام و تابع آن کرده است و علاوه بر این، کلان سرمایه داری اسلامی ایران، خصلتی «برون مرزی» دارد. یعنی فقط ایران را برای نظام جهانی سازماندهی نمی کند بلکه از ایران به عنوان پایگاهی برای عملیات اقتصادی «فرامرزی» استفاده می کند. سپاه و شاخه های مختلف آن، ارتش، بیت رهبری، کلیه بنیادها و ستادها، آستان قدس رضوی ... شرکای سرمایه گذاران بین المللی هستند و نه تنها در ایران بلکه در برزیل، سریلانکا، کنیا، غنا، بنین، ونزوئلا و بسیاری از نقاط جهان عملیات اقتصادی استثمارگرانه دارند. وظیفه این رژیم و پایه طبقاتی اش (کلان سرمایه داران وابسته به سرمایه داری جهانی) به «نقد» تبدیل کردن هر چیزی در ایران است. این رژیم دریاچه خزر، دریای عمان، مرزها و بنادر، نواحی مختلف کشور را تحت عنوان «مناطق آزادی تجاری»، به کالای قابل خرید و فروش در بازار سرمایه تبدیل کرده است؛ و ولایت هر کدام را به یکی از مراکز قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی داده و آن ها نیز این مناطق را در شراکت با سرمایه گذاران چینی و کره ای و روسی و فرانسوی و غیره اداره می کنند.

به وضوح می توان دید که سرنوشت خزر، «رژیم حقوقی» و حتا «دریا یا دریاچه» بودن آن، در غیاب یک انقلاب کمونیستی در ایران یا نقطه ای مهم از جهان، توسط وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم و رقابت های بزرگ ژئوپلیتیک (جغرافیای سیاسی) و ژئواکونومیک (جغرافیای اقتصادی) که میان قدرت های سرمایه داری امپریالیستی در جریان است تعیین می شود. در این رقابت ها و بازی ها، هر درصدی از سطح بستر و زیر بستر خزر سهم جمهوری اسلامی بشود، این مساله را که خزر و زیست بوم و منابع آن متعلق به مردم نیست، حل نخواهد کرد. همان طور که «فارس» نامیدن خلیج فارس، از این واقعیت که مردم کشورهای سواحل این خلیج، از جمله ایران، نه حق بهره مند شدن از منابع آن را دارند و نه حق تصمیم گیری در مورد حال و آینده آن، ذره ای نمی کاهد. احقاق هر حقی برای مردم این منطقه، وابسته به سرنگون کردن دولت های ارتجاعی است. وظیفه و «سهم ما» در این فرآیند، سرنگون کردن جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری سوسیالیستی نوین است. فقط در یک نظام سوسیالیستی، مردم و منافع فوری و درازمدت آن ها بر سرنوشت دریاها و دریاچه ها و خلیج ها و... حاکم خواهد شد و نه منافع طبقه و حاکمیتی استثمارگر، غارتگر و مردم ستیز.

توضیحات و منابع:

1- Exxon And Chevron Hope To Cash In After New Caspian Summit, Ariel Cohen, Forbes. Aug.9 2018

2- IEA

۳ - رجوع کنید به مقاله نشریه آتش شماره ۵۱، بهمن ۹۵ با عنوان « تور مرگ برفراز دریای خزر، مسابقه جهانی تخریب»

4- SOCAR and BP sign new production sharing agreement for Azerbaijan exploration, 26 April 2018

5- Yenikayeff, Shamil (November 2008). Kazakhstan's Gas: Export Markets and Export Routes. Oxford Institute for Energy Studies

The great game that never ends: China and Russia fight over Kazakhstan, Philippe Le Corre - Brookings18- dec 2015

6- Putin's Silk Road gamble, Artyom Lukin February–2018 a professor of international politics at the Far Eastern Federal University in Vladivostok, Russia.

انقلاب بلشویک و تاریخچه رژیم حقوقی دریاچه خزر

رکسانا خرم نژاد

روسیه سرنگون و یک حکومت موقت تحت رهبری شخصی به نام «کرنسکی» بر جای آن نشست. حکومت کرنسکی خود را «حکومت انقلابی» می خواند اما به هیچ وجه از جمله از زمینه سیاست خارجی انقلابی نبود. برای آگاه کردن کارگران و دهقانان و بیرون کشیدن آنان از زیر نفوذ بورژوازی، لنین به طور متمرکز ماهیت طبقاتی این حکومت را افشا می کرد. یکی از کوبنده ترین و تکان دهنده ترین موارد افشاگری های لنین علیه این حکومت، افشای تداوم سیاست خارجی استعماری نظام تزاری در همین حکومت «انقلابی» بود. وی در یکی از مقالات افشاگرانه اش در ماه مه ۱۹۱۷ در روزنامه پراودا نوشت:

همه می دانیم که اولین کلام حکومت موقت به اصطلاح «انقلابی» در مورد سیاست خارجی اعلام این بود که کلیه پیمان های مخفی تزار نیکلای دوم سابق با سرمایه داران «متفق» پابرجا می ماند و روسیه جدید به آن ها به عنوان پیمان های مقدس و تخطی ناپذیر می نگرد. میلیوکوف حاضر به انتشار این پیمان های مخفی نیست و ما می دانیم که «دفاع گران» ما (نیروهای به اصطلاح «سوسیالیست» که مخالفت خط «شکست طلبی انقلابی» لنین در جنگ جهانی اول بودند - ر.خ.) به شدت حامی این عمل میلیوکوف هستند. این به اصطلاح سوسیالیست ها کاملا به قدر سقوط کرده اند به طوری که از دیپلماسی مخفی، آن هم دیپلماسی مخفی تزار سابق حمایت می کنند. (۲)

لنین خطاب به کارگران و سربازان می گوید: «بیاید یکی از این پیمان های شرافتمندانه را بشناسیم. پیمان «ما» با ایتالیا (یعنی، سرمایه داران ایتالیایی) که در اوایل ۱۹۱۵ امضاء شد.» و به نقل از مقاله یک بورژوا-دموکرات (ودووفوزوف) که به تاریخ ۶ مه ۱۹۱۷ در یکی از نشریات منتشر شده بود، مفاد این پیمان را افشا می کند. از جمله ملحق کردن بخش هایی از سرزمین های اروپای شرقی (مانند آلبانی) و جزایری در دریای اژه، امتیاز راه آهن ترکیه و بسیاری امتیازات استعماری دیگر توسط ایتالیا. ودووفوزوف، در مقاله اش نوشته بود: «این پیمان خیلی حیوان صفتانه است. اما ما آگاه نیستیم که آیا گزینه های حیوان صفتانه مشابه در پیمان های دیگر هم هست یا نه». لنین در جواب به او می گوید: «اما آقای ودووفوزوف، ما کاملا آگاه هستیم: پیمان های مخفی مربوط به تقسیم ایران و ترکیه، تصرف قفقاز و ارمنستان به اندازه این پیمان حریصانه با ایتالیا، کثیف و حیوان صفتانه هستند.» (۳)

لنین خطاب به کارگران و سربازان می گوید: «رفقای کارگر و سرباز! به شما گفته می شود که از «آزادی» و «انقلاب» دفاع می کنید! اما در واقعیت شما دارید از پیمان های مخفی تزار که مانند یک بیماری، از دید شما پنهان نگاه داشته می شود، دفاع می کنید.» (۴)

دولت شوروی سوسیالیستی اعلام کرد پیمان های استعماری روسیه تزاری با کشورهای مختلف جهان را ملغی می کند. نتیجه اش برای ایران عقد «پیمان دوستی روسیه و ایران» بود که در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ بسته شد. در این قرارداد، بسیاری از پیمان های سابق میان ایران و روسیه تزاری ملغی شد. شوروی و ایران هر دو حق کشتی رانی کامل و مساوی در دریاچه خزر را یافتند. بخش هایی از ایران آن زمان مانند نواحی قفقاز، گنجی، نخجوان، بخش هایی از ارمنستان و غیره به ایران بازگردانده نشدند زیرا در آن نواحی انقلاب سوسیالیستی جریان داشت و با این انقلاب به رهبری ملی و رهایی از ستم و استثمار فئودالی و سرمایه داری دست یافته بودند و «بازگرداندن» این نواحی به ایران، به معنای بازگرداندن آنان به چارچوب نظام ارتجاعی حاکم بر ایران و وابستگی به امپریالیست ها بود.

شنبه ۲۱ مرداد ۹۷ قراردادی میان ۵ کشور حاشیه دریاچه خزر در قزاقستان امضاء شد تا این دریاچه و منابع نفت و گاز آن تقسیم شود. امضای این قرارداد، نقض پیمانی بود که در سال ۱۹۲۱ میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی امضاء شده بود.

اهمیت تاریخی قرارداد ۱۹۲۱ در آن است که حق حاکمیت صد در صدی روسیه بر دریای خزر را که با قرارداد ترکمان چای به ایران تحمیل شده بود، ملغا کرد. از آن پس، هر کدام از این دو کشور (ایران و شوروی) صاحب حق پنجاه درصدی بر خزر شدند. بدون سرنگونی نظام تزاری به دست کمونیست ها و تاسیس دولت سوسیالیستی شوروی، چنین تحولی در «رژیم حقوقی» دریاچه خزر ممکن نبود. پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ بود که ایران صاحب حقی از دریاچه خزر شد.

امروزه این روسیه سرمایه داری امپریالیستی است که درگیر در رقابت با قدرت های امپریالیستی دیگر بر سر تقسیم مناطق نفوذ در خاورمیانه به مچ انداختن و چانه زنی و رقابت می پردازد و با آن روسیه سوسیالیستی که نظام امپریالیستی را در روسیه با یک انقلاب کمونیستی سرنگون کرد و بر مبنای یک سیاست خارجی سوسیالیستی، بسیاری از مفاد قرارداد ترکمان چای و دیگر پیمان های استعماری روسیه تزاری را ملغی کرد، تفاوت ماهوی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی دارد. (۱)

شناخت از واقعیت تاریخچه «رژیم حقوقی خزر» یا تحولات مشابه دیگر، بدون گذاشتن این رخدادهای در چارچوب عصر امپریالیسم و انقلاب های پرولتری، ممکن نیست. اما بیشتر تاریخ نویسان، مساله را خارج از این چارچوب بررسی کرده و در مورد دریای خزر و «رژیم حقوقی» آن طوری می نویسند که گویی پیروزی انقلاب کمونیستی در روسیه و استقرار حکومت جمهوری سوسیالیستی شوروی در آن جا، یک ویرگول هم در این ماجرا نبوده است.

آشکار کردن تاریخ واقعی در این زمینه و هر زمینه دیگر، و مقابله با تاریخ نویسی دروغین و ضد علمی، اهمیت دارد زیرا تاثیر این تاریخ نویسی های جعلی، تنگ نظر کردن اذهان و آموزش شیوه تفکر غیرعلمی است که در نهایت مانع از باز شدن راه رهایی از استثمار و ستم می شود. مهمتر از آن، پرداختن به مسئله از سوی ما کمونیست ها در آن است که ما در جریان تدارک و پیش برد یک انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران هستیم و سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی، بخش مهمی از اصول اساسی آن است که از سیاست انترناسیونالیسم پرولتری سرچشمه می گیرد. لغو قراردادهای استعماری نظام روسیه تزاری توسط لنین در واقع به کار بست سیاست انترناسیونالیسم پرولتری است که لنین گفت به معنای انجام انقلاب در کشور «خود» و تقویت همین سیاست (و نه سیاست دیگری) در رابطه با نقاط دیگر جهان است.

انقلاب کمونیستی امپریالیسم را مهار زد و حقوق ارضی و آبی را بازتعریف کرد!

پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه که یکی از ستون های جنگ جهانی اول بود، این جنگ را پایان بخشید و پیمان های امپریالیستی میان امپریالیست ها (از جمله پیمان سایکس-پیکو) را افشا و تا آن جا که به روسیه مربوط می شد پیمان های استعماری روسیه با کشورهای مختلف از جمله ایران را ملغی کرد. این بخش تعیین کننده ای از سیاست خارجی دولت سوسیالیستی تازه تأسیسی بود که به رهبری لنین در روسیه تشکیل شد. افشاگری در مورد پیمان های استعماری روسیه تزاری، بخش مهمی از کارزارهای سیاسی افشاگری کمونیستی لنین بود. چند ماه پیش از پیروزی انقلاب اکتبر در فوریه ۱۹۱۷، حکومت تزاری در

لنین از معاهده پنهانی معروف به سایکس-پیکو میان امپریالیست های بریتانیا و فرانسه نیز پرده برداشت. (۵)

استقلال

امضای قرارداد قزاقستان از سوی جمهوری اسلامی، مباحث و مناقشه های سیاسی زیادی را حول موضوع «استقلال» به راه انداخت. این موضوع، در انقلاب کمونیستی ما نقشی مرکزی دارد و باید به آن بپردازیم. زیرا کسب استقلال از نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی، از وظایف مهم یک انقلاب واقعی در کشورهای تحت سلطه مانند ایران است. بدون استقلال از این نظام، ساختمان سوسیالیسم در هیچ کشوری ممکن نیست. تاریخ شکل گیری خاورمیانه و کشورهای مختلف این منطقه، در واقع تاریخ استعمار و امپریالیسم است. بدون استعمار و امپریالیسم موضوعی به نام «استقلال» طرح نمی شد.

برای درک محتوای استقلال در درجه اول باید درک درست از شیوه و مکانیسم وابستگی کشورهای تحت سلطه مانند ایران به امپریالیسم داشت. دیدگاه های طبقاتی بورژوازی و خرده بورژوازی، به استقلال معنایی را می دهند که منطبق بر جهان بینی و منافع طبقاتی شان است. در دوران جمهوری اسلامی، درکی که حکومت و فکرسازان این حکومت لقا کردند این بوده که استقلال به معنای داشتن یک «روش زندگی» به جز «روش زندگی» در غرب است. محمدجواد ظریف این تفکر را در یک مصاحبه تلویزیونی به طور موجز بیان کرد. وقتی مصاحبه کننده پرسید، چرا ما در دنیا اینقدر زیر فشار هستیم گفت: چون ما انتخاب کردیم که جور دیگری زندگی کنیم! (۶)

پس، در تفکر این ها، اسلام گرایی مساوی است با استقلال از امپریالیسم! در حالی که اساس استقلال از امپریالیسم، استقلال اقتصادی است که جمهوری اسلامی هزار سال نوری از آن فاصله دارد.

در دهه شصت و هفتاد میلادی، بورژوازی حاکم در کشورهای تحت سلطه، با کمک قشری از روشنفکران وابسته به خود، تبدیل نظم مستعمراتی به نو مستعمراتی یا چرخش وابستگی از یک قطب امپریالیستی به یک قطب امپریالیستی دیگر را به عنوان استقلال سیاسی معرفی کردند. گویی میان وابستگی به امپریالیسم آمریکا و وابستگی به سوسیال امپریالیسم شوروی، تفاوتی کیفی بود. این روند، تحت عنوان «موازنه منفی» و «عدم تعهد» و «نه شرقی، نه غربی» تئوریزه شد. اما استقلالی جعلی بود.

استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی از نظام سرمایه داری جهانی ممکن نیست و این امر بدون یک انقلاب کمونیستی که از کلیت شیوه تولید سرمایه داری و الزامات اجتماعی و فکری/فرهنگی آن گسست کند، عملی نمی شود. وابستگی اقتصادی که روزی به شکل «بحران ارز» و زمانی دیگر به شکل «بحران قرض» در می آید، منجر به آن می شود که جمهوری اسلامی، مناطق داخل مرزهای رسمی کشور را اعم از آب و خاک در بازار جهانی حراج کند.

در رابطه با هر اتفاق مهم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی باید پرسید این اتفاقات در چارچوب کدام «شیوه تولیدی» رخ می دهند؟ و در ادامه باید پرسید، این معضلات در چارچوب کدام «شیوه تولیدی» می توانند حل شوند و دیگر بازتولید نشوند؟ پاسخ به این مساله، مستقیماً مرتبط است با این سوال که امروز، بدیل واقعی در مقابل نظام جمهوری اسلامی چیست و با هدف استقرار چه نوع نظام اقتصادی/اجتماعی باید برای سرنگونی این نظام جنگید؟

در زمینه استقلال و هر جنبه دیگر از سازمان دادن یک نظام اجتماعی و یک جامعه به واقع متفاوت از نظام کنونی، باید از الگوی کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم به ویژه چین سوسیالیستی آموخت و در چارچوب آموختن از این تجارب انقلابی، جوانب فرعی منفی آن ها را کنار گذاشت به سنتزی صحیح تر مجهز شد.

چین قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۴۹، یک کشور تحت سلطه بود که میان قدرت های امپریالیستی اروپایی تقسیم شده بود. اما با پیروزی انقلاب کمونیستی، در اقتصاد و سیاست استقلال یافت. زیرا با تکیه بر قدرت سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا، نظام مالکیت ارضی نیمه فئودالی را از میان برد و ابزار اساسی تولید را از دست سرمایه داران و ملاکان بزرگ و سرمایه داران خارجی و دولت های امپریالیستی گرفت و اقتصاد نوینی را برنامه ریزی و پی ریزی کرد. دیگر، سود و قانون ارزش در فرماندهی توسعه اقتصادی نبود. دیگر

قوه اجبار بازار جهانی سرمایه، جهت گیری های اقتصاد را تعیین نمی کرد. در فرماندهی تولید، تامین نیازهای توده های مردم و خدمت به پیش روی انقلاب کمونیستی در جهان قرار داشت. به این ترتیب، یک اقتصاد واقعاً مستقل تکامل یافت. نه فقط استقلال از امپریالیسم بلکه انترناسیونالیسم پرولتری این اقتصاد را هدایت می کرد. این اقتصاد مبتنی بر استثمار نیروی کار نبود و در روابط با کشورهای فقیری که از کمک های فنی چین سوسیالیستی برخوردار می شدند، به دنبال آن نبود که با غارت منابع طبیعی آن ها یا استثمار نیروی کارشان، ثروت اندوزی کند. استقلال از امپریالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری دو روی یک سیاست صحیح در یک کشور سوسیالیستی هستند.

چین در دورانی که یک کشور سوسیالیستی بود (۱۹۴۹-۱۹۷۶)، با کشورهای سرمایه داری امپریالیستی نیز روابط تجاری داشت. اما این رابطه مبتنی بر اقتصاد خودکفای سوسیالیستی بود و نه تبعیت از تقسیم کار جهانی. این رابطه تجاری یک رابطه اقتصادی سوسیالیستی بود که از «بیرون» با نظام سرمایه داری وارد برخی معاملات می شد و نه تنها معنای مرگ و زندگی برای اقتصاد سوسیالیستی چین نداشت بلکه در چارچوب اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی و خودکفایی، قوای مخرب آن مهار می شد.

هنگامی که بورژوازی نوین، دولت دیکتاتوری پرولتاریا را در چین سرنگون کرد، موفق به احیای سرمایه داری شد. چین تبدیل به یک کشور سرمایه داری شد و در دهسال گذشته به عنوان یک قدرت امپریالیستی، به تحت سلطه و وابسته کردن کشورهای دیگر از جمله ایران، کمر بسته است. انقلاب کمونیستی در ایران، دست این امپریالیست تازه نفس را نیز قطع کرده و به وقوع یک انقلاب کمونیستی دیگر در چین خدمت خواهد کرد.

یادداشتها

۱- با پیروزی سوسیالیسم در روسیه در سال ۱۹۱۷ و تحکیم آن پس از چند سال جنگ داخلی و سپس با پیروزی سوسیالیسم در چین در سال ۱۹۴۹ در جهان یک اردوگاه سوسیالیستی در مقابل اردوگاه سرمایه داری امپریالیستی به وجود آمد که پشتوانه مبارزات انقلابی و همچنین جنبش های رهایی ملی از استعمار کهن در سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین بود. با احیای سرمایه داری در روسیه که پس از مرگ استالین قطعی شد، در این اردوگاه شکاف افتاد. اما کماکان چین سوسیالیستی به عنوان پایگاه مقابله با امپریالیسم باقی ماند. اما در سال ۱۹۷۶ پس از مرگ مائوتسه دون در چین نیز حاکمیت بورژوازی و در پی آن، روابط سرمایه داری با کمک امپریالیسم آمریکا حاکم شد. از آن پس قوه محرکه سیاست خارجی چین، سلطه یافتن بر کشورهای مختلف در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین و همچنین رقابت با قدرت های امپریالیستی دیگر برای دست یافتن به منابع و مناطق نفوذ برای ارضای حرص و آز سرمایه داری افسارگسیخته جهانی اش بوده است.

۲- لنین، یکی از پیمان های مخفی، روزنامه پراودا شماره ۵۳، ۲۳ مه ۱۹۱۷. همچنین در: جلد ۲۴ کلیات آثار، ص ۳۸۰، انتشارات پروگرس مسکو ۱۹۶۴

۳- همانجا

۴- همانجا

۵- موافقت نامه سایکس-پیکو یا موافقت نامه آسیای صغیر توافقی سری میان بریتانیا و فرانسه بود که در روز نهم ماه مه ۱۹۱۶ در خلال جنگ جهانی اول و با رضایت روسیه برای تقسیم امپراتوری عثمانی منعقد شد و شامل مفاد زیر بود: سرزمین های عربی امپراتوری عثمانی به دو منطقه نفوذ سیاسی و اداری تقسیم شود. منطقه اول، شامل بخش اعظم لبنان، سوریه، آدانا، کیلیکیه و دیاربکر در ترکیه و شمال عراق از جمله موصل تحت نفوذ فرانسه باشد و منطقه دوم، شامل بخش جنوبی سوریه، اردن، و مناطق مرکزی و جنوبی بین النهرین شامل بغداد و بصره تا خلیج فارس و بنادر حیفا و عکا با حفظ دسترسی به مدیترانه تحت نفوذ بریتانیا باشد. اورشلیم هم تحت نظارت بین المللی از جمله روسیه قرار بگیرد. استانبول، تنگه های بسفور و داردانل و همچنین شش ولایت ارمنی و کردنشین عراق به روسیه برسد. هرچند هدف اصلی این قرارداد تجزیه امپراتوری عثمانی بود اما مناطق مرکزی و نفت خیز ایران نیز در این قرارداد حضور داشتند. روسیه تزاری پذیرفت که بریتانیا فراتر از محدوده قرارداد ۱۹۰۷، کنترل مناطق مرکزی ایران و حوزه های نفت خیز خوزستان و بین النهرین را هم در دست بگیرد.

۶- مصاحبه رشیدی با محمد جواد ظریف، شهریور ۹۷

خزر: دریا یا دریاچه؟ جغرافیای سیاسی یا جغرافیای طبیعی؟

«حقوق» دیگری را برای ایران در نظر گرفته است. طبق قرارداد جدید (که مبتنی بر طرحی است که کشور قزاقستان در اواخر دهه ۱۹۹۰ پیش گذاشت و در سال ۲۰۰۳ توسط روسیه و آذربایجان قبول شد) روی بستر (یا سطح) خزر به عنوان دریاچه محسوب خواهد شد و زیربستر آن به عنوان دریا تلقی خواهد شد. آرپل کوهن، از تحلیل گران/کارشناسان معروف بازار نفت در این مورد می نویسد: «به این ترتیب، در سطح آن کشتی رانی آزاد خواهد بود و از طرف دیگر، ساختن لوله های نفتی زیرآبی در مناطق اقتصادی منحصر به هر کشور، بدون نیاز به جلب رضایت دیگران، مجاز خواهد بود. ... با این قرارداد، آذربایجان می تواند گاز خود را به خط لوله «ترانس آناتولیا» و ترکیه وصل کند. همچنین با وصل شدن به خط لوله «ترانس آدریاتیک» در بالکان، به اروپا گاز برساند. به این ترتیب، اروپا برای گاز وابسته به یک تامین کننده نخواهد بود. و ترکمنستان خواهد توانست مشتریان خود را زیاد کند. در حالی که امروز فقط چین از آن گاز طبیعی می خرد. ...» (۱)

چه حکمی در مورد خزر صادر شده و معنایش چیست؟

سه روز پیش از امضای کنوانسیون قزاقستان، این تحلیل گر بازار نفت خبر آن را به این شکل داد: «با امضای این قرارداد، اکسون موبیل و شورون (دو کمپانی معظم نفتی آمریکایی-ح) امیدوارند در پول غلت بزنند ... این یک قرارداد محلی است. با این وصف، بازار نفت جهان مشتاقانه منتظر آن است. زیرا غول های انرژی جهان بی صبرانه منتظرند تا منابع شناخته شده کاسپین یعنی ۴۸ میلیارد بشکه نفت و ۲۹۲ تریلیون فوت مکعب گاز طبیعی را توسعه دهند. با قیمت های امروز، قیمت منابع شناخته شده خزر، چهار تریلیون دلار در نفت و دو تریلیون دلار در گاز است. شورون، اکسون، شل و ب.پ (بریتیش پترولیوم) در میان کمپانی هایی خواهند بود که با روسیه و چین و دیگر بازیگران بزرگ در حفاری های کاسپین رقابت کنند. سرنوشت چند پروژه عظیم نفت و گاز نیز با این قرارداد تعیین خواهد شد. مانند خط لوله های ترانس-کاسپین، باکو-تفلیس-جهان، ترانس آناتولیا به ترکیه و خط لوله ترانس آدریاتیک.» (همان جا). وی می نویسد: «غنا سوخت فسیلی در خزر به اندازه غنا سوخت فسیلی در خلیج فارس نیست، اما بدیل خوبی برای خاورمیانه بی ثبات و منشعب است. طبق پیش بینی آژانس بین المللی انرژی (۲) در دهسال آینده، گاز خزر ۲۷٪ کل تولیدات جهانی خواهد بود» و بلافاصله تاکید می کند «البته اگر دسترسی به آن ممکن باشد» و می گوید، حل مناقشات سرزمینی میان ایران با دیگر کشورهای سواحل خزر، کلید «اکتشاف و توسعه سوخت فسیلی در مناطق مورد مناقشه است» و تاکید می کند، «دریا یا دریاچه بودن کاسپین، کلید هرگونه حل پایدار مناقشات است. ... اگر مرزهای بین المللی کاسپین به عنوان دریاچه در نظر گرفته شود هر یک از ۵ کشور ساحلی ۲۰٪ از کاسپین را صاحب می شوند. ... اما اگر به عنوان دریا در نظر گرفته شود ... طول منطقه اقتصادی منحصر به هر کشور بر حسب طول سرزمین ساحلی هر کشور محاسبه می شود و دریا تقسیم به بخش های مختلف می شود.»

بی هیچ پرده پوشی، «دریا» یا «دریاچه» بودن خزر را نه علم زمین شناسی که سود و سرمایه تعیین می کند. همانطور که واقعی یا غیرواقعی بودن گرمایش زمین را نه دانشمندان محیط زیست بلکه سود و سرمایه تعیین می کند.

در سال های آینده، مردمی که برای فرار از هوای آلوده و خفقان آور تهران و دیگر کلان شهرها، به کناره خزر و نسیم آن پناه می برند، از این امکان هم محروم خواهند شد. باقیمانده شالیزارها و باغات میوه و تولیدات بومی این منطقه نیز نابود شده و راه برای فجایع محیط زیستی بیشتر باز خواهد شد. جمهوری اسلامی و مافیای روس، آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان که گرد هم آمدند و حکم مرگ خزر را امضاء کردند، سوداگران مرگ انسان و طبیعت هستند که بر مسند قدرت نشسته و با اسلحه بر مردم کشورهایشان حکومت می کنند.

کنوانسیون قزاقستان (۲۱ مرداد ۹۷- ۱۲ آگوست ۲۰۱۸) دریاچه خزر را به طرز بی سابقه به روی رقابت کمپانی های نفتی غول پیکر آمریکایی، اروپایی، روسی و چینی باز می کند. چهار کشور روسیه، آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان بر این که رژیم حقوقی خزر بر حسب «دریا» محاسبه شود و نه «دریاچه» پافشاری کردند. ظاهر ماجرا در آن است که چون خزر بزرگ است نمی توان اسم «دریاچه» روی آن گذاشت. اما واقعیت چیز دیگری است. طبق قوانین بین المللی در صورتی که یک بدنه آبی که چند کشور در آن سهم هستند «دریاچه» به حساب آید، به هر کشور ساحلی (فارغ از آن که هر یک چند کیلومتر ساحل دارند) به یک اندازه «حق» می رسد. قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ میان ایران و شوروی سابق (زمانی که شوروی یک کشور سوسیالیستی بود) حق ۵۰- ۵۰ را برای دو کشور به رسمیت شناخته بود و به لحاظ حقوق بین المللی، چنین مبنایی داشت. کنوانسیون قزاقستان این قراردادهای را به طور موثر، لغو کرده و

توقف روند نابودی محیط زیست

سرمايه‌داری مستغلات دولتی و سپاهی و خصوصی دست در دست سرمايه‌داری امپریالیستی، بی‌وقفه جنگل‌ها، ساحل دریاها و زمین‌های کشاورزی را بلعیده و محیط زیست را به طرز غیر قابل ترمیم نابود می‌کند



روند نابودی دریاچه ارومیه طی یک دهه

سیاست های سد سازی در جمهوری اسلامی به تشدید بحران خشکسالی انجامیده است

آلودگی هوا در شهرهای صنعتی، تهران و خوزستان به ۶۰ برابر حد مجاز رسیده است

حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)
cpiml.com

به راه افتادن رقابت های بزرگ میان شرکت های اکتشاف و حفاری در خزر حیات این بخش از کره زمین را پیشاپیش به مقدار زیادی نابود کرده و بیشتر از این نابود خواهد کرد - حال می خواهد «دریا» باشد یا «دریاچه» (۳)

به همین علت، حتا اگر جمهوری اسلامی ایران طبق همان قرارداد ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ نیمی از دریاچه خزر را در اختیار داشت بازهم به جز گسترش شکاف طبقاتی و نابودی محیط زیست چیزی عاید مردم نمی شد. بی تردید اگر رژیم شاه سرنگون نمی شد، امپریالیسم آمریکا با پشتوانه سیاسی و نظامی اش و در چارچوب رقابت های اقتصادی با قدرت های امپریالیستی دیگر (چین، روسیه، اتحادیه اروپا) دریاچه بودن خزر را «دیگته» می کرد و حتا تخطی از قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ را «لگدمال کردن قانون بین المللی» دانسته و اکنون شاهد آن بودیم که شرکت های نفتی اکسون موبیل و شورون و سانفانی در حال حفاری عمیق در سمت سواحل ایران بودند و شهرهای کناره خزر در سمت ایران را به شهرهای نفتی تبدیل کرده بودند. بازهم شکاف طبقاتی و بازهم نابودی محیط زیست.

رقابت میان شرکت های نفتی

کمپانی های نفتی آمریکایی و بریتانیایی و نوژی و ژاپنی و چینی، هر یک قراردادهای بزرگ با سه کشور قزاقستان و ترکمنستان و آذربایجان بسته اند و روسیه هم با وجود بی نیاز بودن به نفت خزر (به علت داشتن منابع نفتی عظیم در سیبری) حفاری در خزر را شروع کرده است. سوخت فسیلی، هنوز نقش عمده ای در اقتصاد جهان و همچنین تناسب قوای سیاسی میان قدرت ها، بازی می کند. بنابراین، روسیه نمی تواند خود را از قطب نفتی /گازی که حول خزر در حال شکل گیری است کنار بکشد. بازار نفت و سیاست این ضرورت را برایش پیش می کشد که یک پای استخراج نفت از خزر باشد تا با کمپانی های نفتی بریتانیایی و چینی و آمریکایی هم رقابت کند و هم شراکت.

در آپریل ۲۰۱۸ (خرداد ۱۳۹۷)، بزرگترین قرارداد نفت و گاز میان آذربایجان و بریتیش پترولیوم با حضور ترزا می، نخست وزیر بریتانیا و رئیس جمهور آذربایجان، امضاء شد (۴). باب دودلی، رئیس بریتیش پترولیوم در حالی که از هیجان در پوست نمی گنجد اعلام کرد: «بیش از ۲۵ سال است در این منطقه عملیات داریم و معتقدم که در این جا ظرفیت عظیم نفت و گاز خوابیده است... امیدوارم در همکاری نزدیک با کمپانی نفتی دولتی جمهوری آذربایجان (سوکار) بتوانیم... آینده کاسپین را برای دهه های آینده تضمین کنیم.» (همانجا)

حفاری در خزر ۳۸٪ عایدات بریتیش پترولیوم را تامین می کند. از این نظر، رقابت جویی این غول نفتی با کمپانی های آمریکایی مانند اکسون موبیل به این قرارداد وابسته است و حضور ترزا می در امضای قرارداد پیامی برای کشورهای اتحادیه اروپا داشت: پس از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا (برگزیت)، امپریالیسم بریتانیا نه تنها می تواند «روی پای خود» بایستد بلکه تنها کشور اروپایی است که می تواند استقلال نفتی و گازی اروپا را از نفت خاورمیانه و همچنین روسیه تضمین کند.

در طرف دیگر، در قزاقستان نیز سال هاست یکی از حفاری های عظیم نفتی در زیربستر خزر در جریان است.

روسیه و چین

امضای قرارداد خزر از طرف روسیه، بخشی از رقابت آن با چین بر سر اعمال نفوذ بر کشورهای حوزه خزر نیز هست. چین و روسیه، در مقابل آمریکا اتحادی اساسی با یکدیگر دارند زیرا می خواهند تناسب قوای کنونی در نظام امپریالیستی را که زیر هژمونی آمریکا است به چالش بکشند و از موقعیت دست پایین در تناسب قوای امپریالیستی، بیرون بجهند. اما به عنوان دو کشور سرمایه داری امپریالیستی، اجبارا در رقابت با یکدیگر نیز هستند. چین سیاست بین المللی «یک راه، یک کمربند» را دارد که خزر و کشورهای حوزه آن را در بر

می گیرد. «یک راه، یک کمربند» از طریق راه زمینی و آبی، چین را به اروپا متصل می کند. روسیه طرح «اورآسیای بزرگ» را دارد. چشم اندازی که روسیه برای منطقه اورآسیا دارد متحد کردن پاکستان، هند، ایران و ترکیه و جمهوری های آسیای مرکزی حول اتحاد استراتژیک چین و روسیه است.

روسیه می داند که اگر «یک راه، یک کمربند» جایگزین راه های ترانزیت فعلی بشود منافع روسیه لطمه خواهد خورد. اما این نگرانی ها را در موضوع دیگری می پیچد و می گوید، نگران «چالش های امنیتی منطقه» و رشد جهادگرایان جمهوری های آسیایی و ضرباتشان به روسیه است. هر چند چنین خطری برای روسیه موجود هست اما در واقع می خواهد بگوید: اینجا حیاط خلوت ماست و بدون ما در این جا چیزی جلو نمی رود! (۵)

در نهایت روسیه طرح «اورآسیای بزرگ» را تابع «یک کمربند، یک راه» چین کرد (۶) و این دو قدرت امپریالیستی، وارد اتحادی استراتژیک با یکدیگر در مقابله با سلطه «دلار» بر نفت و تجارت جهانی و قلدری نظامی امپریالیسم آمریکا شده اند. با این وجود، هر دو مجبورند منافع خود را در رقابت با دیگری پیش ببرند. در این رقابتها، جمهوری اسلامی مانند توپ فوتبالی از هر طرف لگد خورده و مجبور می شود امتیازات مساوی به هر یک بدهد.

جمهوری اسلامی و حفاری در خزر

در شرایطی که ممکن است کنسرسیوم «اوپک» کاملا فلج شده یا از هم بپاشد، شرکت های نفتی بزرگ اکتشاف و حفاری فعالیت خود را در خزر تشدید می کنند و در واقع، جمهوری اسلامی زیر فشار تحریم ها و این رقابت ها، مجبور شد رئیس جمهورش را به قزاقستان بفرستد که زیر قرارداد اخیر انگشت بزند. اما در عین حال، جمهوری اسلامی امیدوار است وارد حفاری در اعماق خزر شود و با بهره گیری از میدادین نفت و گاز خزر با تحریم های نفتی آمریکا، مقابله کند. جمهوری اسلامی، برای بقای خود مرتبا امتیازهای زمینی، زیرزمینی، آبی، کانی به قطب های سرمایه داری جهانی می دهد. در این میان، مراکز قدرت اقتصادی جمهوری اسلامی نیز برای این منبع جدید ثروت دندان تیز کرده اند. شرکت نفتی کپکو (کاسپین پترولیوم کمپانی) با ریاست محسن دلاویز شرکتی است که از سوی جمهوری اسلامی عملیات اکتشاف و حفاری و شریک شدن با کمپانی های دیگر را در حوزه خزر پیش می برد. این شرکت شاخه خزری شرکت ملی نفت ایران است. دلاویز اخیرا خبر از آن داد که «مذاکرات» با کمپانی های «معتبر» اکتشاف و توسعه برای حفاری عمیق در خزر در جریان است. «شرکت های معتبری» که دلاویز از آن ها بدون نام بردن سخن می راند، فقط شرکت های روسی و چینی نیستند. بلکه شامل شرکت های نفتی اکسون موبیل و شورون و بریتیش پترولیوم که پیشاپیش در خزر اکتشاف و حفاری می کنند نیز هست. هم زمان با امضای این قرارداد، بانک های چیس منهن (جی.پی. مورگان) و سیتی بانک نیز اعلام کردند، مانع از تراکنش های ایران در سوئیفت (شبکه بانکی بین المللی) نخواهند شد. شرکت های نفتی اکتشاف و حفاری مانند اکسون موبیل از دارایی های استراتژیک بانک جی.پی. مورگان هستند. بنابراین می توان تصور کرد که حرکت این بانک ها در قبال جمهوری اسلامی بی ارتباط با منافع آینده شان در ایران یا مخالفت با سیاست ترامپ در قبال «برجام» و جمهوری اسلامی نیست.

همین آقای دلاویز، اهل گچساران از باندهای فاسد اقتصادی است که نزدیک به باندهای قدرت از جمله «بیت رهبر» است. او همراه با برادرانش پرونده فساد وسیعی دارند. وی قبل از این، مدیر عامل و عضو هیئت مدیره شرکت نفت پاسارگاد بود که به قول خودش «بزرگترین تولید کننده قیر در منطقه» است. مجموعه مالی /صنعتی پاسارگاد هم بخشی از امپراتوری «رهبر» و شرکاء است.

ادامه در صفحه ۱۱

گزیده ای از گزارش پلنوم نهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م)

حزب ما در چند سال گذشته درگیر در مبارزات درونی بسیار مهم و غنی بوده است که در مرکز آن به رسمیت شناختن کمونیسم نوین (و باب آواکیان به عنوان تکامل دهنده آن) و بررسی انتقادی تئوری و پراتیک حزب و انتقاد از خود در پرتو آن بوده است. گزارش پلنوم نهم کمیته مرکزی (آذر ۱۳۹۴) نقطه عطفی در این فرآیند بود که هنوز ادامه دارد. بنابراین، گزیده ای از این گزارش برای انتشار بیرونی تهیه شده است که ملاحظه می کنید. بخش سیاسی این گزارش پیشاپیش در حقیقت شماره ۷۵ (اردیبهشت ۱۳۹۵) تحت عنوان «تحلیل از اوضاع سیاسی ایران، منطقه و جهان» منتشر شد. گزیده ای که پیش رو دارید، برای انتشار بیرونی ویرایش شده و برخی مسائل تشکیلاتی درونی از آن حذف شده است و در موارد معدود، جملاتی به موضوع مورد بحث اضافه شده تا مطلب روشن تر شود.

به اعتقاد ما این مبارزات فرآیندی است که هر فرد و جریانی که خود را منتسب به جنبش کمونیستی می داند باید بررسی کرده و درگیر آن شود تا در زمینه بازسازی جنبش کمونیستی و تقویت آن راهگشایی های مهم صورت بگیرد - به ویژه آن که امروز در مقطع شکل گیری فرصت های بزرگ و استثنایی برای انجام یک انقلاب کمونیستی در ایران به سر می بریم و بازسازی جنبش کمونیستی بر اساس کمونیسم نوین مهمترین و تعیین کننده ترین عامل در پیروزی ما در استفاده از این فرصت بزرگ است.

یکی از کادرهای سابق آن (به نام مایک ایلائی) ضرورتی ندارد. این ارزیابی ما با یک انتقاد دیگر تکمیل می شد: چرا در این سند هیچ جمع بندی از ریم (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) داده نشده است.

این ها، به ظاهر استدلال ها و انتقادات درستی بودند. اما با نگاهی عمیق تر می بینیم که چنین نبود. زیرا انحرافات که در خط مایک ایلائی فشرده شده بود، انحرافات رایج در جنبش کمونیستی بین المللی بوده است. همانطور که نقد لنین به خط اکونومیستی در جنبش روسیه که در اثر او به نام «چه باید کرد؟» تدوین شده است، اهمیتی جهان شمول داشت (و هنوز دارد) نقد خط ایلائی نیز چنین مقامی را دارد. خط بورژوازی «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز»، انحراف مربوط به رابطه ی میان مبارزات امروز و هدف، در این خط و مبارزه خطی فشرده است و دارای اهمیت جهان شمول است. به این معنا، این مبارزه، راهنمای مهمی برای بررسی عرصه های دیگر همچون معضلات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) و غیره است. در واقع عدم توجه کمیته مرکزی ما به این مبارزه، نشانه ی وجود گرایشات مشابه در دیدگاه های خودش بود.

گزارش پلنوم پنجم بر اهمیت دامن زدن به مباحث کلان در رابطه با کمونیسم تاکید می کند و روی نکات مهمی انگشت می گذارد و می گوید، «در دور آتی دامن زدن به بحث حول این مباحث یکی از وظایف دائمی ما خواهد بود. حزب ما برای نوسازی جنبش کمونیستی نیاز دارد بیش از هر زمانی به مباحث کلانی که در رابطه با کمونیسم در جهان امروز طرح است بپردازد. زیرا امروزه داشتن دید کمونیستی از کمونیسم حیاتی است و بدون یک سنتز جدید از کمونیسم که واقعیات عینی را همه جانبه تر، عمیق تر و صحیح تر بیان کند، ادامه حیات جنبش کمونیستی زیر سؤال است. به یک کلام پاسخگوئی به این سئوالات که کمونیسم چیست؟ کمونیست ها کیانند؟ در ارتباط با تجارب ۱۵۰ ساله خویش چه می گویند؟ و چگونه می خواهند پیشاهنگ مرحله بعدی انقلاب های کمونیستی باشند؟ ... باید در محور تبلیغ و ترویج کمونیستی ما قرار گیرد. اهمیت سنتز نوین در این است که دیدی کمونیستی از جنبش کمونیستی و چگونگی تکامل آن و نقاط قوت و ضعف آن را (در حیطه های فلسفی، سیاسی و اقتصادی) جلو می گذارد. در مرکز این سنتز نوین درکی روشن تر و همه جانبه تر از جامعه سوسیالیستی و پویای آن قرار دارد. درکی که متکی بر دو پراتیک بزرگ جامعه سوسیالیستی در چین و شوروی است. سنتز نوین به شیوه ای ماتریالیستی دیالکتیکی جمع بندی تعیین کننده (هر چند به نظر

حزب ما در شرایط گذر از یک دوره به دوره ای دیگر است که در مرکز آن تغییرات مهم در خط سیاسی و ایدئولوژیک ما قرار دارد. این تغییرات، عدم تعادلی را در بردارد که بخشی لاینفک از هر گسست و جهش است ...

۱ - حزب ما و سنتز نوین کمونیسم با نگاهی به ۵ پلنوم کمیته ی مرکزی حزب

از زمان پلنوم ۴ کمیته مرکزی (سال ۸۶)، مباحث مربوط به ضرورت نوسازی جنبش کمونیستی و جمع بندی نقادانه از دو تجربه انقلابات سوسیالیستی پیشین، بر پایه نظرات و خطی که رفیق آواکیان جلو می گذاشت بیش از پیش، به میان آمد. در فاصله بین پلنوم ۴ و پلنوم ۵ کمیته مرکزی حزب مان، در سال ۲۰۰۸ سند بسیار مهم «مانیفستی از آر سی پی» (از این به بعد سند مانیفست) منتشر شد (ترجمه فارسی این سند در وبسایت حزب کمونیست ایران م.ل.م و وبسایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا در دسترس است).

مهم ترین بحث پلنوم ۵ کمیته مرکزی حزب مان (مارس ۲۰۰۹ - اسفند ۱۳۸۷) در مورد سنتز نوین و سند مانیفست و اهمیت و نقش تعیین کننده ی این مباحث برای آینده و تکامل جنبش بین المللی کمونیستی بود. گزارش پلنوم ۵ مساله را اینطور طرح می کند: «... مساله صرفا قبول یا عدم قبول خدمات باب آواکیان در این زمینه نیست. بلکه درگیر شدن بیشتر با وظیفه ای است که وی تا کنون انجام داده، فهمیدن بیشتر محتوی این سنتز نوین، جدل بیشتر برای وضوح بیشتر و تکامل بیشتر آن است. سئوالات کلیدی از اینقراند: آیا جنبش کمونیستی بین المللی نیاز به ارائه سنتز نوینی دارد یا خیر؟ سنتز نوین آواکیان تا چه حد به سئوالات اساسی پیشروی جنبش کمونیستی بین المللی برای شروع مرحله بعدی انقلاب پرولتری در سطح جهانی پاسخ می دهد؟ در جلسات کمیته مرکزی و جلسات مشترک با رفقای دیگر جوانب مختلف این موضوع (از جمله مبارزه دو خطی که این حزب از سر گذراند) مورد بحث قرار گرفت؛ پرسش ها و نظرات فرموله شد و در جلساتی مشترک با رفقای آر سی پی طرح شد که جلسه ای سرشار از مبارزه و جدل بود.» (از گزارش پلنوم ۵) ...

مجادلات میان ما و رفقای آر.سی.پی بر سر درک از سنتز نوین و حول سند مانیفست دور می زد. یکی از انتقادات کمیته مرکزی حزب ما نسبت به سند مانیفست این بود که، در سندی که قرار است برای جنبش کمونیستی بین المللی باشد طرح «انقلاب فرهنگی درون آر.سی.پی» و انحراف خطی

اولیه بیاید) را جلو می‌گذارد. بدون جلو گذاشتن درکی علمی از کمونیسم و مختصات آن در قرن بیست و یکم، سازمان دادن انقلاب پرولتری میسر نیست. این وظیفه را نمی‌توان تحت هیچ بهانه‌ای به بعد موکول کرد.» (از گزارش پلنوم ۵).

کلیه نکات بالا، مهم هستند. اما مختصات خط غلط «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز» با مسائل کلانی که گزارش پلنوم ۵ بر اهمیت آن‌ها پای می‌فشارد، مرتبط است. سند مانیفست از انحرافات سیاسی و ایدئولوژیک جدی در درون آر.سی.پی مدل سازی می‌کند تا دیگران هم هوشیار شوند ولی پلنوم کمیته مرکزی ما این امر را مسکوت می‌گذارد، گویی چنین معضلی در حزب ما موضوعیت ندارد! باید توجه کرد که مبارزه دو خط در آر.سی.پی بر سر این که «سنتز نوین آری یا نه!» سربلند نکرد. بلکه در این چالش فشرده شد که آیا کمونیسم و سنتز نوین آن، در کنش ما با جهان خارج نقش تعیین‌کننده دارد یا صرفاً برای «تبلیغ و ترویج در نشریه» است و ربطی به کنش ما با توده‌ها و جنبش‌ها ندارد. همانطور که برای اکونومیست‌های روسیه، جنبش کارگری باید حول مطالبات اقتصادی حرکت می‌کرد و جنبش سوسیال دموکراسی (در زمان لینن، جنبش کمونیستی به نام «سوسیال دموکراسی» شناخته می‌شد که لینن بعدها با خیانت اکثریت احزاب جنبش کمونیستی آن زمان و تبدیل این احزاب به احزاب حکومتی، نام این جنبش را به جنبش کمونیستی تغییر داد) هم در جایی دیگر و شاید وقتی دیگر هدف کمونیسم را پیش می‌کشید و حول آن سازماندهی می‌کرد.

پلنوم ششم کمیته مرکزی (اسفند ۱۳۸۸ - فوریه ۲۰۱۰) پس از پشت سرگذاشتن خیزش ۸۸ و با جمع‌بندی از قوت و ضعف‌های حزب ما در رویارویی با چنان اوضاعی، بار دیگر ضرورت و اهمیت به میدان آوردن خط رهبری کمونیستی را در پرتو سنتز نوین کمونیسم مورد بحث قرار داد. در این پلنوم، برنامه موسس حزب نقادانه بررسی شد. پلنوم تاکید کرد اگر از آن جوانب نادرست خط و تفکر و متدمان که در برنامه حزب منعکس شده گسست نکنیم، آن دو گرایش انحرافی اصلی که امروز در جنبش بین‌المللی کمونیستی بروز یافته، حزب ما را هم تهدید می‌کند و موجب تغییر خصلت آن خواهد شد. (در مورد این دو گرایش، در همین نوشته، جلوتر بحث شده است). بر این پایه پلنوم ششم قرار داد مبنی بر انتشار هر چه سریع‌تر نظرات حزب در مورد مباحث پایه ای جنبش بین‌المللی کمونیستی که شامل موضوعات زیر بود: ضرورت ازایه سنتز نوین، دفاع از دستاوردهای موج انقلاب‌های کمونیستی قرن بیستم، کمونیسم علم است یا ایدئولوژی، مفهوم طبقه، حزب و دولت دیکتاتوری پرولتاریا.

در کمیته مرکزی، در رابطه با مباحث پایه‌ای مربوط به اهمیت و جایگاه سنتز نوین کمونیسم به ظاهر اختلافی نبود و در حزب هم به طور کلی، مخالفتی سربلند نکرد. واضح است که در طول رسیدن به این موضع، ناروشنی و بحث و جدل‌های زیادی موجود بود و سوال‌های جدی در این بحث‌ها پیش گذاشته می‌شد. مانند این که آیا سنتز نوین را می‌توان با کار مارکس قیاس کرد، آیا سنتز نوین را میتوان به مثابه‌ی شالوده برای اتحاد جنبش کمونیستی جلو گذاشت، آیا سنتز نوین جنبه‌های گوناگون مرتبط با علم کمونیسم را تکامل داده است و غیره. هر چند بحث و جدل موجود بود و موجب وضوح و عمق بیشتر می‌شد اما مباحث و جدل‌های مذکور تناسبی با این واقعیت عینی که سنتز نوین به واقع گسستی در کمونیسم و تکامل کیفی آن است، نداشتند.

در همین دوره باب آواکیان اسناد جدیدی در توضیح و تشریح جنبه‌های کلی و اجزاء مهم سنتز نوین جلو گذاشت.

پلنوم ششم از لحاظ تمرکز به روی برخی از مهم‌ترین مسائل خطی (مانند نقد برنامه حزب در زمینه‌های مختلف، جمع‌بندی از نقاط قوت و ضعف دخالتگری ما در جنبش توده‌ای سال ۸۸، ضرورت عاجل به میدان آوردن خط و برنامه و آترناتیو کمونیستی در برابر خطوط و آترناتیوهای

دیگر که در صحنه هستند) از پر بارترین پلنوم‌ها بود. چند ماه پس از این پلنوم، رهبری ما سندی مهمی منتشر کرد. این سند که عنوان «کمونیسم بر سر دو راهی؛ بزمردگی یا شکوفایی! خطاب به همه کمونیست‌های ایران» را دارد در نشریه حقیقت شماره ۴۹ (تیر ۱۳۸۹) منتشر شد. این سند علی‌رغم اهمیتش، درون حزب به طور عمیق مورد بحث و یا نقد قرار نگرفت و به آن اعتنای درخوری نشد. گویی، اضطراب «کمونیسم بر سر دو راهی» و فراخوان «به همه کمونیست‌های ایران»، علی‌السویه است. اما این نشانه دو معضل جدی و خطرناک بود که حزب ما را تهدید می‌کرد: ۱ - رخوت نظری و عملی و لنگ انداختن در برابر شرایط موجود و ۲ - یا تفرعن به این شکل که ما «این‌ها را خودمان می‌دانیم و مخاطب بقیه‌اند». این سند مهم در عین حال سند خاصی بود. حزب کمونیست مائوئیست افغانستان متوجه اهمیت این سند شد و از زاویه‌ای راست و رویزیونیستی به این سند حمله کرد و حزب ما را «پسا مارکسیست» خواند.

این سند به طور موجز و فشرده درک ما از بحران جنبش بین‌المللی کمونیستی، خصلت این بحران و ضرورت نوسازی جنبش کمونیستی را جلو می‌گذارد و از این نظر، اهمیت خاصی داشت. سند، بررسی نقادانه از تئوری و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا (در کشورهای سوسیالیستی پیشین) را در مرکز این نوسازی قرار می‌دهد و به درستی هشدار می‌دهد که: «ما با بحرانی عمیق و همه‌جانبه روبرو هستیم. بحران بود و نبود! اگر کمونیست‌ها بر این بحران فائق نیایند به جرئت می‌توان گفت جنبش کمونیستی حداقل برای مدتی طولانی از صفحه روزگار حذف خواهد شد...» (از گزارش پلنوم ۶).

این سند که در مهم‌ترین جوانبش با اتکا به سند مانیفست تهیه شده بود، بر دستاوردهای موج اول انقلابات سوسیالیستی و راهگشایی‌های تئوریک و تکاملات کمونیسم توسط مارکس و لینن و مائو پرتو می‌افکند. اعلام می‌کند که موج اول با سرنگونی دولت دیکتاتوری پرولتاریا در چین سوسیالیستی پس از مرگ مائو به پایان رسید و دوره‌ای جدید آغاز شده و این دور جدید نیازمند چارچوبه تئوریک نوین است. چارچوبه‌ی نوینی که بر شالوده‌ی تجارب عمدتاً مثبت گذشته و نقد کمبودهای آن قرار گرفته است. سند به درستی با دو گرایش غلط که در جنبش کمونیستی سربلند کرده اند مرزبندی می‌کند: از یک طرف، با گرایش دگماتیستی و مذهب گونه که مارکسیسم برایش شریعت جامد است و جا برای بسط و تکامل ندارد (مانند نمونه «آزیت» یا حزب کمونیست افغانستان-مائوئیست) و از طرف دیگر، با گرایش خط بطلان کشیدن بر تجارب انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم در شوروی و چین و موعظه رجعت به ایده آل‌های انقلاب‌های بورژوازی قرن ۱۸ و دمکراسی بورژوازی (مانند نمونه حزب کمونیست نپال).

علیرغم اینکه، در این سند، خدمات تئوریک آواکیان به رسمیت شناخته می‌شود اما گرایشی در آن وجود دارد که با قطعیت از سنتز نوین به عنوان یک گسست تکاملی در علم کمونیسم صحبت نمی‌شود و التقاطی و محتاطانه در این مورد نظر داده می‌شود. این عدم روشنایی نظری و قطعیت سیاسی، سند بر سر دو راهی را با وجود تحلیل‌های درست، تبدیل به سندی گیج سر می‌کند.

در این سند می‌خوانیم:
«عدم کفایت چارچوبه‌های تئوریک گذشته، یک واقعیت عینی است که باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا آن را درک کرده و تلاش می‌کند به آن پاسخ دهد. تشخیص این معضل نیمی از آزادی و حل آن نیمی دیگر است. باب آواکیان جزو معدود رهبران کمونیست در جهان امروز است که بطور سیستماتیک و پیگیرانه به ضرورت ارائه سنتز نوین از علم کمونیسم پاسخ داده و در حال تکامل آنست. (تاکیدات از ما) او نه تنها دستاوردهای کسب شده از زمان مارکس تا کنون را مورد بررسی و دفاع قرار داده و بر اهداف و اصول پایه‌ای کمونیسم که درستی‌شان ثابت شده

پافشاری می‌کند بلکه جوانبی از این تجارب را که نادرستی‌شان ثابت شده و یا اینکه دیگر بکار بستنی نیستند عمیقاً مورد نقد قرار داده و کمونیسم را بر پایه شالوده‌ی علمی تر و صحیح‌تر قرار داده است و در راه به روی تکامل آن در جوانب گوناگون باز کرده است. همه‌ی این تلاش‌ها پایه تئوریک محکم‌تری برای انقلاب کمونیستی فراهم کرده است. امروزه هر کسی بخواهد کمونیست باقی بماند و به درک علمی تر و صحیح‌تری از کمونیسم دست یابد، باید با نظرات وی آشنا و با آن درگیر شود...» (تاکید از ما).

در این تحلیل از یک سو گفته می‌شود که آواکیان، کمونیسم را بر شالوده علمی تر و صحیح‌تری قرار داده است و در حال تکامل آنست (که درست است)، از سوی دیگر گفته می‌شود باب آواکیان «جزو معدود رهبران کمونیست در جهان امروز است که بطور سیستماتیک و پیگیرانه به ضرورت ارائه سنتز نوین از علم کمونیسم پاسخ داده و در حال تکامل آنست» (که غلط است) و گفته می‌شود: «امروزه هر کسی بخواهد کمونیست باقی بماند و به درک علمی تر و صحیح‌تری از کمونیسم دست یابد، باید با نظرات وی آشنا و با آن درگیر شود...»

متأسفانه این گزاره که آواکیان جزو «معدود رهبران کمونیست» است که سیستماتیک و پیگیرانه به ضرورت ارائه سنتز نوین از علم کمونیسم پاسخ داده و در حال تکامل آن اند، واقعیت ندارد. در مقابل این نوع ارزیابی باید به طور جدی سوال می‌شد: آن دیگر «معدود رهبران کمونیست» که به این ضرورت پی برده و در حال تکامل علم کمونیسم اند» کیانند؟ و چه کرده اند تا ما به ارزیابی از آن‌ها هم بنشینیم؟

این واقعیت دارد که نظریه پردازان دیگری در این جهان هستند که درگیر سوالات مربوط به شکست پرولتاریا در قرن گذشته اند (بیشتر نظریه پرداز و نه رهبر کمونیست) و در مواجهه با شکست و کاستی‌های جنبش بین‌المللی کمونیستی، پروژه‌هایی را نیز تبیین کرده اند. اما، مساله این است که مانند هر واقعه‌ی سیاسی بزرگ، گرایش‌های مختلف در حال پردازش تحلیل‌های خود از بحران و رویکردهای خود نسبت به آن هستند و این گرایش‌های فارغ از این که تبیین کنندگانش چه ادعایی دارند و آرزومند گذاشتن چه عنوانی بر خود هستند، به طور عینی دارای ماهیت طبقاتی مشخصی هستند و پروژه‌هایشان، اغلب ماهیتی بورژوازی و خرده بورژوازی دارند. در این میان یک نفر تبیین و تحلیل صحیح از این بحران و ریشه‌های آن داده است و توانسته است آن را با تجزیه‌های تئوریک صحیح بازتاب دهد و بر پایه‌ای علمی تر و صحیح‌تر از پیش، ثابت کند که راه تغییر انقلابی این جهان از طریق انقلاب کمونیستی است. در نتیجه فارغ از این که ما چه چیزی را دوست داریم، سنتز نوین کمونیسم به طور عینی تبدیل به خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم شده است.

جمع‌بندی صحیح از بحران کمونیسم و جنبش کمونیستی با متد دیالکتیکی ماتریالیستی و رویکردی علمی، جمع‌بندی صحیح از قوت و کمبودهای تجارب گذشته و ارائه سنتزی از کلیت تئوری و پراتیک جنبش کمونیستی که هم تداوم دستاوردهای گذشته است و هم گسست از جوانب غلط درجه دوم آن را «دیگران و یا معدود کسان» نتوانسته‌اند صورت دهند. «معدود کسان» دیگر جملگی در نهایت همان راه‌های کهنه را در ظاهر «جدید» بسته‌بندی کرده و ارائه داده اند. هرچند که برخی از آن‌ها ایده‌های پراکنده صحیح هم داشته‌اند که باب آواکیان از آن‌ها نیز آموخته است. اما باب آواکیان تنها رهبر کمونیست در جهان کنونی است که توانسته است یک سنتز نوین از کمونیسم برای آغاز مرحله نوین انقلاب‌های کمونیستی ارائه دهد. و از این نظر کارش مشابه کار مارکس است.

...
سند «کمونیسم بر سر دو راهی...» (حقیقت شماره ۴۹، تیرماه ۱۳۸۹) نکات صحیح بسیار دارد اما التقاطی است. برای روشن شدن مساله مقایسه‌ای بکنیم. روزا لوکزامبورگ کمونیست آلمانی در سال ۱۹۱۵ جزوه‌ای را با نام مستعار «ژونوس» از درون زندان بیرون داد.

این جزوه نقدی است بر خط و عملکرد رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان که به آمال کمونیستی پشت پا زده و پشت سر «بورژوازی خودی» در جنگ امپریالیستی، صف کشیدند. این جزوه علیه سوسیال شوینیسیم، تسلیم‌طلبی، اپورتونیسم و ورشکستگی حزب سوسیال دمکرات آلمان، خطی صحیح جلو می‌گذارد. لنین این جزوه را در مقاله «درباره‌ی جزوه ژونوس» به اختصار نقد می‌کند. نقد لنین نه تنها صحیح است بلکه عمق دیالکتیکی بالایی دارد. لنین در عین تأیید و دفاع از کلیت موضع روزا لوکزامبورگ در برابر جنگ امپریالیستی، کاستی‌ها و اشکالات این مقاله را نقد کرده و التقاط نهفته در این نوشته را روشن می‌کند. باید همین رویکرد را نسبت به این سند مهم کمیته مرکزی حزب مان در تحلیل از وضعیت جنبش کمونیستی داشته باشیم. از یک طرف بر سر دو راهی بودن، تضاد میان «پیشاهنگ آینده» یا «زائده‌ی گذشته بودن» را به رسمیت می‌شناسد و از سوی دیگر نسبت به سنتز نوین کمونیسم که پاسخ به این وضعیت است و پاسخ صحیح است با تردید برخورد می‌کند و صرفاً مورد به مورد قبول می‌کند.

این التقاط، آثار خود را بر پراتیک ما هم داشت. یکی از علل ندیدن خطر آن، افتادن به گرایش خود به خودی منفصل کردن رابطه تئوری و پراتیک بود. گویی تئوری و پراتیک هر یک راه خود را می‌روند. این گرایش در عمل، این گونه بروز می‌یافت که در تدوین نقشه‌های مبارزاتی حزب، رابطه آگاهانه و نقشه‌مندی میان هدف (انقلاب کمونیستی) و فعالیت و دخالتگری در اوضاع و در جنبش‌های مختلف، برقرار نمی‌شد. چنین گرایشی، تاریخاً در جنبش کمونیستی نفوذ زیادی داشته است. حتا پس از پیروزی انقلاب کمونیستی و در دوران سوسیالیسم هم چنین گرایشی ما را همراهی خواهد کرد و همواره نیازمند مقابله آگاهانه خواهد بود. جدا دیدن این دو را دن سیائو پین (رهبر رویزیونیست حزب کمونیست چین که سرنگونی دولت سوسیالیستی را در سال ۱۹۷۶ و احیای سرمایه‌داری در چین را رهبری کرد) در جمله مشهورش مفهوم‌سازی کرد: «مهم نیست گربه سیاه است یا سفید. مهم آن است که موش بگیرد». رویزیونیست‌های حزب کمونیست چین می‌گفتند، خط صحیح سیاسی و ایدئولوژیک برای ما نان و آب نمی‌شود و حاصلی به بار نمی‌آورد، کارگر با تئوری خواندن و بحث سیاسی نمی‌تواند تولید را بالا ببرد بلکه با کار کردن می‌تواند تولید را بالا ببرد. در مقابل رویکرد «گربه سیاه و سفید»، رهبران کمونیست حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون، رویکرد «انقلاب کنید و تولید را بالا ببرید» را می‌گذاشتند. معنای عملی این دو جهت‌گیری در چارچوب ساختن جامعه سوسیالیستی این بود: توسعه اقتصادی چین با توسل به هر وسیله و طریقی، از جمله توسل به معیارهای بازار سرمایه‌داری (که عنصر عمده‌اش استثمار است) یا بر مبنای معیارهایی که هدف کمونیسم، دیکته می‌کرد: یعنی، ریشه کن کردن تمایزات برجای مانده از جامعه پیشین و کمک به پیشروی انقلاب کمونیستی در جهان. این دو در واقع، دو هدف و دو جهان‌بینی را نمایندگی می‌کردند و هر یک بر حسب هدفشان، پراتیک کاملاً متفاوت را پیش می‌کشید. اما رویزیونیست‌ها می‌خواستند آقاء کنند که مائوئیست‌ها می‌گویند، بی‌خیال توسعه اقتصادی (پراتیک!) جدال بر سر این بود که آیا توسعه اقتصادی بر بستر ایجاد دگرگونی انقلابی بیشتر در روابط تولیدی و اجتماعی و افکار مردم باید جلو برود یا بر بستر آن چه در لحظه ممکن و عملی است و مفید به نظر می‌آید.

... همه‌ی پراتیک‌ها دارای تئوری هستند. مساله این است که ... هر پراتیک، پراتیک کدام هدف است و راهنمای آن کدام تئوری است. اغلب از کسی نمی‌شنویم که تئوری و پراتیک را باید جدا کرد! کمیته‌ی مرکزی ما هم هیچ وقت نگفته است که تئوری و پراتیک را باید جدا کرد. اما مسایل خطی بسیار پیچیده عمل می‌کنند. صحنه مبارزه طبقاتی بسیار پیچیده است و نیازمند قطب‌نمای تئوریک پیشرفته‌ای است. مثلاً به جمع‌بندی‌های پلنوم‌ها از پراتیک‌های حزب نگاه می‌کنیم. با نگاهی

به این جمع‌بندی‌ها می‌بینیم که به ندرت در پرتو مسایل خطی کلان به پراتیک‌های حزب و معضلات پراتیکی حزب نگاه می‌شود. در حالی که هنگام جمع‌بندی از پراتیک‌ها باید روش متفاوتی به کار برد و آگاهانه سوال کرد در این یا آن پراتیک مشخص کدام تئوری کلان به کار بسته شده است و سیاست‌ها و تاکتیک‌ها مربوط به کدام استراتژی است؟ به «ضرورت» امروز، یعنی سرنگونی نظام سیاسی و اقتصادی/اجتماعی حاکم و به جای آن استقرار جامعه سوسیالیستی با هدف نهایی رسیدن به جامعه کمونیستی در تمام جهان، چگونه جواب داده شده است؟ اگر ضرورت این است، پس آزادی ما در پاسخ به آن است و نه چیزی دیگر یا چیزی کمتر از آن.

رابطه کار کمونیستی با به راه انداختن مقاومت و مبارزه گسترده توده‌ای، رابطه وحدت اعداد «هسته مستحکم و الاستیسیته بسیار بر پایه‌ی هسته مستحکم» است. «هسته مستحکم» و «الاستیسیته» یک چیز نیستند اما به یکدیگر وابسته اند و یکدیگر را مشروط و تعیین می‌کنند. پس، هرگز نباید به خطی تن داد که صراحتاً یا تلویحاً این است که، «هسته مستحکم» کار خودش را می‌کند و «الاستیسیته» کار خودش را. چنین چیزی در واقعیت هرگز موجود نیست زیرا هر الاستیسیته‌ای دارای هسته‌ی مستحکمی است. پس، باید دید ماهیت سیاسی و در نتیجه ماهیت طبقاتی هسته مستحکمی که حرکتی «گسترده» («الاستیسیته») را رهبری می‌کند چیست.

اگر ما آگاهانه این روش دیالکتیکی را به کار نبریم مطمئن نمی‌توانیم با گرایش‌های بورژوازی که مرتباً تولید می‌شوند و از جمله شکل‌هایی مانند «تئوری جای خود و پراتیک جای خود» را به خود می‌گیرند، مقابله کنیم. در گزارش پلنوم‌ها به جای تعیین چنین چارچوبی برای جمع‌بندی از پراتیک‌ها، اجزاء مهم ولی فرعی آن‌ها مورد توجه قرار می‌گیرند: تمرکز کارمان کجا باید باشد، نشریه چه نقشی را باید در تبلیغ و ترویج و سازماندهی بازی کند، پروژه‌های تشکلات دموکراتیک - توده‌ای در هر دوره چه باید باشد، نشریه ایکس (دانشجویی) را باید می‌بستیم یا نمی‌بستیم، نشریه ایگرگ (نشریه زنان) بیرون بیاید یا نیاید یا اینکه فقط نشریه‌های عمومی حزب بیرون بیایند، چند تا پخش شد و چند نفر بسیج شدند، از فضاهای علنی و نیمه علنی چگونه استفاده کنیم و غیره. همه این سوال‌ها و بررسی‌ها عناصر مهم از یک نقشه ریزی مبارزاتی هستند. اما این‌ها را باید در چارچوب و سوال کلان تر قرار داد: این فعالیت‌ها با چه محتوا و کیفیت سیاسی و ایدئولوژیک پیش رفته‌اند، آیا به حل معضل «کمونیسم به مویی بند است» خدمت کرده اند یا برعکس به ترویج مارکسیسم التقاطی؟ به تسریع اوضاع سیاسی به سمت انقلابی که مورد نیاز است و ایجاد قطب بندی مساعد به حال آن، کمک کرده اند یا به درجا زدن در وضع موجود؟

در این گزارش، از یک طرف بر اهمیت سنتز نوین تاکید می‌شود اما این سوال نمی‌شود یا به طور جدی سوال نمی‌شود که با نگاه از بلندای سنتز نوین کمونیسم، چه تغییراتی را باید در پراتیک‌های گوناگون مان از جمله پروژه‌های تشکلات توده‌ای و فراحزبی حزب به وجود آوریم. برای این که بازمساله را روشن تر کنیم مثال انقلاب چین را بزنیم. انقلاب دموکراتیک نوین چین به این دلیل «نوین» بود (نسبت به انقلاب‌های دموکراتیک بورژوازی اروپا علیه فئودالیسم) که هدفش انقلاب سوسیالیستی در چین و هدف نهایی اش استقرار کمونیسم در جهان بود و همین هدف، سیاست‌ها و نحوه پیشبرد آن را تحت رهبری حزب کمونیست، تعیین می‌کرد. اما در این انقلاب، بسیاری از اعضا و رهبران حزب کمونیست چین، در واقع دموکرات‌هایی بودند با گرایشات کمونیستی. زیرا، افق آنان از «تغییر» و «انقلاب» صرفاً ریشه کن کردن فئودالیسم و باز کردن راه سرمایه‌داری در چین بود. آنان یک خط بورژوا دموکراتیک داشتند که مشخصه‌اش منفصل کردن رابطه‌ی

میان انقلاب ضد فئودالی با هدف استقرار سوسیالیسم در چین و کمونیسم در جهان بود. آنان وظیفه حزب کمونیست را فقط در این می‌دیدند که انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی برساند. البته، به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین وظیفه‌ی حزب کمونیست بود اما مائوتسه دون و کمونیست‌ها به هیچ وجه آن را مستقل و قائم به ذات نمی‌دیدند و برایشان روشن بود که هدف انقلاب سوسیالیستی و استقرار کمونیسم در جهان ماهیت انقلاب دموکراتیک چین را تعیین می‌کند. در تمام طول عمر انقلاب چین همواره میان این دو خط مبارزه بوده است.

به این ترتیب می‌بینیم که در انجام وظایف یا جواب به «ضرورت» همواره دو خط متفاوت می‌توانند سربلند کنند و التقاط در مورد هدف (که بدون داشتن تئوری صحیح و علمی کمونیسم غیرقابل تعریف و تشخیص است) حتماً راه را به رویکرد بورژوازی در انجام وظایف باز می‌کند و از پراتیک نتایجی به بار می‌آید که به هدف ما خدمت نمی‌کند. داشتن رویکرد استراتژیک به انجام وظایف عبارتست از پافشاری بر اجرای خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح در انجام آن‌ها و گم نکردن هدف.

این به معنای آن نیست که اگر التقاط را برطرف کنیم چالش‌های مقابل پراتیک‌هایمان به خودی خود حل می‌شوند. هیچ کار مهمی خود به خودی انجام نمی‌شود. اما به معنای آن هست که اگر پراتیک‌هایمان را با خطی التقاطی پیش ببریم، مطمئناً در رسیدن به هدف، تأثیراتی منفی خواهند داشت. در بهترین حالت به هدر می‌روند و اتلاف انرژی محدودمان خواهد بود و در حالت‌های بد به تقویت خط‌های رایج غلط در جنبش چپ و وضع موجود منجر خواهند شد. و به طور مثال، در صورت تبلیغ و ترویج مارکسیسم التقاطی به بدتر شدن وضعی که به عنوان «کمونیسم بر سر دوراهی» از آن نام برده ایم و یا «کمونیسم به مویی بند است»، منجر می‌شود.

جمع‌بندی از دخالتگری ما در جنبش سال ۸۸

تأثیرات این التقاط بر برخی پراتیک‌های مهم حزب واضح است. به طور مثال میتوان آن را در پروژه‌هایی که «فرا حزبی» یا به اصطلاح «دموکراتیک» می‌خواندیم مشاهده کرد. یک نمونه آن «مارکسیسم» التقاطی متبلور در نشریه دانشجویی «بذر» است که منتشر می‌کردیم. یا دخالت‌گری ما در جنبش ۸۸، با وجود فعالیت‌گری انقلابی شبانه‌روزی اما فاقد یک عنصر کلیدی بود: بدیل یا آلترناتیو ما در مقابل دولت موجود در تبلیغ و ترویج کتبی و شفاهی ما جایی نداشت! بدیل ما در مقابل دولت موجود، دولتی است که دارای هدف مشخص و تعریف شده است، و با روش معینی (انقلاب کمونیستی) به وجود می‌آید و بر مبنای اصول و ساختارهای مشخصی کار می‌کند. این به معنای آن نیست که «ما همه را می‌خواهیم کمونیست کنیم» اما به معنای آن هست که به همه می‌گوییم که این تنها بدیل کیفیتاً متفاوت با وضع موجود است و برای همین قصد ما این است که همه کسانی را که واقعا تغییر رادیکال در وضع موجود را می‌خواهند در این راه (و نه هیچ راه دیگری) رهبری کنیم و این به معنای آن نیست که با مبارزات یا جنبش‌هایی که چنین انقلابی را در چشم انداز ندارند، متحد نمی‌شویم اما به معنای آن هست که هنگام شرکت در این مبارزات و جنبش‌ها، هدفمان را بایگانی نمی‌کنیم بلکه از امواج این مبارزات برای گسترش نفوذ این هدف و راه (و نه هدف و راهی دیگر) استفاده حداکثری می‌کنیم و این کار، کار اصلی ما کمونیست‌ها است. این است رابطه‌ی صحیح میان «سلبی» (نقد و نفی) و «ایجابی» (ارایه بدیل یا آلترناتیو) و در زندگی واقعی، هیچ «سلبی» بدون «ایجابی» موجود نیست. بنابراین هر زمان که در دیالکتیک میان این‌ها جای «ایجابی» از سوی ما خالی بماند توسط برنامه‌ی «ایجابی» و افق «ایجابی» بورژوازی پر می‌شود و انرژی «سلبی» ما توسط برنامه‌ی «ایجابی» بورژوازی بلعیده می‌شود.

پس از انتشار این سند («بر سر دوراهی»)، دو پلنوم (هفتم و هشتم) کمیته مرکزی برگزار شد. در هر دو پلنوم به درستی مساله کمونیسم، «به موئی بند بودن کمونیسم» در راس مباحث قرار داشت. اما در تمام این پروسه مشکلی موجود بود. آن چه سنتز نوین به آن می پرداخت (و می پردازد) مساله مرگ و زندگی و در مورد ضرورت وجودی ما به عنوان کمونیست بود. اما به این صورت به آن برخورد نمی شود.

ناموزونی در درک و اهمیت و به رسمیت شناختن سنتز نوین کمونیسم در حزب ما موجود بود. وجود ناموزونی به خودی خود اشکالی ندارد. اما ناموزونی یعنی وجود گرایشات خطی متفاوت که اگر مبارزه ی خطی حول آن سازمان نیابد در نهایت تبدیل به خط های مختلف می شوند. در چنین شرایطی، سازمان دادن یک مبارزه بر سر این حیاتی ترین مساله مربوط به کمونیسم - مساله مربوط به علت وجودی ما به عنوان کمونیست های انقلابی- به طریقی متمرکز و سازمان یافته (و نه هر کسی و در هر مکانی برای خودش، با روش و با درک های خودش؛ و با ظن خود یار شدن اش) اهمیت زیادی داشت و باید در اولویت گذاشته می شد. ما هرگز نباید فراموش کنیم که «انقلاب فرهنگی» در چین سوسیالیستی شورشی بود علیه گرایش قدرتمند درون حزب کمونیست و دولت چین به کنار گذاشتن کمونیسم به مثابه قطب نمای ساختمان سوسیالیسم.

در برابر ما سوالات عمیقی مرتبط با خط قرار داشت: آیا سنتز نوین متد و رویکرد نوینی را در علم کمونیسم نمایندگی می کند؟ آیا چارچوب کلی را برای انقلابی که بشریت برای رسیدن به سازمان اجتماعی از نوع دیگر نیاز دارد را جلو می گذارد؟ آیا چارچوبی را می گذارد برای رو در رو شدن با مسائل مهم و عدیده ای که مقابل روی ماست؟ از مساله زنان تا مساله ملیت های تحت ستم، از انقلاب در کشورهای امپریالیستی تا تحت سلطه ها، از نابودی محیط زیست تا...؟ آیا برای ما پایه ای ارائه می دهد که درباره ی تمام این مسائل مهم مربوط و مقابل روی بشریت، تحلیل و استراتژی و راه حل داشته باشیم؟ آیا این اظهاریه آر سی پی درست است که بدون سنتز نوین، هیچ چیز رهایی بخشی در جهان نخواهد بود؟ آیا این با واقعیت های عینی منطبق است که کمونیسم یا از طریق سنتز نوین پیشرفت می کند یا از طریق سازش با وضع موجود عقب گرد خواهد کرد. (اظهاریه مهمی که در سند مانیفست آمده است)؟ چه چیزی در این تجسم دوباره جدید است؟ و بسیاری مسائل دیگر. جواب «کمونیسم بر سر دوراهی» به این سوال ها التقاطی است. و نه یک «آری» محکم و مستدل.

این گزارش را به طور کامل در وبسایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) بخوانید.

عناوین دیگر در این گزارش:

- _ جمع بندی از دخالتگری ما در جنبش سال ۸۸
- _ در مورد انقلاب فرهنگی درون آر سی پی و برخورد ما
- _ مبارزات درونی و سبک کار در مبارزات درونی
- _ انباشت قوا
- _ جمع بندی از پراتیک هایمان
- _ کار توده ای
- _ وظیفه ی کمونیستی رفقای ما درون یک اتحاد گسترده
- _ تعلیم و آموزش سنتز نوین کمونیسم
- _ اهمیت تئوری
- _ به جنگ ایدئولوژیک کم بها ندهیم
- _ توجه دائم به اوضاع پیچیده و متحول

و ...

مردم نیاز به جسارت طرح شعار واژگون کردن حکومت و قانون شریعت و نهادهای اقتصادی-دینی مثل آستان قدس رضوی یا مؤسسات تبلیغاتی ارتجاعی مذهبی را دارند.

۲- توقف رژیم فاشیستی نظامی/امنیتی و استبداد سیاسی: مجموعه دین مداری و نظامی/امنیتی بودن از رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم استبدادی فاشیستی می-سازد. حکومت نظامی/امنیتی باید لغو شود.

۳- توقف حجاب اجباری و ستم بر زن: حکومت دینی زن را برده کرده و حجاب اجباری هم نشانه آن است. هیچ کس بدون الغای فرودستی زن نسبت به مرد، رها نخواهد شد. مبارزه برای برابری زن و مرد، مبارزه همه مردان و زنان است. حجاب اجباری، قوانین زن ستیز شریعت و به طور کلی همه اشکال ستم بر زن باید متوقف شوند.

۴- توقف جنگ های ارتجاعی: شرکت جمهوری اسلامی در درگیری های سیاسی و جنگ های نظامی سوریه، عراق، لبنان و یمن برای محکم کردن رژیم خودش، تقویت سلطه اش بر مردم ایران و فریب آن ها و معامله با امپریالیست ها است. دخالت جنگ افروزی های جمهوری اسلامی در منطقه باید متوقف شوند.

۵- توقف فقر، بی کاری و آوارگی: کار و مسکن یعنی حق حیات. تهاجم جمهوری اسلامی به حق حیات را نباید تحمل کرد. تمام ثروت های انباشت شده در دست بنیادها، مؤسسات اعتباری و بانک ها، و شرکت های متعدد آخوندی و سپاهی و دولتی و خصوصی از آن مردم و نتیجه کار و زحمت آن ها است. روی دیگر سکه اختلاس ها و دزدی های جناح ها و شخصیت های مختلف حکومت، فقر و گرسنگی بخش های زیادی از مردم، محرومیت کودکان کار از تحصیل و ورشکستگی و فلاکت است. فقر، گرسنگی، بی کاری و آوارگی مردم تهیدست باید متوقف شود.

۶- توقف ستمگری ملی علیه ملل غیر فارس: سرکوب، تبعیض و ستم علیه ملل غیر فارس ساکن در ایران شامل ترک ها، کردها، ترکمن ها، عرب ها، بلوچ ها، افغانستانی ها و برتری سیستماتیک ملت و فرهنگ و زبان فارسی بر سایر ملل و فرهنگ ها باید متوقف شود.

۷- توقف روند نابودی محیط زیست: علت نابودی محیط زیست در نظام سرمایه داری خود کارکرد این نظام است و قانون «گسترش بیاب یا بمیر» که ناشی از آنارشی تولید و رقابت سرمایه های رقیب است. سرمایه داری مستغلات دولتی و سپاهی و خصوصی دست در دست سرمایه داری امپریالیستی، بی وقفه جنگل ها، ساحل دریاها و زمین های کشاورزی را بلعیده و محیط زیست را به طرز غیرقابل ترمیم نابود می کند. در رأس این فعالیت های اقتصادی ویرانگر خود خامنه ای و سپاه پاسداران و آخوندهای نماینده ولی فقیه قرار دارند. دست همه این ها باید از طبیعت ایران و محیط زیست کوتاه شود.

. مرگ بر جمهوری اسلامی!

. پیش به سوی تشکیل دولت سوسیالیستی نوین در ایران!

. زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) ۱۸ شهریور ۱۳۹۷

امپریالیسم چین، سلطه امپریالیسم آمریکا را به چالش می‌گیرد

طرح «مارشال» چین برای ایران

از نشریه آتش شماره ۵۴ - اردیبهشت ۱۳۹۵

م. قزل



کارگران پس از ۱۸ ساعت کار، برای بیدار ماندن و ادامه کار چشمانشان را با گیره های لباس باز نگه میدارند. عکس از فیلم مستند چین آبی اثر میچا پلد - ۲۰۰۵

سوسیالیستی بود (در آن زمان، اتحاد جماهیر شوروی هنوز تبدیل به یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی نشده بود). در واقع، ایران دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محصول «طرح مارشال» بود و کلیه طرح‌های توسعه اقتصادی و جایگاه اقتصادی ایران در تقسیم کار بین‌المللی، روش‌ها و سیاست‌های کلان حکومتی، پیمان‌های نظامی منطقه‌ای، آموزش و پرورش و غیره را در بر میگرفت. این که قرارداد ششصد میلیارد دلاری چین با جمهوری اسلامی، یک «طرح مارشال چینی» است یا خیر نیاز به پژوهش مفصلی دارد که در مجال این نوشته نیست. اما این قرارداد دارای چنان اهمیتی است که نهادهای جمهوری اسلامی آن را جزو اسناد محرمانه «درجه یک» طبقه‌بندی کرده‌اند.

مجیدرضا حریری، معاون رئیس اتاق مشترک ایران و چین می‌گوید: «بین دولت ایران و چین سند استراتژیک امضاء شد که در برگرفته مسایل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و امنیتی است. این سند بر اساس طبقه‌بندی‌ها (از چهار طبقه) از نوع درجه یک است.» (۱) طبق «نظامنامه جمهوری اسلامی در رابطه با طبقه‌بندی اسناد»، قرارداد درجه یک قراردادی است از نوع «به کلی سری که افشای غیرمجاز آن‌ها به اساس حکومت یا منافع ملی کشور ضرر جبران‌ناپذیری برساند» (۲)

نکته دیگری که در مورد این سند گفته می‌شود این است که طبق این سند میان چین و ایران روابطی استراتژیک و راهبردی برقرار شده است. عسکراولادی رئیس اتاق مشترک چین و ایران در این باره گفت: «سند راهبردی یک نگاه بلند مدت جامع به روابط دوجانبه است و در آن به همه مسائل دنیا، منطقه، همکاری‌های بین‌المللی، مسائل فرهنگی، مسائل اقتصادی و امنیتی نگاهی ویژه می‌شود.»

معنای «راهبردی» را حسین کبرایی زاده در تحلیل از رزمایش مشترک میان نیروی دریایی چین و جمهوری اسلامی در سال ۱۳۹۳ این‌طور شرح می‌دهد: «کشورهایی میتوانند اتحاد راهبردی و استراتژیک داشته باشند که هم در بُعد نظامی و هم امنیتی، اقتصادی و سیاسی در عالیترین سطح مناسبات دست یافته باشند.» و در ادامه می‌نویسد: «پهلوی گرفتن ناوشکن چانگ چون و ناوچه شانگرو در بندرعباس و انجام رزمایش مشترک چهار روزه با نیروهای دریایی ایران اولین حضور نظامی چین را در بندر عباس رقم زد که ناظران و تحلیل‌گران سیاسی از عزم راسخ چین برای ورود از حاشیه به متن خلیج فارس سخن می‌گویند... ۵۰ درصد نفت چین از خلیج فارس تامین می‌شود. تا سال ۲۰۲۰ به هفتاد درصد افزایش خواهد یافت. لذا پکن با انجام مانور مشترک به نظر می‌رسد برای تامین امنیت انرژی ریسک برخورد و منازعه را پذیرا باشد.» (۳)

چین یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی است که سلطه امپریالیسم آمریکا در نظام سیاسی و اقتصادی جهان را به چالش گرفته است. امپریالیسم روسیه که پس از فروپاشی شوروی، دوباره به عنوان یک قدرت امپریالیستی جهانی خود را احیاء کرده است با چین وارد اتحاد اقتصادی و سیاسی و نظامی مهمی شده است. این دو قدرت امپریالیستی، نظم جهانی کنونی که در آن امپریالیسم آمریکا بیشترین سهم را دارد به چالش گرفته‌اند و به دنبال تجدید تقسیم جهان هستند تا «سهمی» که شایسته خود می‌دانند از آن به دست آورند. مانور نظامی مشترک روسیه و چین در سبیری در ۱۹ شهریور ۱۳۹۷ خبر از جدی بودن این چالش دارد. آخرین باری که روسیه چنین مانوری داشت در سال ۱۹۸۱ بود. یعنی، دوره‌ای که «جنگ سرد» میان بلوک‌های امپریالیستی شرق به رهبری شوروی و غرب به رهبری آمریکا، می‌توانست تبدیل به جنگ جهانی سوم شود. اما این مانور به معنای تدارک برای جنگ جهانی سوم نیست. بلکه این دو قدرت امپریالیستی، فعلاً از راه‌های «مسالمت‌آمیز» یعنی، جنگ‌های اقتصادی و جنگ‌های منطقه‌ای تجدید تقسیم مناطق نفوذ را آغاز کرده‌اند. مانور با قدرت نمایی نظامی، در حال حاضر قرار است پشتوانه اقدامات بی‌سابقه چین و روسیه در مناطق نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیست‌های آمریکا و متحدین آن (اروپای غربی و ژاپن) باشد. چین، پیشاپیش پروژه شکستن انحصار دلار بر اقتصاد جهانی را کلید زده است. اولین اقدام چین در این راستا، ایجاد پترو-یوان در مقابل پترو-دلار است. یعنی، معامله نفت با یوان. این در حالی است که در اقتصاد جهانی، قیمت‌گذاری و معامله نفت در تمام بازارهای جهان با دلار انجام می‌شود. در واقع، قدرت «دلار» به عنوان ارز بین‌المللی وابسته به سلطه آمریکا بر بازارهای نفت و قدرت نظامی بین‌المللی آن است. امپریالیسم چین و روسیه، در عین حال که اتحاد میان خود را می‌آزمایند، در تلاش هستند تا اکثریتی از امپریالیست‌های اروپایی را با خود متحد کنند. در عین حال، اقماری از کشورهای تحت سلطه را در شبکه اقتصادی و سیاسی و نظامی خود ادغام کنند. ایران یکی از آن اقمار تحت سلطه است که مهتره مهمی در «بازی بزرگ» امپریالیستی است. اما فقط یک «مهتره» است و در این «بازی بزرگ» مانند یک توپ فوتبالی از هر طرف لگد خواهد خورد و می‌تواند زخم‌های بزرگی بخورد که باید آن را به عنوان فرصت مهمی برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی و پیشبرد انقلاب کمونیستی به حساب آورد. متن زیر گزیده‌ای از مقاله «طرح مارشال چین برای ایران» است که در نشریه آتش شماره ۵۴ منتشر شد.

رئیس‌جمهور چین ۱۱ روز پس از امضای «برجام» به ایران آمد و طی این سفر قراردادی ششصد (۶۰۰) میلیارد دلاری با جمهوری اسلامی امضا کرد. تحلیل‌گران بین‌المللی این قرارداد را بخشی از «طرح مارشال» چین می‌خوانند. «طرح مارشال»، پروژه امپریالیسم آمریکا در دوره بعد از جنگ جهانی دوم و یک طرح جامع اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی بود و هدف از آن تحکیم سلطه آمریکا در خاورمیانه و اروپا و کشیدن سدی در مقابل نفوذ اتحاد جماهیر شوروی

با بررسی این قرارداد و حرکت چین در مقیاس جهانی، به ویژه در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین میتوان نشان داد که چین بر اساس یک نقشه درازمدت یا به قولی «راهبردی» میخواهد ایران و دیگر کشورهای تمام طول راه «جاده ابریشم» را در یک شبکه اقتصادی و سیاسی و نظامی تحت سلطه خود بیافد و ایران یکی از مهره هایش در این نقشه و به طور کلی در بازی بزرگ بین المللی اش در رقابت با دیگر قدرت های امپریالیستی است. این حرکت کاملا و به طور زیربنایی از نیازهای یک بلوک سرمایه بزرگ بین المللی که پایگاه خانگی اش در چین است بر میخیزد. چین منطقه خلیج فارس را «حوزه امنیتی» خود می داند و در واقع شعار اقتصادی «جاده ابریشم» اش مبنی بر «یک راه، یک کمر بند» ناظر بر همین نگاه استراتژیک به روابط قدرت بین المللی اش است.

این رابطه ای است که نه تنها برای چین «راهبردی» است بلکه برای هیئت حاکمه جمهوری اسلامی نیز «راهبردی» است. تا آن جا که به حضور چین در ایران مربوط می شود، باید گفت چین با رشته های مالی محکمی جمهوری اسلامی را وابسته و تابع نقشه های «راهبردی» اقتصادی، سیاسی و نظامی خود کرده است. این به معنای آن نیست که قدرت های غربی (از آمریکا تا اروپا) چنین نکرده اند و نمی کنند. در واقع امروزه کلیه تضادها و جناح بندی های سیاسی درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی به شدت متأثر از رقابت های اقتصادی و سیاسی و نظامی قدرت های سرمایه داری امپریالیستی است.

قراردادهای اقتصادی

آن چه کمتر محرمانه است بخشی از محتوای اقتصادی این قرارداد بزرگ است: برنامه هایی برای توسعه حمل و نقل ریلی، جاده ای، بنادر و توسعه مناطق آزاد. کلیه این طرح ها با سرمایه استقرای چینی پیش خواهند رفت و در واقع هدف عمده اقتصادی این طرح ها، صدور سرمایه وامی به ایران است. عسگر اولادی گفت: «ایران می تواند از سه پتانسیل چین برای تامین مالی زیرساخت ها یعنی منابع بانک توسعه زیرساخت آسیا، صندوق جاده ابریشم و صندوق کنفرانس شانگهای بهره گرفته و در همه آن ها ذی نفع باشد و این درست در زمانی است که ایران برای توسعه خود، به سالانه ۳۰ تا ۵۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی نیاز دارد و این می تواند زمینه اصلی فعالیت ما با چین در دوره جدید باشد.»

حتا در «ایجاد شهرک های صنعتی» (که اولین آن قرار است در بندر جاسک ایجاد شود) نیز پای بانک ها و وام های چینی در میان است: «مذاکراتی هم با چینی ها انجام شده تا در آینده نزدیک علاوه بر فینانس چین که در زمان تحریم شکل گرفت و اکنون در حال انجام است اگزیم بانک چین فینانس طرح های ایرانی که طرح توجیهی دارند را بر عهده بگیرد. همچنین در آینده نزدیک چین برای خرید مواد اولیه و ماشین آلات قرارداد بوزانس (نسیه بلند مدت) منعقد خواهد کرد. از سویی ۴ بانک بزرگ چین در حال توسعه روابط خود با ایران هستند و بانک آسی.بی.سی نیز تقاضای ایجاد شعبه در ایران را کرده است که میتواند تحولی در نظام بانکی کشور ایجاد کند.»

ناگفته نماند که در سال ۲۰۱۴، چین ۳۶ درصد کل تجارت خارجی ایران را به خود اختصاص داد و پیش بینی می شود که در آینده نزدیک این حجم به ۷۰ درصد برسد. در این زمینه، چین تبدیل به رقیب بزرگ اتحادیه اروپا، به ویژه آلمان که مقام تجاری اول را در ایران داشت، شده است.

در پس این قرارداد، ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی تبلیغ می کند که قرار است چین مدلی برای جمهوری اسلامی باشد. اما کارنامه غارت و جنایت چین در نقاط دیگر جهان به ویژه در آفریقا و مهم تر از آن استثمار بیرحمانه صدها میلیون کارگر چینی در مشقت خانه های تولیدی در خود چین، پیشاپیش نشان می دهد که سرمایه داران چینی دست در دست سرمایه داران ایرانی و دولت جمهوری اسلامی چه خوابی برای کارگران و زحمتکشان ایران دیده اند. بیابید گاهی به این کارنامه بیندازیم.

در داخل چین، کار کردن تا حد مرگ: گوولائوسی

چین بهشت سرمایه داران داخلی و خارجی، کمپانی ها و سرمایه داران مالی

جهان است. اما جهنم و کارگاه عرق ریزان صدها میلیون کارگر چینی است. با استثماری بی همتا با ساعات کار طولانی و دستمزد پایین. بیشترین اعتصابات کارگری جهان به نسبت جمعیت، در چین روی می دهد. بالا بودن رشد اقتصادی به مدت چند دهه وابسته به استثمار برده وارانه کارگران و به قیمت نابودی محیط زیست و پایین نگاه داشتن هزینه های تولید برای افزایش سود سرمایه داران چینی و بین المللی بوده است.

در چین واژه ای برای «کار کردن تا حد مرگ» ساخته شده است: گوولائوسی (guolaosi). در چین امروز شمار کارگران ۱۹ ساله که زیر فشار کار سخته کرده و می میرند کم نیستند. کارگری از بخش جوشکاری کارخانه عروسک سازی در شهر گوانگدونگ که برای فروشگاه زنجیره ای وال مارت عروسک تولید می کند، میگوید:

«هر روز در حرارت بالا و هوایی که پر از بوی مواد شیمیایی است کار میکنیم. باید همان حرکات را مرتباً تکرار کنیم، ماشین را باز کنیم، پلاستیک داخل آن بگذاریم، آن را پرس کنیم و پلاستیک را بیرون بیاوریم. ... خیلی از کارگران حرارت بالا و بوی مواد شیمیایی و سر و صدای بالا را تاب نمی آورند و برخی از آن ها غش می کنند.»

کارگر دیگری میگوید: «بعد از نیمه شب به خوابگاه می رویم. در هر طبقه فقط دو توالت هست و برخی اوقات سه ساعت باید در نوبت باشیم تا دوش بگیریم. برخی اوقات آب نیست و نمی توان دوش گرفت. ... ساعات کار و فشار وحشتناک است. تیم من باید هر روز ۴۵۰۰ واحد را تمام کند. در برخی فصول تا نیمه شب کار می کنیم. هر سی روز ماه کار می کنیم. در ماه های پر کاری ۵۰۰ تا ۶۰۰ رنمینبی (۶۰ تا ۷۰ دلار در ماه) و ماه های دیگر ۳۰۰ رنمینبی در ماه حقوق می گیرم.»

این کارخانه ها برای فروشگاه هایی مانند وال مارت، همبرگرفروشی های مک دونالد، برادران وارنر، هاسبرو، فیشرپرایس و غیره عروسک تولید می کنند. ساعات کار اجباری ۱۵ تا ۱۶٫۵ ساعت است. دستمزد برای هفته کاری ۷۰ ساعته نزدیک به هشت دلار و نیم.

حداقل قانونی است. زنان کارگر وقتی باردار میشوند باید استعفا بدهند. در خوابگاه کارگران در هر اتاق ۱۶ کارگر زندگی می کنند. (۴) خلاصه اش این است: اقتصاد چین برای سرمایه داران «معجزه» است اما برای توده های کارگر و زحمتکش مرگ تدریجی هولناک است. نارضایتی در مقابل این درجه از استثمار با سرکوب شدید مواجه می شود. طبق گزارش عفو بین الملل، چین و ایران بیشترین شمار اعدام در جهان را داشته اند. بر پایه این گزارش در سال ۲۰۱۴ در ایران حداقل ۷۴۳ تن اعدام شده اند. تعداد افراد اعدام شده در چین سالانه «هزاران تن» است که «به تنهایی بیشتر از مجموعه اعدام های سراسر جهان است». (به نقل از گزارش عفو بین الملل. ۲۰۱۵)

وضعیت چین در حفظ محیط زیست و کره زمین نیز فاجعه بار است. تابستان سال گذشته (اگوست ۲۰۱۵) انفجاری مهیب با قدرت زمین لرزه ۳ ریشتری در شهر ۱۵ میلیون نفری تیآنچین که یکی از بنادر صنعتی و قطب مهم اقتصادی چین و محل انبارهای نگهداری مواد شیمیایی است، رخ داد. این انفجار باعث مرگ و زخمی شدن هزاران تن، سوختن ده هزار اتومبیل و کالاهای شیمیایی انبارها و پخش ماده مرگبار سیانید سودیوم در شهر و در اقیانوس پیرامون شهر شد. علاوه بر آلودگی آب، آلودگی شدید هوا موجب بیماری های گوناگون مانند آسم و بیماری های پوستی و تنفسی و افزایش سرطان ریه شده است. ۶۰ درصد از زمین های ملی چین تعادل اکولوژیکی خود را از دست داده اند. آلودگی محیط زیست سالانه بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار برای چین خسارت به بار می آورد. چین حدود ۵/۷۵ میلیون مترمکعب الوار (چوب درختان جنگلی) را سالانه به شکل غیرقانونی قطع کرده است. مراتع چین ۴۱ درصد از مساحت کل کشور بود. اما طبق آمار سال ۲۰۰۶ نزدیک به ۹۰ درصد این مراتع تخریب شده اند. حاصل این تخریب ها توفان های شن بوده است. آلودگی و نابودی پهنه وسیعی از تالاب های ساحلی، حاصل رشد خطرناک اقتصاد شهرهای ساحلی چین است (رجوع کنید به وبسایت کانون دیده بانان زمین - طیبه موسوی)

نفوذ اقتصادی چین در کشورهای آفریقایی یادآور بیرحمی و چور و چپاول کمپانی های استعمار فرانسه و بلژیک در قرن نوزدهم است. در اواسط دهه ۱۹۹۰ (اواخر دهه ۱۳۷۰) بسیاری از آفریقایی ها فکر میکردند سرمایه گذاری کمپانی های چینی در این قاره باعث شل شدن طوق اسارت مراکز مالی نظام سرمایه داری جهانی (مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) بر اقتصاد این کشورها خواهد شد. این طوق اسارت در کشورهای نفت خیز و صاحب معادن فلزات گرانبها به «طوق لعنت منابع زیرزمینی» معروف شده است. (۵) زیرا مراکز مالی جهان در ازای وام، درآمد این کشورها از نفت و گاز و معادن فلزات گرانبها را به گروگان میگیرند. ورود چین به عرصه سرمایه گذاری در آفریقا، نه تنها این «طوق لعنت» را شل تر نکرده بلکه محکمتر کرده است. سرمایه های چینی برای به چنگ آوردن نفوذ اقتصادی در کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین و بیرون راندن رقبای غربی از این مناطق، در درجه اول بر روی کشورهایی تمرکز کردند که به دلایل سیاسی زیر تحریم مالی یا فشار مالی از سوی مراکز مالی غربی بوده اند. به طور مثال در آفریقا، بر آنگولا، جمهوری دموکراتیک کنگو و گینه تمرکز کردند و در خاورمیانه بر روی ایران. چین با ارائه وام های آسان به این حکومت ها و عقد قراردادهای محرمانه جای خالی کمپانی های غربی را پر کرد. در هر حال برای قاره آفریقا، «معجزه چینی» تبدیل به «طاعون چینی» شد. به ویژه آن که چین برای تثبیت جای پای خود، یک قشر مافیایی فاسد سیاستمداران آفریقایی را پرورش داد و به جان مردم این کشورها انداخت. کمپانی های چینی در ازای غارت منابع آفریقایی ها حتی شغل هم برای آفریقاییان ایجاد نمی کنند چه برسد به انتقال فن آوری و مهارت ها به آنان. کمپانی های چینی که در بیرحمی بی مثال هستند، کارگران شان را نیز اغلب از چین وارد می کنند. (۶)

راهبردی» با چین می شود. حتی اگر چین بتواند بر مبنای قرارداد سوپر محرمانه ششصد میلیارد دلاری اش با ایران، کل ساختار اقتصادی ایران را مجددا قالب ریزی کند و با فرض این که جمهوری اسلامی در جریان این دگرگونی های بزرگ دچار فروپاشی نشود، و بالاخره در شبکه مالی و تجاری و نظامی و سیاسی چین ادغام شود، ایران چیزی بیش از یک واحد تابعه امپریالیسم چین نخواهد شد. نیروی محرکه چین سرمایه داری، آنارشی و رقابت در صحنه بسیار پر تنش جهانی است و آن ها برای تقویت امپراتوری خود در رقابت با امپریالیست های هار و خون آشام دیگر، از هر مهره ای که در طرح «جاده ابریشم» می چیند به حداکثر و بیرحمانه استفاده خواهد کرد و قربانیان اقتصادی و سیاسی و فرهنگی این «اتحاد راهبردی» ده ها میلیون کارگران و زحمتکشان و ملل تحت ستم ایران خواهند بود.

اما مهمترین وجه اشتراک میان ایران و چین آن است که توده های مردم در هر دو کشور نیاز عاجل به یک انقلاب کمونیستی دارند. در مقابل این «اتحاد راهبردی» ارتجاعی و امپریالیستی میان چین و جمهوری اسلامی، باید یک اتحاد راهبردی انترناسیونالیستی کمونیستی را شکل داد. ما کمونیست های انقلابی باید از هر فرصتی برای تبلیغ و ترویج کمونیسم انقلابی (سنتز نوین) در میان کارگران و زحمتکشان چینی استفاده کنیم و این پیام مانوتسه دون را فراموش نکنیم که: اگر روبریونیست ها در چین قدرت را بگیرند وظیفه کمونیست های کشورهای دیگر است که به پرولتاریای چین در انجام یک انقلاب سوسیالیستی دیگر کمک کنند ●

پی نوشت ها

- ۱- «گام بزرگ ایران و چین برای گسترش همکاری های اقتصادی». مرجان اسلامی فر، روزنامه ایران، شماره ۶۱۳۳ به تاریخ ۹۴/۱۱/۴، صفحه ۵ اقتصادی
- ۲- به نقل از نظامنامه و دستورالعمل حفاظت اسناد و مدارک طبقه بندی شده. برآمده از اجلاس مدیران دبیرخانه قوای سه گانه. فروردین ۱۳۸۹.
- ۳- حسین کبرایی زاده. حضور نظامی چین در خلیج فارس. موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران. ۲۷ مهر ۱۳۹۳
- حسین کبرایی زاده: «... شرایط حاضر چین و منطقه خلیج فارس منازعه میان چین و آمریکا را در آینده اجتناب ناپذیر کرده است» و در مقایسه با روابط جمهوری اسلامی با روسیه تحلیل گران مطالعات استراتژیک جمهوری اسلامی میگویند، «روس ها قبلا به ما شریک مطمئن میگفتند. در حال حاضر شریک راهبردی میگویند. در روابط میان ایران و روسیه هنوز زود است که به دنبال روابط راهبردی باشیم. هنوز موانع زیادی موجود است...» (همانجا).
- ۴- گزارشی از کارخانه های عروسک سازی: A Report on the Toy Industry of China. National Labor Committee. Jan ۲۰۰۲
- ۵- Resources curse
- ۶- ماشین غارت. نوشته ی تام بورجیس. گزارش گرافینانشال تایمز برای آفریقا

آیا چین می تواند الگوی ایران شود؟

ایران هرگز نمیتواند چین کوچک بشود. به یک دلیل ساده: چین امروز بر پایه احیای سرمایه داری در یک کشور سابقا سوسیالیستی تبدیل به کشور قدرتمند سرمایه داری امپریالیستی شد. انقلاب بزرگ سوسیالیستی در چین در سال ۱۹۴۹ زیر رهبری حزب کمونیست چین و مانوتسه دون پیروز شد و طی ربع قرن حاکمیت سوسیالیسم در این کشور، فنودالیسم و سرمایه داری همراه با اعتیاد و فقر و بیکاری و گرسنگی درهم شکسته شدند. دهقانان از جمعیت درهم شکسته ای که از گرسنگی برگ درخت میخوردند در فاصله کوتاهی تبدیل به صدها میلیون زن و مرد کمون های سوسیالیستی شدند که بر مبنای روابط اقتصادی و اجتماعی سوسیالیستی، مساله غذایی کشور را حل کردند. زنان تبدیل به نیم فعال و مبتکر و آزاد و برابر جامعه شدند. صدها میلیون پرولتر چینی با نیروی ابتکار و خلاقیت به دلیل داشتن روابط اقتصادی و اجتماعی سوسیالیستی، با کارایی شگفت انگیزی کشوری ویران را تبدیل به کشوری کردند با یک زیربنای صنعتی و فن آوری منسجم. چین در شرایطی به این مقام دست یافته بود که از سوی «غرب و شرق» به شدت تحریم بود. با این وصف، در سال ۱۹۷۵ (یک سال قبل از مرگ مانوتسه دون) نرخ مرگ و میر کودکان در شهرهای بزرگ آن از نرخ مرگ و میر کودکان در شهر نیویورک پایین تر بود. در نتیجه، هنگامی که نیروهای «بورژوازی نوین» در حزب کمونیست چین دست بالا را یافتند و از طریق کودتای نظامی حاکمیت سوسیالیسم را سرنگون کردند و به سرعت در راه احیای سرمایه داری قدم گذاشتند و بر این مینا دروازه های چین را به روی هجوم سرمایه های بین المللی باز کردند، سرمایه داری چینی و جهانی در واقع ثروت کلکتیو و یک زیربنای منسجم صنعتی و آموزشی و کشاورزی را که طی ۲۵ سال ساختمان سوسیالیسم چند صد میلیون نفر تولید کرده بودند، در اختیار گرفت و نیروی کار چند صد میلیون نفر کارگر مبتکر را صاحب شد.

جمهوری اسلامی ایران، بر اساس ورشکستگی اقتصادی و انحطاط فرهنگی یک جامعه وارد رابطه گسترده تر با نظام سرمایه داری جهانی و مشخصا «اتحاد

نشانی های ما

<http://cpimlm.com/>

cpimlm@gmail.com

<https://www.facebook.com/cpimlm1380>

instagram: cpimlm

برای دریافت هفتگی سرویس خبری جهانی برای فتح (به زبان انگلیسی) به آدرس زیر رجوع کنید

[/http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService](http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService)

برای مکاتبه با سرویس خبری جهانی برای فتح فرستادن اخبار و مقالات خود با آدرس زیر مکاتبه کنید

aworldtwinns@yahoo.co.uk

علم و انقلاب

مصاحبه با آدری اسکای بریک

بخش یازدهم:

جایگاه‌های متفاوت در جامعه،

دیدگاه‌های متفاوت نسبت به انقلاب و رهبری انقلابی

در اوایل سال ۲۰۱۵ نشریه‌ی انقلاب (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) مصاحبه‌ای با آدری اسکای بریک داشت. این مصاحبه طی چند روز انجام شد و طیف گسترده‌ای از مسائل را در برمی‌گیرد. آدری اسکای بریک تعلیمات حرفه‌ای خود را در رشته‌های محیط‌زیست و بیولوژی تکاملی گذرانده است. وی از مبلغین سنتز نوین است. در میان آثار او می‌توان از دو اثر نام برد: علم فرگشت و افسانه‌ی آفرینش: واقعیت چیست و چرا دانستن آن مهم است و از گام‌های نخستین تا جهش‌های آینده، رساله‌ای در باره‌ی ظهور انسان، سرچشمه‌ی ستم بر زن و راه‌هایی. پاره‌های پیشین ترجمه‌ی فارسی این مصاحبه را در حقیقت شماره‌ی ۷۱ تا ۸۰ خواندید. اکنون، بخش یازدهم را می‌خوانید.

سوال: من فکر می‌کنم بخش زیادی از این مساله مربوط به اینست که مردم تا چه حد حس می‌کنند در این نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی چیزی برای از دست دادن دارند. بگذارید مقایسه‌ی ای‌کنم. در وبسایت (revcom.us) یک کامنت (اظهار نظر) در بازه‌ی زمانی پیش از گفتگوی باب آواکیان و کورنل وست دیدم به این مضمون: «من کمونیست نیستم. ولی ضد کمونیست هم نیستم». وقتی این مطلب را خواندم به خودم گفتم، کاش عده‌ی بیشتری از کسانی که خودشان را کمونیست نمی‌دانند، چنین روحیه‌ی بازی را داشتند. از یک طرف مردمی را داریم که به خاطر گفتگو به آنجا آمدند و همانطوری که محتوی صحبت‌های بین دو سخنران نشان می‌داد، اصلا این مساله مطرح نبود که اگر کسی کمونیست و انقلابی نیست پس برای کار باب آواکیان هم احترامی قایل نیست. از سوی دیگر افرادی را داریم که حقیقتاً حس می‌کنند که در این سیستم چیزی برای از دست دادن دارند و واقعا به این ایده دل بسته‌اند که در چارچوب همین سیستم اوضاع را برای خودشان رو به راه کنند و واقعا برای آن تلاش می‌کنند. در این صورت، عجیب نیست که با باب آواکیان تخصص زیادی پیدا کنند. همانطور که خودت هم گفتی، به محضی که مردم درگیر کارهای باب آواکیان می‌شوند، خیلی سریع می‌فهمند که باب با قدرت، انسجام و سازش ناپذیرانه علیه این سیستم می‌جنگد و همانطوری که بیشتر هم گفتی، روی این نکته اصرار می‌کند که هیچ تغییربنیادی در این سیستم رخ نخواهد داد و این رنج‌های بیشمار غیر ضروری، هرگز پایان نخواهند یافت مگر اینکه این نظام توسط یک انقلاب نابود شده و به کناری زده شود. خوب اگر ایده نابود کردن این نظام توسط یک انقلاب، شما را که می‌کوشید در داخل این سیستم برای خودتان جایی باز کنید، می‌ترساند، تعجبی ندارد که از باب آواکیان و چیزی که او نمایندگی می‌کند، خوششان نیاید.

اسکای بریک: آره این هست اما مساله جهل و ترس و بدفهمی زیاد هم هست: در مورد اینکه انقلاب چیست، یک کمونیست چه کسی است، رهبری چیست و همه این‌ها به چه معناست. برای مثال بسیاری از افراد طبقات میانی فکر می‌کنند، رهبری ذاتا چیز بدی است. می‌گویند: «نمی‌خواهم رهبری شوم!». ولی خب حقیقت اینست که شما همین الان هم به صورت روزمره و بر طبق قوانین

سیستم رهبری می‌شوید. پس لطفا این بحث را تمام کنید و به جای آن این سوال‌ها را بپرسید: رهبری تأمین شده، چه جور رهبری ای است؟ برای دست یافتن به چه هدفی این رهبری جلو گذاشته می‌شود؟ در خدمت به منافع کی؟ این‌ها سوالات به جایی هستند. باید از این افراد پرسید: اگر شما خواهان درجه‌ای از تغییرات اجتماعی یا حتی خواهان تغییرات رادیکال اجتماعی هستید، تا کجا حاضرید جدی باشید؟ چونکه انقلاب، امری جدی و پیچیده است. تغییر بنیادین، دگرگونی رادیکال جامعه یک موضوع پیچیده و جدیست. و اگر جدا می‌خواهید این نوع تحولات رادیکال را محقق کنید، باید بدانید که مسئولیت زندگی میلیون‌ها نفر را خواهید داشت. پس با تمام توان، نگاهی جدی به این مساله کنید. بپرسید، چه نوع رهبری پیش گذاشته شده و به سمت چه اهدافی و در جهت منافع چه کسانی حرکت می‌کند. شبیه این جمله در وبسایت (revcom.us) که: آنچه که مورد نیاز است یک انقلاب واقعی است و اگر درباره یک انقلاب واقعی جدی هستی، باید باب آواکیان را بشناسی.

خب اگر جدی هستید، از یک جایی شروع کنید. نباید حتما کمونیست انقلابی باشید یا با همه چیز توافق داشته باشید. می‌توانید از بررسی مسائل شروع کنید. ارزشش را دارد که بگویم خیلی از افرادی که وسیعا در پروژه «باب آواکیان همه جا» (BA Everywhere) فعال هستند، در حال حاضر خودشان را کمونیست و یا حتی انقلابی نمی‌دانند. وجه اشتراک این افراد در اینست که می‌تواند یک رهبری مرجع را از سایرین تشخیص بدهند و ارزش ترویج محتوای آثار و تحلیل‌های چنین رهبری را درک می‌کنند، با این هدف که مردم بیشتر و بیشتری از همه بخش‌های جامعه با آن درگیر شده و درباره مشکلات بزرگ جامعه امروز، علل زیربنایی آن و راه حلی که باب آواکیان پیش رو می‌گذارد، وارد بحث و مجادله شوند.

بدون شک در این پروسه، عده‌ای به این تصمیم خواهند رسید که با باب آواکیان موافق نیستند و نمی‌خواهند بخشی از این جریان باشند اما حداقل، بر مبنایی محتوادرتر به چنین تصمیمی خواهند رسید. ولی خیلی‌های دیگر هم خواهند گفت، «خب این دقیقا چیزی نبود که انتظارش را داشتیم، من فکرش را هم نمی‌کردم که باب آواکیان این باشد... اصلا فکر نمی‌کردم که به انقلاب و کمونیسم علاقه پیدا کنم... در مدرسه و یا کلیسا خلاف این چیزها را به ما یاد داده بودند... فکر می‌کردم که {کمونیسم و انقلاب} واقعا چیزهای ناجوری هستند ولی حالا که بیشتر معنای واقعی‌شان را می‌فهمم و درباره برنامه، شیوه تفکر و رویکرد باب آواکیان نسبت به امور یاد می‌گیرم و از جامعه آینده‌تصور می‌پیدا می‌کنم... الان بیشتر و بیشتر به ارزش چیزهایی که می‌خوانم و یاد می‌گیرم پی می‌برم.»

کل این‌ها، یک پروسه است و این پروسه در عین حال به آدم‌ها کمک می‌کند که جای خود را در آن پیدا کنند.

برای بسیاری از مردم طبقات تحتانی جامعه مساله بیشتر اینست که فکر می‌کنند آنقدر مغزشان داغان است یا آموزش ندیده هستند که نمی‌توانند بخشی از این {حرکت} باشند. ولی این تصور از بیخ و بن غلط است. در واقع، این افراد نقشی مهم، نقشی کلیدی و محوری، نقشی مرکزی در فرآیند انقلابی بازی خواهند کرد. چرا؟

برای اینکه این‌ها تمایلی ندارند برای کسب سهمی در این نظام تلاش کنند. و حق دارند که چنین تمایلی نداشته باشند. زیرا اکثریت این‌ها، به طور عینی، چیزی برای از دست دادن در این نظام و در این سبک زندگی ندارند. به خاطر همین واقعیت، آن‌ها به نحوی از تله‌هایی که افراد طبقه متوسط در آن‌ها می‌افتند، آزاد هستند. طبقات تحتانی، از جمله افرادی که در تحتانی‌ترین لایه‌های جامعه هستند، می‌توانند با ایده‌ها و نظراتشان، توانایی هایشان در پیشبرد فرایند انقلابی و خود انقلاب و همچنین در زمان ساختن جامعه جدید، خدمات بسیاری به انقلاب و به فرایند انقلابی بکنند.

ولی باز مساله بر می‌گردد به ترس و بدفهمی‌هایی که بسیاری از مردم، به ویژه در میان طبقات میانی دارند. ما در اینباره صحبت کردیم که اگر شما منافع زیادی در حفظ چیزی در نظام موجود داشته باشید، آنگاه از باب آواکیان

هم خوششان نمی آید (خنده). ولی پای ترس هم در میان هست. مساله فقط پیش داوریه، بدفهمی ها و ترس از کمونیستها و رهبران کمونیستی نیست، من فکر می کنم بسیاری از افراد طبقه متوسط حقیقتا از افراد طبقات تحتانی در وحشتند. و هراس دیگری هم وجود دارد، هراس از اینکه افراد طبقات تحتانی و انقلابیون کمونیست به هم وصل شوند. آن ها می بینند که باب آواکیان مستقیما توده های تحتانی، ستمدیده ترین قشرهای جامعه، آن ها که در گتوها هستند را خطاب قرار می دهد و با آن ها ارتباط برقرار می کند؛ با کسانی که می بینید در شهرهایی مثل فرگوسن بعد از به قتل رسیدن مایک براون (Mike Brown) به خیابانها آمدند. و بعضی از قشرهای میانی از این صحنه می ترسند.

سوال: باب آواکیان می گوید، این ها جوانهای ما هستند.

آردی اسکای بریک: بله این ها جوانهای ما هستند و باب این جمله را می گوید و حقیقتا هم منظورش همین است. باب به این جوانها فراخوان می دهد که پا پیش بگذارند. راه برون رفت را نشانشان می دهد، به آن ها این امکان را می دهد که بخشی از این پروسه باشند، آنهم نه به عنوان پیچ و مهره هایی در یک چرخ دنده؛ نه صرفا به عنوان یک شرکت کننده ساده در انقلاب ... با آنچه باب آواکیان تولید کرده است، این جوانان نه فقط می توانند به عنوان خدمت گزاران انقلاب قدم جلو بگذارند، بلکه می توانند تبدیل به رهبران انقلاب، رهبران مردم و رهبران فرایند انقلابی شوند. بی علت الگوی وین وب (Wayne Webb) را که مردم با اسم کلاید یانگ (Clyde Young) می شناختند، پیش نکشیدم. ممکن بود کلاید هم مثل بسیاری از سیاهان، به ویژه مردان سیاه، تمام عمرش را در زندان بگذرانند. چون او هم در مسیر گیرافتادن در زندانهای نظام بود تا باقی عمرش را بین زندان و خیابان های بیرحم در آمد و شد باشد. مثل بسیاری دیگر داستان زندگی کلاید یانگ میتوانست چنین باشد. انقلاب، کمونیسم و رهبری باب آواکیان او را در حقیقت از همه این ها بیرون کشید و به او پایه و بنیانی داد تا نه فقط به عنوان یک فرد انقلابی رشد کند بلکه به نوبه خودش تبدیل به یک رهبر انقلابی شود - رهبری که بر روی اطرافیان تاثیر مثبت می گذاشت و به ساختن فرایند انقلابی کمک می کرد. کابوس طبقه حاکمه این است که این نوع تحول در سطح گسترده رخ بدهد. یک جا جمع شدن کمونیستهای انقلابی و رهبری شخصی مانند باب آواکیان با طبقات ستمدیده، به ویژه مردم تحت ستم سیاه در این کشور، از بعضی جهات وحشتناک ترین چیزی است که طبقه حاکمه می تواند تصورش را بکند. افراد طبقه حاکمه می توانند از این پیوند در هراس باشند اما مساله وقتی تهوع آور می شود که بعضی افراد طبقه متوسط که خودشان را لیبرال یا مترقی تصور می کنند، از چنین پیوندی به هراس بیفتند یا نسبت به آن بی میل باشند و بخواهند به نحوی در راه آن سنگ اندازی کنند و جلوگیری را بگیرند. یکی از مسایل مرتبط با جهانیابی طبقاتی اینست که افراد سعی می کنند دنیا را بر حسب تصورات خود عوض کنند. یعنی در تطابق با منافع خودشان، که الزاما منطبق با منافع همه بشریت نیست. این یکی از تفاوت های بزرگ باب آواکیان با بسیاری از این افراد طبقه متوسط است. باب نمی گوید: «خوب، اینهم شیوه مطلوب من از اوضاع است، این چیزی است که من نیاز دارم، این چیزی است که من دوست دارم، و میخواهم که هر کس دیگری هم در این جهت فعالیت کند». باب یک تحلیل علمی و ماتریالیستی از نیازهای عینی اکثریت بشریت در این کشور و در تمام دنیا، می کند. او از این نیازها شروع و به عقب بر می گردد تا بپرسد برای دستیابی به این هدف چطور باید حرکت کنیم؟ چطور در مسیر رهایی همه بشریت و نه فقط در مسیر خواسته های شخصی، حرکت کنیم؟ اما بسیاری از افراد طبقه متوسط تصور می کنند هر نظمی که آن ها آرزویش را دارند، بهترین نظم برای جامعه و جهان است. اما این الزاما درست نیست. البته همه این ها را باید با دقت موشکافی و بحث کرد. ولی این ها حاضر نیستند درگیر بحث شوند و خودشان را از این فرایند خارج می کنند.

سوال: فکر می کنم ارزشش را دارد که اینجا بیشتر به مساله جهان بینی

طبقاتی و به ویژه جهان بینی طبقاتی طبقه متوسط بپردازیم. میخواهم خط تمایزی را قبلا کشیدی برجسته کنم. چون مساله ای است که خیلی ها را به اشتباه می اندازد. همانطوری که گفتم، منظور این نیست هرکسی که از طبقه متوسط است، حتما این طور فکر می کند یا همه افراد این طبقه یک طرز تفکر واحد دارند. حال برگردیم به نکته ای که گفتم: طبقه متوسط، طبقه ای است که بین بورژوازی و پرولناریا، بین ستمدیده ترین طبقه و طبقه سرمایه دار گیر کرده است. افراد طبقه متوسط نمیخواهند که هیچ کدام از این دو طبقه بر آن ها حاکم باشد. این جهانیابی طبقه متوسط است. و چیزی که با چنین جهانیابی خوب جور در می آید و به نظر من این میان نقش زیادی هم بازی می کند اینست: «بیاید همه را با هم برابر کنیم.» در راستای این خط فکری، چیزهای دیگری هم هست که افراد طبقه متوسط می گویند، من چند نمونه از تیپ حرفه ایی که مردم با این جهانیابی میزنند را اینجا برایت مثال می زنم و تو هم اگر مایل بودی می توانی به آن ها پاسخ بدهی. «چرا یک شخص (باب آواکیان) را اینقدر بزرگ می کنی؟ آیا همه افراد نباید برابر باشند؟ آیا هدفمان نباید دموکراسی باشد؟ آیا همه ما رهبر نیستیم؟ آیا نباید به نظرات هر فردی به طور مساوی توجه کنیم؟» این چیزها را از افرادی که چنین جهان بینی دارند زیاد می شنوی. تو چطور به این ها پاسخ می دهی؟

اسکای بریک: چرا اینقدر یک شخص (باب آواکیان) را بزرگ می کنیم؟ جوابش خیلی پیچیده نیست. خب یک نفر هست که عالی ترین نظریه پرداز تغییرات بنیادین و دگرگونی انقلابی جامعه است، و این فرد امروز در قید حیات است. به همین سادگی است. او خدا نیست، رهبر یک فرقه اسرار آمیز یا چیزی شبیه آن هم نیست. مساله اینست که این فرد در زمینه آموختن از تجربیات مثبت و منفی گذشته، آموختن از منابع گسترده بسیار، تبیین یک سنتز نوین کامل، تامین رهبری تئوریک و عملی برای بیرون بردن ما از وضعیت کنونی، یعنی شرایط و مشکلاتی که گریبان جامعه و دنیای امروز را گرفته است، منسجم ترین رویکرد علمی را داشته و پیشروترین آدم است. او از مشکلات و راه حل های آن تحلیل داشته و توانایی آنرا دارد تا آدم ها را رهبری کند تا علم را به طور انضمامی برای دگرگون کردن وضع در جهت انقلاب، به کار گیرند. نه آنجور انقلابی که این گروه یا آن گروه را بالابرد و یا یک طبقه جدیدی از ستمگران را برای ستم کردن به مردم ایجاد کند، بلکه آن جور انقلابی که حقیقتا به رهایی بشریت خدمت کند. و این سوالات بنیادا مربوط به این مساله است که آیا به نظر شما دنیا به صورت کنونی، دنیای وحشتناکی هست؟ آیا اعتقاد دارید که این نظام رنج های بی شمار غیر ضروری بر مردم این جامعه و تمام دنیا تحمیل می کند؟ اگر جوابتان مثبت است، باید پرسید در مقابل این وضع، می خواهید چه کنید؟ به نظرتان چه کارهایی باید انجام شود؟ فکر می کنید همین که یک تایید یا رد لفظی کنید یا همینکه فقط یک جمله در حد تست کردن میکروفون بگویید و بروید کفایت می کند؟ (خنده). ببین خنده دار است. رک بگویم، بچه گانه است وقتی آدم ها نیاز به رهبری را درک نمی کنند. این سوال که چرا اینقدر یک شخص به اسم باب آواکیان را بزرگ می کنید، پنهانی یک سوال دیگر در خودش دارد: اصلا ما چرا به رهبر نیاز داریم؟ این سوال از این مفهوم بر می آید که بیشتر این آدم ها دلشان نمی خواهد که هیچ کسی آن ها را رهبری کند. این یک اعتراض بچگانه است که منطبق با جهان بینی طبقاتی طبقه متوسط است. افراد این طبقه دچار این توهم و تصور هستند که یک جورهایی کنشگران آزاد جامعه هستند و می توانند از زیر بار رهبری شدن توسط دیگران در برونند. این خیلی بی معنی است.

فکر می کنید جامعه چیست؟ هر جامعه ای، از هر نوع که باشد، در خودش رهبری هم دارد. یقینا در جامعه سرمایه دار- امپریالیستی رهبری وجود دارد! شما هر روز دارید رهبری می شوید. فکر می کنید تولید در جامعه ای مثل جامعه ما یا در سطح جهانی چطور اتفاق می افتد؟ کشاورزی، صنعت، حمل و نقل، خدمات پزشکی، آموزش در نهادهای مختلف و... فکر می کنید این چیزها بر چه مبنایی ساخته شده اند؟ بر مبنای چه ارزشها و اهدافی ساختار یافته اند؟ فکر می کنید مثل قارچ بعد از باران همینطوری خود به خودی سر

از خاک در آورنده اند و نیازی به رهبری نداشته اند؟ فکر می کنید مردم همین طوری به صورت اله بختکی و نامتشکل با هم تعامل روزمره دارند؟ معلوم است که نه. البته که مردم رهبری می شوند و توسط اهداف معینی رهبری می شوند. توسط ارزشها و اصول معینی رهبری می شوند. نهادهای بنیادی جامعه در نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی در درجه اول بر مبنای تولید و افزایش سود و از میدان به در کردن رقبای سرمایه‌دار دیگر، رهبری می شوند. این جامعه به شیوه‌ای سازمان یافته و رهبری می‌شود که هیچ ربطی به تامین نیازهای واقعی مردم ندارد. تامین نیازهای مردم هدف اساسی سرمایه‌داران و بیشک اولویت آن‌ها نیست. از دیدگاه آن‌ها، اگر در ضمن انجام کارها و برنامه‌های خودشان نیازهای مردم هم تامین شد، چه خوب ولی اگر نشد، اولویتشان اصلا برنامه ریزی برای تامین نیازهای مردم نیست.

آیا واقعا کسی هست که فکر کند حتی یک نهاد مهم در جامعه (هر نوع جامعه‌ای) می‌توان یافت که بتواند بدون رهبری کار کند؟ و منظورتان از اینکه می‌گویید «من نمی‌خواهم رهبری بشوم» چیست؟ در فکرتان چه می‌گذرد؟ فکر می‌کنید شما و پنج، شش دوست دیگرتان جمع می‌شوید و با هم تصمیمات مهم زندگی را می‌گیرید؟ به این فکر کنید که واقعا قرار است در جامعه با چه چیزی مواجه بشوید؟ شما سر قله قاف و ایزوله و منفرد از دنیا نیستید. در مورد این یکی چه فکر می‌کنید: که شما با آدم‌های دیگر در ارتباط خواهید بود و این آدم‌ها نظرات متفاوتی راجع به اینکه آن‌ها چه چیزی می‌خواهند و چه چیزی مورد نیازست، دارند. خب چه کسی قرار است تعیین کند که چه چیزی واقعا صحیح‌ترین انتخاب و مهمترین اولویت است؟ بر چه مبنایی و با چه روش و جهت‌گیری درباره این مسایل قرار است تصمیم گرفته شود؟ حتی در جامعه سوسیالیستی، بین مردم تضادهایی وجود خواهد داشت. یکی از مثالهایی که زده شده اینست: اگر ما فکر کنیم که در یک محل باید پارک ساخته شود و عده‌ای دیگر از مردم فکر کنند که باید یک درمانگاه ساخته شود، در این مورد چه باید کرد؟ شاید هر دو ایده‌های خوبی بوده و هر دو مورد نیاز باشند ولی ما اینقدر منابع نداریم که هر دوی آن‌ها را همزمان بسازیم. خوب چه کسی قرار است مساله را حل و فصل کند؟ چه کسی قرار است تصمیم بگیرد که کدامیک در اولویت قرار می‌گیرند؟ چه کسی قرار است تصمیم بگیرد کدامیک از این دو بیشتر در جهت هدایت جامعه در مسیری که به صورت کلی باید حرکت کند، کمک می‌کند؟ حالا، همین سوال‌ها را چندین و چند برابر کنید و تصور کنید که روزمره در سراسر جامعه پرسیده می‌شوند. چگونه می‌توان به بهترین وجه به تمام این‌ها پاسخ داد؟ برای اینکار نیاز به رهبری است.

کمی قبلتر من به «چهار کلیت» اشاره کردم. چهار کلیت از آموزه‌های مارکس است که توسط انقلابیون انقلاب فرهنگی که توسط مائو رهبری می‌شدند، به این شکل موجز ترویج می‌شد. چهار کلیت، توضیح فشرده هدف استراتژیک کمونیسم است. چهار کلیت به این واقعیت اشاره دارد که برای رسیدن به هدف کمونیسم باید به سوی دنیایی حرکت کنیم که بتوانیم از شر تمایزات طبقاتی بین مردم در سراسر جهان خلاص بشویم و برای دستیابی به این هدف باید بتوانیم به ورای تمامی مرزهای روابط تولیدی/اقتصادی که زیر بنای این تمایزات هستند، برویم. زیرا این تمایزات طبقاتی مثل قارچ بعد از باران سر در نمی‌آورند. چیزی در زیرینا آن‌ها را تولید می‌کند. آن‌ها از روابط تولیدی/اقتصادی معینی ناشی می‌شوند که این تمایزات طبقاتی را می‌پروراند. و ایده حرکت کردن به سمت کمونیسم به این معناست که اگر می‌خواهید به ورای تمایزات طبقاتی موجود در میان مردم بروید باید به ورای روابط تولیدی/اقتصادی بروید که به صورت مادی، زیرینا و نگهداره این تمایزات است. باید به ورای روابط اجتماعی بروید که از این تمایزات ناشی می‌شوند، یا در تطابق با آن روابط تولیدی بنیادی هستند. ازجمله، روابط اجتماعی ستمگرانه مانند تضاد بین زن و مرد؛ تضاد بین ملیت‌های مختلف و تضاد بین بخش‌های مختلف جهان. چهارمین کلیت در چهار کلیت، انقلابی کردن تمامی ایده‌ها و شیوه‌های قدیمی تفکر است که در تطابق با استثمار و ستمگری است.

و این یک دیدگاه بنیادا، عمیقا و تماما متفاوت در مورد این مساله است که

جهان دیگری می‌توان ساخت. این یک چارچوب کاملا متفاوت است. وقتی می‌گوییم باب آواکیان معمار یک چارچوب کاملا جدید از انقلاب، فرایند انقلابی و جامعه جدیدی است که قرار است با به هستی بگذارد، دقیقا داریم باب آواکیان را توصیف می‌کنیم. می‌تواند خوششان بیاید یا نیاید، می‌توانید موافق باشید یا مخالف ولی به صورت عینی این چیزی است که باب آواکیان است. و باب آواکیان این چارچوبه را خیلی نظام مند و بر مبنای روشهای علمی بسط و گسترش داده است و به این خاطر است که ما این فرد را بزرگ می‌کنیم. هیچ کس دیگری در حال حاضر در دنیا در این سطح نیست، از لحاظ توسعه علم کمونیسم و به کارگیری آن در راه مبارزه برای دگرگونی رادیکال جامعه و دنیا و در سطحی که به مشکلات بنیادی جامعه بپردازد، هیچ کس دیگری در حد باب آواکیان وجود ندارد. هیچکس دیگری این علم را تا این حد و بر چنین مبنای علمی توسعه نداده است، هیچ کس دیگر چنین حس تکامل یافته‌ای را در مورد این که چرا باید چنین انقلابی کرد و چگونه این امر امکان پذیر است و چه چیزی قرار است جایگزین این نظام بشود، تولید نکرده است. به این خاطر است که ما باب آواکیان را بزرگ می‌کنیم.

این که بعضی‌ها مخالفت با همه و هر گونه رهبری را برای خود یک اصل می‌کنند و مصرانه می‌گویند مخالف «خود ایده رهبری» هستند، حقیقتا عجیب غریب است. به ویژه اگر کسی دو دقیقه با خودش فکر کند، قاعدتا باید درک کند که کلیه مولفه‌های هر جامعه بزرگ و پیچیده‌ای برای این که حرکت کنند، بیشک نیاز به رهبری دارند.

علاوه بر این، بعضی‌ها این ایده را هم پیش می‌گذارند: «آیا همه ما با هم برابر نیستیم؟» یا هدفمان نباید «برابر ساختن همه باشد؟». آخر چرا آدم‌ها چنین حرفهای احمقانه‌ای می‌زنند؟ (خنده). نگاه کنید این یک چیز است که بگوییم همه بشریت «برابر» هستند، به این معنی که هر انسانی یک موجود کامل است و باید این چنین به رسمیت شناخته شود. چیزی به اسم انسان‌های «غیرقانونی» وجود ندارد. چیزی به این اسم که بعضی از انسان‌ها «نصف یا یک سوم» انسان هستند وجود ندارد، چنین چیزی وجود ندارد که بعضی از افراد به صورت ذاتی «فروتر» از سایر انسان‌ها هستند. همه انسان‌ها، موجودات انسانی کامل هستند. این یک موضوع دیگر است. ولی وقتی کسی این سوال را مطرح می‌کند که آیا همه نباید برابر باشند، در واقع این سوال را می‌پرسد که آیا قرار نیست همه به یک اندازه و یکسان بر اوضاع و روند امور تاثیر بگذارند؟ خب، واقعیت اینطور نیست. نمی‌دانم شما در کدام دنیای خیالی زندگی می‌کنید ولی در دنیای واقعی، انسان‌های متفاوت، به دلایل خوب یا بد، درجات متفاوتی از تاثیرگذاری روی اوضاع و حوادث دارند. می‌دانید که علل بدی وجود دارد که چرا انسان‌ها به صورت نامتناسبی بر روی اوضاع و روند حوادث تاثیر دارند. برای مثال شما با کسانی که حکومت و پلیس و ارتش را می‌گردانند، برابر نیستید. درست؟ (خنده). رئیس جایی که برایش کار می‌کنید، این قدرت را دارد که شما را بیرون کند. شما با این فرد برابر نیستید. نه به خاطر این که شما انسان کمتر ارزشمند هستید. بلکه به این خاطر که به طور عینی شما موقعیت اجتماعی برابری با آن‌ها در جامعه اشغال نکرده اید و تاثیری که می‌توانید بگذارید یکسان نیست. این‌ها مثالهایی هستند که بنا به دلایل منفی، همه افراد «برابر» نیستند و تاثیر یکسانی بر روند حوادث ندارند.

از سوی دیگر افرادی هم هستند که با خصلت و ماهیتی مثبت، تاثیری بیشتر از دیگران بر حوادث می‌گذارد و می‌توانند خدمات مثبتی به جامعه ارایه داده و به طرق گوناگون به مردم خدمت کنند. به کسانی فکر کنید که در رشته تخصصی خودشان سر آمد هستند واصطلاحا «بهترین» هستند. مثلا، یک دکتر درجه یک، یک مکانیک یا یک موسیقی دان درجه یک. من فکر نمی‌کنم این افراد نسبت به من انسان‌های بهتری هستند ولی مشکلی ندارم قبول کنم که من توانایی‌ها و مهارت‌های این افراد در زمینه تخصصی‌شان را ندارم و از این لحاظ همه ما «برابر» نیستیم و به همین دلیل، انتظار ندارم به اندازه آن متخصصینی که سرآمد رشته‌های مختلف هستند، مثلا در اتاق عمل، صحن محکمه یا زمین بسکتبال، آتوریت و نفوذ اعمال کنم. این مساله مرا نگران نمی‌کند. از این مساله احساس

خطر نمی‌کنم. نیازی نیست که در همه جنبه‌های زندگی «برابر» باشیم. و واقعیت هم اینست که همه ما در زمینه تجربه، مهارت و توانایی‌ها برابر نیستیم. در ارتباط با امور مثبت، نه تنها اشکالی ندارد بلکه عالی است اگر کسانی بتوانند تاثیرگذاری و نفوذ بیشتری داشته باشند. این موضوعی است که دوباره مرا به اهمیت باب آواکیان می‌رساند. نه تنها ایرادی ندارد بلکه خیلی هم خوب است که باب آواکیان بسیار بیشتر از سایرین در حزبی که رهبری می‌کند و فراتر از آن، در جنبش برای انقلاب و به طور کلی در جامعه، نفوذ و تاثیرگذاری بیشتری اعمال کند. اگر باب تجربه، توانایی‌ها و مهارت‌هایی دارد که وی را «سرآمد این رشته» در رابطه با تحلیل از بزرگترین مشکلات اجتماعی این عصر و راه حل آن‌ها می‌کند، اگر در رابطه با تکامل علم انقلاب و کمونیسم، آواکیان به طور عینی در «سرآمد این رشته» است، اگر از من پرسید، من می‌خواهم که وی تا جایی که ممکن است در این زمینه تاثیر گذاری داشته و اعمال نفوذ کند. (خنده).

هیچ کس دیگر چنین کاری را انجام نداده است. کافی است نگاهی به کار او بکنید. رویکرد علمی داشته باشید و به شواهد نگاه کنید. فرد دیگری را در جای دیگری از این دنیا، در نقطه‌ای از این جامعه و حتا در حزب خود آواکیان نشان دهید که این نوع کار، در این سطح، با این درجه از عمق، محتوا و نوآوری، انجام داده باشد. همانطوری که گفتیم باب آواکیان حتی از بهترین‌ها هم فرسنگ‌ها جلوتر است. این یک فاکت است. این جا هم قضیه مانند رشته‌های دیگر است. ما تجربه و توانایی‌های «برابر» نداریم، خب چرا باید تظاهر کنیم که این طور نیست یا جوری عمل کنیم که گویی این واقعیت مشکل بزرگی است؟ نخیر نیست! به ویژه به کسانی که فکر می‌کند جامعه به تحولات بنیادی در جهت رهایی بشریت نیاز دارد، می‌گویم: یکم: همه ما توانایی آن را داریم که خدمات مهمی به پروسه کلی و جمعی انقلاب بکنیم، پس بیاید همراه بشویم و چنین کنیم. دوم: همه باید سعی کنیم تا جایی که می‌توانیم از آواکیان بیاموزیم، به ویژه از روش و رویکرد وی بیاموزیم، تا بتوانیم هر چه سریع‌تر فاصله مان را با او پر کنیم و «کار تیمی» مان را بهبود بخشیم. سوم: اگر ما جدا خواست یک دنیای بهتر داریم باید درک کنیم که چقدر خوش شانس هستیم و چه موقعیت ممتازی داریم که می‌توانیم از یک «متخصص عالی» بیاموزیم و از وجود چنین رهبر پیشرویی استفاده کنیم. باید حد اکثر از چنین امکانی بهره ببریم.

پس، این که آدم‌ها به لحاظ توانایی‌ها با هم متفاوت هستند، موضوعی مربوط به واقعیت است. بگذارید تاکید کنم که بعضی‌ها نمی‌خواهند قبول کنند که برخی آدم‌ها بیش از سایرین تاثیر و نفوذ دارند و این که در موارد مثبت خیلی خوب است که چنین نفوذ بیشتری را دارند. این عدم تمایل، شکایت کلاسیک طبقه متوسط است. مردمی که در طبقات تحتانی جامعه هستند کمتر چنین مشکلی دارند. آن‌ها خیلی خوب می‌دانند که آدم‌ها در این جامعه، دارای توانایی‌ها، مهارت‌ها و تجارب متفاوت هستند. آنان پیشاپیش می‌دانند که بعضی از آدم‌ها امتیاز آن را داشته‌اند که از سطوح بالاتر آموزش و امکانات بیشتری بهره مند شوند و بعضی‌ها هم در زندگی محرومیت‌های بسیار بزرگی داشته‌اند. و می‌دانند که همه این‌ها در توانایی آنچه آدم‌ها قادر به انجام آن هستند تاثیر می‌گذارد. تکرار می‌کنم، وقتی صحبت از ارزش حیات انسان‌ها می‌کنیم، وقتی صحبت از آن می‌کنیم که همه آدم‌ها، موجودات انسانی کامل هستند، همه «برابر» هستند. اما انسان‌ها به طور عینی، جایگاه‌های متفاوتی در جامعه دارند، تجارب متفاوتی را فشرده می‌کنند و نفوذ و تاثیرات متفاوتی دارند.

در عین حال زمانی که در باره وجود مفاهیم و ایده‌های غلط در بین مردم طبقات میانی حرف می‌زنیم، باید مراقب باشیم که کوتاه بیانه برخورد نکنیم و در دام دیدگاه مکانیکی نیافتیم. این طور نیست که جایگاه اجتماعی هر کس، به صورت «اتوماتیک» و اجتناب ناپذیر فقط یک نوع جهان‌بینی را به همراه می‌آورد. نباید تفکر «انتقام گرفتن» از طبقه متوسط را تشویق کنیم. اعضای طبقات پایین‌تر نباید فکر کنند، صرفاً به این دلیل که بیشتر اعضای طبقه متوسط توانسته‌اند سرشان را بالای آب نگه دارند، باید سرشان را زد! (خنده). بسیاری از افراد طبقه متوسط می‌توانند افرادی باشند با ذهن بسیار باز، که از گسترش

جنبش‌های مقاومت، جنبش انقلابی و رهبری کمونیستی الهام می‌گیرند و بسیاری از آن‌ها از جنبه‌های بسیار برجسته‌ای به دگرگونی ساختارهای جامعه در جهت منافع بشریت خدمت خواهند کرد. پس، با این مسایل به صورت علمی برخورد کنیم، بینیم آدم‌های مختلف واقعا چگونه هستند، حقیقتاً چگونه فکر می‌کنند و یکسری کلیات را به همه مردم عمومیت ندهیم.

پس، بدون سقوط در تفکر مکانیکی باید این حقیقت را ببینیم که در جامعه، مردم موقعیتهای مادی متفاوتی را اشغال می‌کنند و این موقعیت‌ها می‌تواند قویا بر جهان‌بینی و تحلیل‌های افراد تاثیر بگذارد. به این ترتیب، در جامعه‌ای مانند آمریکا که یک طبقه متوسط پر شمار دارد، خیلی زیاد به کسانی برخورد خواهید کرد که می‌گویند «من رهبری نمی‌خواهم». اما همانطور که قبلاً گفتیم، کفایت یکی دو دقیقه فکر کنید که حتا اداره هر بخش از جامعه کنونی نیازمند چه عواملی است، رک بگویم، خیلی زود متوجه بچگانه و احمقانه بودن این حرف خواهید شد. خب، در مورد اداره و هدایت یک فرآیند انقلابی که در جریان است، مملو از پیچیدگی و تنوع است، فرآیندی است که در نهایت نیازمند شرکت صدها و میلیونها نفر از مردمی است که از پیش زمینه‌های بسیار متفاوت می‌آیند و دارای افکار بسیار متفاوتی در مورد این که چگونه باید پیشروی کرد هستند، چه می‌گویید؟

اگر قرار است انقلابی را هدایت کنید، باید همه این تنوع و پیچیدگی‌ها را هدایت کنید و در جهت معینی هدایت کنید. باید تلاش کنید آنرا در جهت اهداف استراتژیک که در خدمت به منافع اکثریت بشریت است حرکت بدهید. ولی مسلماً همه افرادی که در این فرآیند درگیر می‌شوند، مساله را به همین ترتیب و همگی در آن واحد درک نخواهند کرد. این مساله بر می‌گردد به مثالی که قبلتر زدم درباره اینکه چگونه وقتی تحولات اوضاع به جایی می‌رسد که یک انقلاب واقعی در کشوری مثل ایالات متحده می‌تواند رخ بدهد، بیشتر مردم درگیر در این انقلاب همچنان مذهبی خواهند بود. همگی از مذهب خواهند برید ولی در عین حال بخشی از فرآیند انقلابی هم خواهند بود. این تضاد یکی از مواردی است که باب آواکیان در دیالوگ با کورنل وست به آن پرداخت. این یک مثال خوب است ولی فقط یک نمونه از تناقض پیچیده و تنوع دیدگاه‌هایی است که با هم وارد فرآیند انقلابی می‌شوند و این را در شکل‌های اولیه می‌توان دید. ولی اگر می‌خواهید فرآیند انقلاب در جهت معینی حرکت کند و به اهداف مشخصی دست یابد، مسلماً نیاز به رهبری دارید. اگر می‌خواهید مشکلی را در دنیای علوم طبیعی حل کنید، مثلاً می‌خواهید سطح کره مارس را بررسی کنید، آنگاه عده‌ای دانشمند را دور هم جمع می‌کنید. اگر این افراد نتوانند حول اهداف استراتژیک پروژه شان به توافق برسند، اگر نتوانند بر سر روش و رویکرد به توافق برسند، اگر هر کسی به سمتی برود، خب معلوم است که فقط یک آشفته بازار خواهید داشت. (خنده). افراد مختلف درگیر در این پروسه همگی می‌توانند با نظریات و روشن بینی‌هایشان خدمات زیادی به آن کنند، ولی اگر وجه هماهنگ کننده‌ای نباشد، اگر راهی برای هدایت و حرکت دادن آن در مسیری معین، به سمت یک هدف مشخص، وجود نداشته باشد - و به یک کلام، اگر رهبری‌ای وجود نداشته باشد - این پروسه راه زیادی را طی نخواهد کرد. این پروسه، نیازمند داشتن رهبریتی است که درست را از غلط متمایز کند، و هر چند آغازهای غلط و بن بست‌ها به طور اجتناب ناپذیر وجود خواهند داشت اما باید رهبریتی باشد که تضمین کند حداقل بخش عمده تلاش‌ها در جهتی معین و برای رسیدن به هدفی مشخص باشد. پس نیاز به رهبری امری مسلم است. و سوال اینجاست که چه کسی رهبری مورد نیاز برای دگرگون کردن انقلابی جامعه را فراهم می‌کند؟ فرد دیگری را به من نشان بدهید که چنین کار وسیع و عمیقی انجام داده و چنین محتوایی، بدنه‌ای از آثار تئوریک را تولید کرده باشد. کسی را نشان بدهید که حتی به این سطح نزدیک هم شده باشد.

توهم آزادی و برابری، واقعیت دیکتاتوری و رفتن به ورای تمایزات ستمگرانه

اسکای بریک ادامه می‌دهد: همین مساله در مورد سوال دیگری که رک بگویم

آنهم احمقانه است، صادق است. سوال این است: «مگر همه ما رهبر نیستیم». خب بستگی دارد. منظور شما از رهبری چیست؟ و تا چه درجه ای؟ بیشک همه ما رهبران «برابر» نخواهیم بود. مسلما افراد متفاوتی سعی خواهند کرد که بر مبنای تجربیات و توانایی هایشان یک فرایند معین را رهبری کنند، ولی همه آنان یکسان نخواهند بود و دلایلم همانهایی است که در بالا بر شمردم. وقتی آدم‌ها از این حرف‌ها می‌زنند که، «مگر همه ما رهبر نیستیم؟» در واقع می‌خواهند بگویند: «ما رهبری نمی‌خواهیم. ما ارزش رهبری را نمی‌فهمیم».

کسانی که فکر می‌کنند، کسی آنان را رهبری نمی‌کند و به آنان نمی‌گوید که چه باید بکنند، صرفا دچار یکی از خیالات و توهمات متعارف طبقه متوسط هستند. چون که یکی از ویژگیهای این سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی اینست که یک پوشش ظاهری دارد، و خودش را در قبابی دموکراسی بورژوازی می‌پوشاند و این توهم را به مردم القا می‌کند که آن‌ها بدون اینکه رهبری بشوند، همینطوری در این جامعه و نظام زندگی می‌کنند. این نظام مسایل را زیر یک حجاب پنهان می‌کند. جوهر مرکزی این سیستم، اعمال استثمار و ستمگری بر اکثریت مردم در این جا و در همه جای دنیاست. ولی سیستم سعی می‌کند آنرا زیر یک پوشش ظاهری که مدعی اعطای یکسری «حقوق و آزادی‌ها» است، و فقط به عده خیلی کمی تعلق می‌گیرد، پنهان کند. این پوشش به آن‌ها کمک می‌کند که جوهر ویرانگر نظامشان و چیزی که در عمق این نظام نهفته است را پنهان کنند. واقعیت اینست که ما همین الان زیر دیکتاتوری زندگی میکنیم، دیکتاتوری بورژوازی. ولی کسانی که این سیستم را اداره می‌کنند این را به شما نمی‌گویند، آن‌ها دوست ندارند که شما اینگونه فکر کنید. برعکس، کمونیستهای انقلابی در این زمینه کاملا باز و صادقانه عمل می‌کنند و با کمال میل به مردم توضیح می‌دهند که چرا همه از زندگی کردن تحت دیکتاتوری پرولتاریا منفعت خواهیم برد. دیکتاتوری پرولتاریا سازوکاری دارد که اگر درست سازمان یافته و به کار برده شود، به ما کمک می‌کند به سمت نابودی «چهار کلیت» حرکت کنیم و به ورای مرزهای تمایزات طبقاتی برویم. هرکدام از این‌ها به نفع اکثریت وسیع مردم خواهد بود. این نوع دیکتاتوری به نفع اکثریت مردم خواهد بود و هدف آن که دستیابی به کمونیسم است، هدفی برای رهایی کل بشریت است. به این خاطر است که کمونیستها نیازی ندارند این مساله را پنهان کنند. می‌توانند در این زمینه کاملا باز باشند و خیلی راست و پوست کنده درباره نیاز به چنین دیکتاتوری و ویژگیهای مثبت آن صحبت کنند. ولی در جامعه سرمایه‌دار - امپریالیستی کنونی، با وجود آنکه در واقع ما زیر دیکتاتوری بورژوازی زندگی می‌کنیم، اما، افرادی که جامعه را اداره می‌کنند هیچ علاقه‌ای ندارند که در مدارس به بچه‌ها بگویند: «خوب کوچولوها، ما فکر کردیم که بهتر است که شما هم بدانید که ما زیر دیکتاتوری بورژوازی زندگی می‌کنیم و می‌خواهیم همه شما بدانید که ما چطور شما را بر مبنای اهداف و منافع خودمان رهبری می‌کنیم» (خنده) نه، فکر نمی‌کنم که آن‌ها چنین چیزی بخواهند. در عوض ترجیح میدهند به مردم یک حس کاذب آزادی و استقلال (اتونومی) بدهند و کله هایشان را بر این ایده بکنند که تو هرکاری که خواهی می‌توانی بکنی و هر چیزی که خواهی می‌توانی بشوی، و اگر موفق نشدی تقصیر خود احمقات است! گویی مساله اصلا ربطی به رهبری جامعه {توسط بورژوازی} ندارد؛ گویی آن‌ها به زور جامعه را طوری ساختار بندی نمی‌کنند که زندگی مردم را درهم بشکنند و وقتی درهم نمی‌شکنند آن را محدود و معوج می‌کنند.

سوال می‌شود: آیا نباید به همه ایده‌ها وزنی یکسان داد؟ من نمی‌دانم. آیا شما واقعا اینطوری فکر می‌کنید؟ آیا واقعا فکر می‌کنید که همه ایده‌ها یکسان هستند؟ خب درباره کسی که می‌گوید دیروز سر راهش به چند تا آدم فضایی که از مارس آمده بودند برخورد کرده، چه می‌گویید؟ بالاخره این هم یک نظر است. آیا باید به این نظر هم وزن یکسانی داده شود؟ درباره کسانی که بچه هایشان را واکسن نمی‌زنند چه می‌گویید؟ کسانی که به خاطر ترسشان از واکسن و تشخیص ندادن اهمیت واکسن، در مدرسه مشکلاتی درست می‌کنند. خب نظراتان درباره این ایده که سفید پوستان از سایر نژادها برتر هستند چیست؟ آیا باید به این ایده هم وزن و اهمیت یکسانی داده شود؟ بنید من اینجا نکته ام

اینست که انواع و اقسام ایده‌ها وجود دارند و بسیاری از آن‌ها غلط اند. هر فرد می‌تواند یک تن از این ایده‌ها داشته باشد. آیا حقیقتا فکر می‌کنید که همه این ایده‌ها برابر هستند؟ آیا ما باید در مدرسه و سایر نهادهای به همه این ایده‌ها، بهای یکسانی بدهیم؟ آیا باید به همه این افرادی که به رغم وجود شواهد، همچنان به فرگشت اعتقاد ندارند، کسانی که به داستانهای خلقت در انجیل یا سایر مذاهب اعتقاد دارند و فکر می‌کنند که نیروهای ماوراء طبیعه یک روز تصمیم گرفتند که هستی را خلق کنند، به یک اندازه وزن و اعتبار بدهیم؟ اووووف! به ایده‌های کسانی که فکر می‌کنند حیات بر روی زمین خلق شده و جایگاه ویژه ای هم به انسان میدهند، کسانی که فکر می‌کنند زمین در عرض شش روز و آنهم فقط چند هزار سال پیش خلق شده، و بسیاری ایده‌های غلط دیگر که در کتاب «فرگشت» به شدت نقد شده است؟

به عنوان یک نکته حاشیه ای، مایلم خوانندگان را تشویق کنم که که نگاهی به کتاب «علم فرگشت و افسانه خلقت: دانستن واقعیت و چرایی اهمیت آن» (۱) بیاندازند. به این دلیل که فکر می‌کنم این کتاب نه تنها میتواند به مردم کمک کند که فاکت‌های ابتدایی درباره فرگشت را بیاموزند - نه تنها با حجم عظیم شواهد علمی آشنا بشوند که نشان میدهند چگونه حیات در این کره شکل گرفت و در عرض میلیاردها سال تحول پیدا کرد و چگونه همچنان در حال تحول است - بلکه درسهای زیادی درباره فلسفه و روش علمی نیز از آن می‌آموزند که می‌توانند آن‌ها را در همه جنبه‌های زندگی از جمله در رابطه با فرایند انقلابی به کار بگیرند. عذر می‌خواهم که برای یک لحظه پراکنش باز کردم و اینجا به کتاب پرداختم. به نظرم ارزشش را داشت.

برگردیم بر سر این نظر که می‌گوید «همه ایده‌ها» باهم برابر هستند. آیا ما باید به ایده‌های مذهبی در باره خلقت توسط نیروهای ماوراء طبیعه همانقدر بها و ارزش بدهیم که به نظریه فرگشت که به طور علمی اثبات شده و مجموعه‌ای از ایده‌ها است که از اواخر ۱۸۰۰ به این سو، مکررا در دنیای واقعی با هزاران مدرک و شواهد علمی راستی آزمایی شده و بارها صحت آن تایید شده است؟ بابا دیگر دست بردارید!

بینید مردم میتوانند هر ایده‌ای که میخواهند داشته باشند. تا جایی که به من مربوط است مردم می‌توانند فکر کنند که میتوانند با باز و بسته کردن بازوهایشان از پشت بام پرواز کنند. شما می‌توانید هر ایده‌ای که دوست دارید، داشته باشید ولی به ما نگویید که به همه ایده‌ها وزن یکسان بدهیم. این موضوع مرتبط با علم است. ایده‌ها یکسان نیستند، ایده‌ها به یک اندازه معتبر نیستند. هر چه دوست داری می‌توانی بگویی و هر ایده‌ای که می‌خواهی می‌توانی داشته باشی ولی همه ایده‌ها به یک اندازه معتبر نیستند. چون که، همه ایده‌ها به یک اندازه توسط شواهد علمی مشخص پشتیبانی نمی‌شوند. یکبار دیگر میگویم، علم یک فرآیند مبتنی بر شواهد است. و بر مبنای شواهد علمی من به شما می‌گویم که اگر بروید بالای پشت بام و فقط بازوهایتان را باز و بسته کنید، قادر نخواهید بود که پرواز کنید. درست؟ (خنده) نتیجه بسیار درخشانی در انتظاراتان نخواهد بود. مستندات علمی برای اثبات این نظر وجود دارد. ایده‌ها را نباید بر مبنای آنچه که شما یا این و آن باور دارند، ارزیابی کرد. بلکه باید در دنیای مادی واقعی آن‌ها را آزمود و بر مبنای شواهد مادی مشخص راست آزمایی کرد. خب اگر شما این ایده را دارید که فقط با باز و بسته کردن بازوهایتان می‌توانید پرواز کنید، ایده غلطی است که توسط هیچ شاهد و مدرک علمی پشتیبانی نمی‌شود. واضح است که دارم مثال خنده داری می‌زنم اما دارم به نکته‌ای جدی اشاره می‌کنم.

سوال: یعنی برخی ایده‌ها در مورد اینکه چرا جامعه در وضع کنونی است و چگونه می‌توان آن را تغییر داد مثل همین مثال بال زدن و پریدن از پشت بام هستند؟

آسکای بریک: تا حد زیادی بله ●

توضیح:

کتاب «علم فرگشت و افسانه خلقت: دانستن واقعیت و چرایی اهمیت آن» نوشته آردی اسکای بریک به زبان انگلیسی در وبسایت revcom.us موجود است